



الحمد لله الذي جعل القرآن مصباحاً للطريق والهدى والفراغ فأنفعنا الله  
بما الصالحين والصلوة والسلام على خير خلق الله محمد بن عبد الله

السُّلْطَانُ

جَوْشَنُ كَبِيرٌ وَكِتَابٌ  
يَسْتَبْدِرُ خَيْرَ مَنْتَقَى مِنْهَا الصَّالِحِينَ  
عَارِفٌ بِأَنَّى عَالَمٍ صِدْقٌ أَفْضَلُ أَعْلَامٍ  
فَخَالِدٌ كَانَتْ طَائِفَةٌ مِنْهُ كَلِمَةٌ خَلَّدَتْ نَفْسَ شَيْخٍ عَمَلٍ  
طَرِيقٌ مِمَّنْ أَرَادَ أَنْ يَكُونَ مِنْهُمْ طَرِيقٌ وَحَلَبٌ لِنَطْلَعُ بِلَدِّهِ الْوَلَدُ  
وَعَوَامِرُ أَيْضًا فَمَنْ شَاءَ لَهُ ذَاتُ تَوَاتُفٍ طَابَتْ أَيْدِيهِ  
الْأَمْعَدُ الْأَنْزَعُ الْأَشْرَفُ حَاجِبُهُ الْبَكْرُ الْمُرْزُ الْأَنْزَالُ مَدَقَقَانِي نَفْسُ الْخَتَابِ  
وَمَوْقِفَانِي مَحَبَّةِ الْخَتَابِ وَمَدَامُ عَفْرَانِي حَاجِي مَحْدُوقِ الْمَطَابِ  
مَحْضُ لَذَّةٍ بَادِعٌ عَائِي وَلَبَّاءُ بَدِيدٌ وَدَوَامُ كَلَامِ الْكَلَامِ  
سُلْطَانُ الْخَطِيبِ الْخَوَافِ فِيهِ رَأْسُ الْخَلْقِ وَالْخَيْرُ ظِلُّ اللَّهِ فِي الْأَرْضِ  
سُلْطَانُ خَلْقِهِ خَافِي الْخَوَافِ أَيْدِيهِ الْبُؤْسُ الْمُنَظَرُ  
سُلْطَانُ خَلْقِهِ خَافِي الْخَوَافِ أَيْدِيهِ الْبُؤْسُ الْمُنَظَرُ  
سُلْطَانُ خَلْقِهِ خَافِي الْخَوَافِ أَيْدِيهِ الْبُؤْسُ الْمُنَظَرُ

نَفْسٌ بِرَفِيعٍ رَأْيٍ بِطَبِيعٍ مَجْلَى كَرَامَتِهِ

نُظَائِمُ سُنْدُ الْفَائِدَةِ خَيْرُ تَبَيُّنٍ يَكُونُ فِيهِ وَنُفُوسُ مَرَجٍ خَوَالِدُ الْبُؤْسِ















میں نے جہانگیر کو

فصل فی شرح  
کتاب التوحید

ازلی

وَالْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي هَدَانَا لِهَذَا وَمَا كُنَّا لَكَ بِشَاكِرِينَ

[illegible]

[illegible]







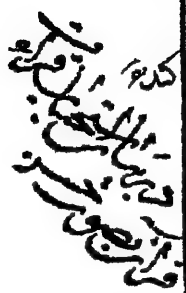


[illegible]

مجلس

و مستحق له

اسماء بنت ابی بکر

[illegible]

۱۰۰  
 ۱۰۱  
 ۱۰۲  
 ۱۰۳  
 ۱۰۴  
 ۱۰۵  
 ۱۰۶  
 ۱۰۷  
 ۱۰۸  
 ۱۰۹  
 ۱۱۰  
 ۱۱۱  
 ۱۱۲  
 ۱۱۳  
 ۱۱۴  
 ۱۱۵  
 ۱۱۶  
 ۱۱۷  
 ۱۱۸  
 ۱۱۹  
 ۱۲۰  
 ۱۲۱  
 ۱۲۲  
 ۱۲۳  
 ۱۲۴  
 ۱۲۵  
 ۱۲۶  
 ۱۲۷  
 ۱۲۸  
 ۱۲۹  
 ۱۳۰  
 ۱۳۱  
 ۱۳۲  
 ۱۳۳  
 ۱۳۴  
 ۱۳۵  
 ۱۳۶  
 ۱۳۷  
 ۱۳۸  
 ۱۳۹  
 ۱۴۰  
 ۱۴۱  
 ۱۴۲  
 ۱۴۳  
 ۱۴۴  
 ۱۴۵  
 ۱۴۶  
 ۱۴۷  
 ۱۴۸  
 ۱۴۹  
 ۱۵۰  
 ۱۵۱  
 ۱۵۲  
 ۱۵۳  
 ۱۵۴  
 ۱۵۵  
 ۱۵۶  
 ۱۵۷  
 ۱۵۸  
 ۱۵۹  
 ۱۶۰  
 ۱۶۱  
 ۱۶۲  
 ۱۶۳  
 ۱۶۴  
 ۱۶۵  
 ۱۶۶  
 ۱۶۷  
 ۱۶۸  
 ۱۶۹  
 ۱۷۰  
 ۱۷۱  
 ۱۷۲  
 ۱۷۳  
 ۱۷۴  
 ۱۷۵  
 ۱۷۶  
 ۱۷۷  
 ۱۷۸  
 ۱۷۹  
 ۱۸۰  
 ۱۸۱  
 ۱۸۲  
 ۱۸۳  
 ۱۸۴  
 ۱۸۵  
 ۱۸۶  
 ۱۸۷  
 ۱۸۸  
 ۱۸۹  
 ۱۹۰  
 ۱۹۱  
 ۱۹۲  
 ۱۹۳  
 ۱۹۴  
 ۱۹۵  
 ۱۹۶  
 ۱۹۷  
 ۱۹۸  
 ۱۹۹  
 ۲۰۰  
 ۲۰۱  
 ۲۰۲  
 ۲۰۳  
 ۲۰۴  
 ۲۰۵  
 ۲۰۶  
 ۲۰۷  
 ۲۰۸  
 ۲۰۹  
 ۲۱۰  
 ۲۱۱  
 ۲۱۲  
 ۲۱۳  
 ۲۱۴  
 ۲۱۵  
 ۲۱۶  
 ۲۱۷  
 ۲۱۸  
 ۲۱۹  
 ۲۲۰  
 ۲۲۱  
 ۲۲۲  
 ۲۲۳  
 ۲۲۴  
 ۲۲۵  
 ۲۲۶  
 ۲۲۷  
 ۲۲۸  
 ۲۲۹  
 ۲۳۰  
 ۲۳۱  
 ۲۳۲  
 ۲۳۳  
 ۲۳۴  
 ۲۳۵  
 ۲۳۶  
 ۲۳۷  
 ۲۳۸  
 ۲۳۹  
 ۲۴۰  
 ۲۴۱  
 ۲۴۲  
 ۲۴۳  
 ۲۴۴  
 ۲۴۵  
 ۲۴۶  
 ۲۴۷  
 ۲۴۸  
 ۲۴۹  
 ۲۵۰  
 ۲۵۱  
 ۲۵۲  
 ۲۵۳  
 ۲۵۴  
 ۲۵۵  
 ۲۵۶  
 ۲۵۷  
 ۲۵۸  
 ۲۵۹  
 ۲۶۰  
 ۲۶۱  
 ۲۶۲  
 ۲۶۳  
 ۲۶۴  
 ۲۶۵  
 ۲۶۶  
 ۲۶۷  
 ۲۶۸  
 ۲۶۹  
 ۲۷۰  
 ۲۷۱  
 ۲۷۲  
 ۲۷۳  
 ۲۷۴  
 ۲۷۵  
 ۲۷۶  
 ۲۷۷  
 ۲۷۸  
 ۲۷۹  
 ۲۸۰  
 ۲۸۱  
 ۲۸۲  
 ۲۸۳  
 ۲۸۴  
 ۲۸۵  
 ۲۸۶  
 ۲۸۷  
 ۲۸۸  
 ۲۸۹  
 ۲۹۰  
 ۲۹۱  
 ۲۹۲  
 ۲۹۳  
 ۲۹۴  
 ۲۹۵  
 ۲۹۶  
 ۲۹۷  
 ۲۹۸  
 ۲۹۹  
 ۳۰۰  
 ۳۰۱  
 ۳۰۲  
 ۳۰۳  
 ۳۰۴  
 ۳۰۵  
 ۳۰۶  
 ۳۰۷  
 ۳۰۸  
 ۳۰۹  
 ۳۱۰  
 ۳۱۱  
 ۳۱۲  
 ۳۱۳  
 ۳۱۴  
 ۳۱۵  
 ۳۱۶  
 ۳۱۷  
 ۳۱۸  
 ۳۱۹  
 ۳۲۰  
 ۳۲۱  
 ۳۲۲  
 ۳۲۳  
 ۳۲۴  
 ۳۲۵  
 ۳۲۶  
 ۳۲۷  
 ۳۲۸  
 ۳۲۹  
 ۳۳۰  
 ۳۳۱  
 ۳۳۲  
 ۳۳۳  
 ۳۳۴  
 ۳۳۵  
 ۳۳۶  
 ۳۳۷  
 ۳۳۸  
 ۳۳۹  
 ۳۴۰  
 ۳۴۱  
 ۳۴۲  
 ۳۴۳  
 ۳۴۴  
 ۳۴۵  
 ۳۴۶  
 ۳۴۷  
 ۳۴۸  
 ۳۴۹  
 ۳۵۰  
 ۳۵۱  
 ۳۵۲  
 ۳۵۳  
 ۳۵۴  
 ۳۵۵  
 ۳۵۶  
 ۳۵۷  
 ۳۵۸  
 ۳۵۹  
 ۳۶۰  
 ۳۶۱  
 ۳۶۲  
 ۳۶۳  
 ۳۶۴  
 ۳۶۵  
 ۳۶۶  
 ۳۶۷  
 ۳۶۸  
 ۳۶۹  
 ۳۷۰  
 ۳۷۱  
 ۳۷۲  
 ۳۷۳  
 ۳۷۴  
 ۳۷۵  
 ۳۷۶  
 ۳۷۷  
 ۳۷۸  
 ۳۷۹  
 ۳۸۰  
 ۳۸۱  
 ۳۸۲  
 ۳۸۳  
 ۳۸۴  
 ۳۸۵  
 ۳۸۶  
 ۳۸۷  
 ۳۸۸  
 ۳۸۹  
 ۳۹۰  
 ۳۹۱  
 ۳۹۲  
 ۳۹۳  
 ۳۹۴  
 ۳۹۵  
 ۳۹۶  
 ۳۹۷  
 ۳۹۸  
 ۳۹۹  
 ۴۰۰  
 ۴۰۱  
 ۴۰۲  
 ۴۰۳  
 ۴۰۴  
 ۴۰۵  
 ۴۰۶  
 ۴۰۷  
 ۴۰۸  
 ۴۰۹  
 ۴۱۰  
 ۴۱۱  
 ۴۱۲  
 ۴۱۳  
 ۴۱۴  
 ۴۱۵  
 ۴۱۶  
 ۴۱۷  
 ۴۱۸  
 ۴۱۹  
 ۴۲۰  
 ۴۲۱  
 ۴۲۲  
 ۴۲۳  
 ۴۲۴  
 ۴۲۵  
 ۴۲۶  
 ۴۲۷  
 ۴۲۸  
 ۴۲۹  
 ۴۳۰  
 ۴۳۱  
 ۴۳۲  
 ۴۳۳  
 ۴۳۴  
 ۴۳۵  
 ۴۳۶  
 ۴۳۷  
 ۴۳۸  
 ۴۳۹  
 ۴۴۰  
 ۴۴۱  
 ۴۴۲  
 ۴۴۳  
 ۴۴۴  
 ۴۴۵  
 ۴۴۶  
 ۴۴۷  
 ۴۴۸  
 ۴۴۹  
 ۴۵۰  
 ۴۵۱  
 ۴۵۲  
 ۴۵۳  
 ۴۵۴  
 ۴۵۵  
 ۴۵۶  
 ۴۵۷  
 ۴۵۸  
 ۴۵۹  
 ۴۶۰  
 ۴۶۱  
 ۴۶۲  
 ۴۶۳  
 ۴۶۴  
 ۴۶۵  
 ۴۶۶  
 ۴۶۷  
 ۴۶۸  
 ۴۶۹  
 ۴۷۰  
 ۴۷۱



از اهل خلاف چون  
مالکی و اوزاعی و  
ابو حنیفه

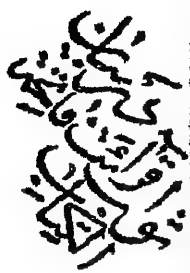
واینگیلاو

مجلس علمائے ہند

[illegible]

باب نصف نصف لفرج و نصف لبرس الی سائر ارجان ص ۴۰





شَطِيفٌ



















































بعضی ایشان مریض اعتراف فاسد نیست که قبل ازین بران بودند از آنکه در بهشت داخل نمیشود و بعضی دیگر با اضماعی و افشستر ایشان نمیکند مگر ایام معتد  
و نیز اختلاف ایشانست در بعضی جنه که ان از حدیثی و بعضی دیگر و بناست باطنی و در دوام و انقطاع ان و تقدیم صله که بالآخره است و بنیاد پوختن بر بعضی  
مرفوع منفصل که ان صبر هم است بجهت بعضی است مرعای ایشان از اهل کتاب بآنکه اعتقاد ایشان در امر آخرت غیر مطابق است غیر صادقان  
ایمان و بعضی بنیاد است از ایمان علم نبوی شک و شبهه از ان بآنکه لال و لهذا علم باری تعالی و علوم ضروریه بان موضوع نمیشود و آخره تا نبی است  
و ان صفة دارست بدلیل قوله نعم تلك الدار الاخرة و بعد از ان از اسماء غایبه گردانید اند ما ناسد بنا که ناسبت از فی صفة دارست از اسماء غایبه  
و شبهه فالمرسله بان بایچه در تواتر است بخلقتان بایچه مناه ان و در جمع الیمان او ده که ایمان صبی که چه شامل ضد بق باخه است اما مخصوص  
بدر که چه نصیح است بر وجود کفار که منکشف است از ان باینکه انصاف اهل ایمان و مخصوص ایشان بان بایچه نباید از مایع ایشان باشد و از  
خبر رساله مرفوست که فرمود عجب دارم از کسی که مخلوقان صنایع الهی را مشاهده کند و در وجود خدا شک نماید و عجب دارم از آنکه شخصی تناء  
اولاد اند و تناء آخره را منکر شود و متوجه بود که کسی هر شب بیدار و در روز زنده میشود و منکر بقیه نشود و عجب دارم از آنکه سزای مخلوق را از انکه  
میکند و بعضی از برای سزا نمیکند و عجب از آنکه او را از نطفه افریده اند و بازم از انکه او را میسوزد و در زمین میگرداند و در توره نوشته است عجب است از انکه  
کف بعضی او آورده اند که حضرت رساله روزی از جوانی انصاری پرسید که هر چیز را حقیقی است حقیقه ایمان تو چیست گفت با رسول الله ایچه  
خامور است ام بان سبب روزی میباردم و از منته پارت حشر از منبایم و چنان بیفتم در امور آخر که کو پیاد و عرش خدا میسرم و اهل بهشت را میبینم که  
زبانه یکدیگر میزنند و اهل دوزخ را میبینم که میانک و خروش شغولند حضرت فرمود که انصاف نالرم چونکه بچشمه ایمان بنیاد شدی پس ملازم ان باش  
و از ان فاهل مشو و بدان بعضی که در هیکه دلائل ایشان بنور ایمان روشن شد است مشغول گشته از جمله مخصوصا و مفران ان اله اند اولئك ان  
کروه که متصف بصفه مذکوره و موصوفه بامور انند علی هاری بر راه راستند و برخلافه و انچه از انجا میسر و در کار خود سر با  
معنی که خدا به تعالی ایجاد ایمان آورده و در بعضی ایمان بود چنانکه مذهب مخالفان است چه از منافی مایع مطیع و در عاجی است مستلزم عدم غیر  
ثواب عقاب بر افعال عباد و موجب ظلم او سبحانه در بعضی باینکه بجهت عدا خیار ایشان در کسب ایمان و طاعت و غیر ان از لوازم فاسد که در کتب  
کلامیه مستطوع است بلکه مراد است که او سبحانه دلائل ایمان را از وجود عقل و ارسال و کتب بهیمنه بندگان عظام آورده و بان دعوت نموده و بر عقل  
ایمان و عدله ثواب داده و بر شرک ان نداد و کرده اهل ایمان بان منعاده باخبار خود کتب ایمان کرده اند و غیر ایشان انقاد نکرده و مرتکب از شده اند  
و بدانکه انچه در عقل نیست که خبر موصول است اگر موصولین مقصود باشند از متعین کو با چونکه گفته شد هندی الثقیین که میگویند که چه سبب است  
که ایشان مخصوص شده اند با این هدایا بنوعی اده شده باینکه الذین یؤمنون بالغیب انهم الذین یؤمنون بما انزل الیه الی اخر الا باذن و  
مقصود باشد از این هدایا بود و محلی از اعراب نخواهد داشت فکان که این تفسیر احکام و صفات مفیده است با جواب سوال کسی که گفته ما  
للموصوفین هدیه الصفات اخصوا بالهدی و نظیر اینست احسن ان یصلد بقل که کو با سائل گفته که ما بانال نه مخصوص احسانک من خوا  
داده شده بآنکه هو صدفک الیهیم جنو باخسانک چه اسم اشاره ایجاد در حکم عاده موصوفان صفات مذکور ان و ان بابلغ است از انشا  
ان با عاده اسم فقط که متعین است بسبب انچه در وقت از زبان مقتضی و بطریق چه ترس حکم بر صفا اید است بآنکه وصف موجب حکم است  
نه غیر ان و معنی استعلا در علی هیکه متعین ممکن متعین است بر هک و استنهاد ایشان بر ان محال کسب که لشکرا داشته باشند بر هک و کسب است بر ان  
خصلت این ممکن با سطر اع فکر است از انچه در نظر را انچه منصوب شده از برای او انچه و دلائل علیه و ما طنبه بر انچه نفس و عجز و کبر هدی برای  
نظم است فکاه که مراد از ان هدایا است که هیچ کس بیکه او نرسد و قدر از ان نالند و تقیید هک من ایمان بجهت نا کید اعظم است و بنیبر بر آنکه  
او سبحانه موقوف است منصبی که و از عوین عبد الله که یکی از علما کبار است موقوف است که الهادی من الله کثیر و لا یبصر و لا یعمل الا بالبر  
الانزلی ان یحوم السماء یبصرها البصر و لا یهدیها الا العلماء و بعد از ان بایچه فقیه اهل بقوی تکرار حفظ اولئك که منی بر تعظیم است عوده  
فرمود که و اولئك و الجماعه رفع القدر هم المفلحون ایشانند رستگاران در عبادت در کار و رستگاری و انچه در خطب غیر ایشان بنویسند  
خاص است بجهت ان و کرماری مخصوص با عمل کفر و لعینان و سایر مخالفان و در انوار گفته که تکرار اسم اشاره بجهت تشبیه است بآنکه انصاف ایشان بان  
صفات مذکور مقتضی هر یک از هدایا و فلاح است ایمان باینکه هر یک از این و کاسبت و رعیت ایشان بان صفات از غیر ایشان و در سبط طاهر بجهت احوال  
مقی و جلین است و بقیه ام چنانکه انما که اهل هدایا اند غیر انست که از اهل فلاح باست بخلای قوله و لئلا کالانام ارام افعال و لئلا هم القاعلی  
چه بجهت بخلای و تشبیه باین شی و احوال است بین جمله ثابته مقرر اولی باشد و بعضی بنیاس است و بعضی فصلی که در امر است و صفة و فی  
مستطوع فلاح مقید خاص مستند مسند الیه و نامستند مقید زجران و انچه جمله خبر اولئك مقید بجا و جمیع مقید بر سطر است فحال و علی کسی که  
که رنج و ظفر مطلوب بجا و منفی شده است چه امر که بجهت انچه منار است و با و عین مانند فاق و فلذ و فلی لاله و ستود و عین بکده و غیر بقیه مقید بجهت  
است بر بعضی که متعینان از ایمان کثانی اند که خبر ایشان جو رسیده که انها مصلح و فایزنده از خیر ان لام برای عید ما بنا با اساده تا بجهت هر یک از  
از عرمان مبدان است از حقیقه حال مظلومان و خصوصاً ایشان را بر انکه هم برای غیر بقیه خبر است از انقام محمد در روایه است که رسول فرمود  
که ان علیا و شقیه هم الفاترین بدست که علی سبب ان و رستگاران و بعضی کمال رستگاری است با ایشان و غیر ایشان از فوز و فلاح بی  
هیر اند و بدانکه حقیقتی در بر اینان چند وجه تشبیه فرموده بر احضار صفات مصلح بجهت بیکه یا از تشبیه بیکه شای کلام بر اسم اساده از

ما انکه موصوفان  
مقصود باشد  
اول و اول  
صفه تعین است  
پس

















بنا

علا بایم بسبب آنکه هرگاه ایشانرا میگویند در زمین مشاء میکنند در جواب میگویند که ما صلاح کنند کاین احوال و احوال خود را و با عطف  
است بر بقولای من الناس من لا ذاق اهل لم و قول اولی و کجاست اینک از سلسله فاسد و منقول است که اهل این ایه هنوز بوجود نیامده اند  
که مراد او این باشد که اهل این ایه منصرف بودند از اجتماع بلکه شامل جماعتی دیگر هستند که بعد از این پیدا شوند و منصرف شوند بجهة  
ایشان زیرا که این متصل است با قبل خود بضمیر که در وقت بعضی ضمیر هم و چون از سناد قول بلفظ لا نقصد و سنت نقد بر اینست که و اذ قبل لم  
هذا القول پس صحت باشد که لا نقصد و امتداد لیه قبل باشد و فساد در وجه شوق است از اعتدال و صلاح صدا است این هر دو شامل جمیع  
و نافع اند و از جمله افساد ایشان در زمین نیست و وجه حق است بخدا عهده مسلمانان و معاونت نهادن و افشای سزاوار اهل اسلام نزد اهل اهل  
کفر چه اینها مؤدی بغضا اینچنین نیست که در زمین است از انسان و دواب و حیوانات و نیز از جمله افساد است اظهار معاصی و اهانته باینچه اخلاص  
شرایع و اعراض از آن موجب هرج و مرج است اخلاق نظام عالم و فاعل لا نقصد وانی الا در ناحیه است است با رسول و با بعضی از  
مؤمنان و قوله فالوا انما نحن مصلحون جواب است در ناصح بر کسبیل مبالغه و حقیقت معنی است که صحت است مخاطبه شما باینکه لا نقصد وانی  
که از شان نایست مگر اصلاح و حال ما مصلحت است از شوایب فساد چه انما معنی حضرت و قصر اینچنین نیست که داخل شده بر اینچنین بعد از دوست فائده اند  
منطق و انما منطلق از دوا این را بجهت آن میگویند که تصور فساد کرده بود مد بصره صلاح و بلعنفاده خود ان احوال را صواب میدانستند  
مرض غلو ایشان کافال الله نعم افزاین له سویم علامه فراه حسا و لهذا او باینکه در قول ایشان کرده فرمود که الا بدانند بمؤمنان  
بله و سببکه منافقان هم المفسران اینها اند معسذان و تباها کاران معسذان و لکن لا نقصد وانی و لیکر ایشان نمیدانند که معسذانند  
و عیا اینان بر وجه صلاح نیست بجهت عدم تعذر در باب تبیین و صحت و اگر دیدید بعضی فساد را میدانستند با صلاح عمل خود میگویند و باینکه  
مراد است که ایشان علم ندارند اینچنین مستحق اند از عذاب عقاب اگر علم بان میدانستند و بطریق صواب سلوک میکردند و از احوال مذکوره مجتنب میشدند  
و در احوال آورده که این کار در دنیوی است بر ابله و رجعتی و ضلالتی بر او و حق و کید که آن است که موصوفت برای نبی و متحقق اینچنین بعد از  
است حیرت و استعجاب که او برای مکار و شیعی بر روی اخلاص داده و تحقیق میکند زیرا که نفی اینچنین با است نظیر اینست لکن لک بقادر و  
لمن اصبار ان واقع میشود چه مکر که می که مقصد باشد با اینچنین منطقی است و اما که اطلاع متعسذان است فاکید بکران است که مقرر  
دنبته است و بر خبر و توسط فضل بجهت و اینچنین است که انما نحن مصلحون منصفان است از قول است است بجهت اینچنین و اینچنین است  
که در است بر دام و بیان و اسناد را و بلا تبیین چه این هر دو نیز از ابله و فساد و چون کلامان عجیب امیرنا است که اعراض است از مایه بنی که قسم  
است بقوله لا نقصد وانی و دیگری ایشان باینچنین که انما است از بجهت امر با این از انما می فرمود و از احوال مذکوره مجتنب میشدند  
یعنی رسول با بعضی از مؤمنان کویند هم مرا منافقان را که امنوا بکر و بدید و با عطف و نقد بی بجهت که امرا الناس منافقان  
گرویده اند ایمان یعنی مؤمنان که ایشان مفرق با خلاص است و متحقق از شایسته نفاق فالو اکویند با نفس خود یا در میان قوم خود امرو  
ایمان او و هم استغنام برای انکار است بعضی هرگز نقد بی نکنیم و مکریم کما امر السعفاء هم انکایان و زده اند که و سفیان و بجز این  
و بدانکه کما امر الناس بدختر ضبط است بر آنکه صنف و صنف و صنف و نقد بی بکر امنوا ایماننا مثل ایمان الناس و معینا و اندو و کما  
کافرا شد ما شد و با و لام دلالت بر اینست که در دین کسانند که کاملند در آسانیه و عامل بفضیله عقل چه صنف و بجهت که مسلمات  
از برای صنفی خیس مطهرین است و است از برای چیز که مستحق جمیع معاصی است و بجهت و امور مقصوده از ان و لهذا است از مسلمات و معینا زنده  
از کسبکه مستحق معاصی است و با است از انسان و میگویند زید لیسرا انسان و مرفه الباب قوله نعم صیم بکم و قد جمعها الشاعر في قوله اذا الناس  
ناس و ان زمان و معینا و اندو و کلام برای عهد باشد مردمان و سواد باشد و انکاست که با او بودند با کسانیکه ایمان آورده بودند با و اهل  
نخله منافقان چون از اسلام و احطاب و و لام در السعفاء اشاره است بالناس و با از برای خیس است و مراد منافقان از بقوله انکایان  
مندرجند در تحت سفها و سفیه منافقان اهل ایمان را چه شود اعتقاد و فساد را ایشان بود در آنکه حق و اعلم اند از مؤمنان و با بجهت که  
شان مؤمنان چه اگر اهل ایمان فقر بودند و نیز از ایشان بنده بودند مانند صفت بلال و با بجهت که بلال و عدم مباله ایشان با انکایان و زده  
بود از ایشان اگر دشمن ناس بعد از الله با و استماع او کند و سفیه خفته دانست که مقتضی نقصان عقل است و علم مقابل است و چون اهل نفاق از روی  
جهنم و بجهت اسناد معصاته با اهل ایمان کردند حسیحانه نکایه ایشان کرده و سفاهت را با ایشان در فرموده و گفت الا بدانند بمؤمنان معصا  
است هم بدو سببکه اهل نفاق هم السعفاء ایشانند بجز این و جاهلان نه اهل ایمان زیرا که سفیه کسبست که تضییع ادراج نماید در موضع  
منافع صنفی برای قبل از این باشد و چون ایشان عصیان را تصویب کرده اند و کفر را مظنه ایمان بجهت و این عین خسران و محض نقصان است بر  
حق و غفیر و جاهل باشد و لکن لا یعلم و لکن نمیدانند که هیچ نمیدانند این مبالغه است بجهت ایشان چه صلا و وجهه جاهل محض است  
بر خلاف نافع که از اجهل مرکب کویند اعظم و انما است از کسی که موقوف و معترف باشد بجهل خود چه امیکس سبب است که با آن و نذر نفع با و می  
مخالف و اول و فضل از این بلای معلون و ایه منفذ و بلاست و چون جهه است که طباق لا یفلون اکثر است نزد کسفه و ایه عدم علم ایشان از نقصان اعتقاد  
است که ان سفاهت است با بجهت آنکه وفوف بر امور دین و پیشروان حق و باطل از اینچنین نیست که معترف بظن و فکر است اما اتفاق و اینچنین دوست از این  
و فساد مدرک نشود با دنی فطن و فاعل و چیز که مشاهده میکرد و از احوال و احوال ایشان آورده اند که عبدالله بن ابی و منافقان آوردی با





















































[illegible]

























کتابخانه

والتابع للشيخ محمد بن عبد الوهاب

وہلا وولا مثل رمان





[illegible]

سید

ازاجع

اپنے



















کَلَّا قَدْ اسْتُوحِبْنَا بِعَاقِبَةِ الدِّينِ لِمَ كَانَ لَنَا ذُنُوبٌ كَثِيرَةٌ وَفِي سَفَرٍ مِّنْ دِينِنَا وَمَا نَفَعْنَا لَنَا ذُنُوبُنَا ذِي الْقُرْبَىٰ وَالْبَعِيدِ  
چنین اهل بیت را و حضرت شفاعت دهند پس شفاعت ده و اینست که از دای و مؤمنان از سر شفاعت کردند کسی باشد که در حق جسد کس از ایشان  
مؤخر خود شفاعت کند که هر یک از ایشان مستوجب تشبیه باشد از ذکر احوال نعم بقضیل از میفرماید که **وَافِي حُجَّتِنَا كَمْ وَفَادَ كُنَيْدُ**  
**بَنِي إِسْرَءِيلَ وَقَتْلِكَ وَهَاسِدُكُمْ شَمَانًا مَّرَادًا حَبْلًا** ایشانست که در تخریب ایشان مسبر اولاد نهاده و حقه را که حصوا و اولاد بسبب جوا با واحد است  
و وصو لغیر با ناموجیه اش را و اولاد دین پس معنی است که ای بنی اسرائیل متذکر اینچنین بنی شویید که مانجان دادیم و خلاصی از شر فرمودیم بدین ایشان را  
**مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ** از اتباع و متعلقان فرعون بدانکه ای معطوفت بغنی مانند عطف جبرئیل بر ملائکه جبرئیل بعضی از نعم است که حضرت خدا داشته  
داده بود که محبت عظمی از عظیم تر ما فرموده و اصل اهل اینست که بر آنکه مصیبت را قبل است مخصوص است با ضایع کردن از باطنی الحظ فراموشانند  
طول و فرعون علم یا در ساعه انقضاست هم چنانکه کبریا و مقصود شیخ کریم یاد شافری و دوم و غیر است خافان و قبل که علم ملوک ترک و جبر است و عاقبت  
از اولاد و عیلاق از دین آدم بن سام بن نوح بوده و کینه فرعون را بومرئ است و محبت عتو ملوک غافلانه شفاعت نموده اند و فرعون بنو نضر از احوال  
عتا و محبت و فرعون موسی مصعبت یا آن بود و گویند پس مصعب و اولاد بقایای عاد است و فرعون بنو سفیران بنو لید بود که خازن مصر و دست  
او بود و میسر فرعون موسی و فرعون بنو سفیران سال و نوزده میفرماید که اتباع فرعون با مراد و کسبو مؤمنان که ستم رنج میسر نمایند  
و تکلیف میسر ندهند شما را **سُوءَ الْعَذَابِ** سخت ترین بدترین عذاب است پس عذاب نیکو و ستم معنی بخاسته و اخلاص از ستم شفاعت از  
اولاد طایفه اصل از هاست و طلب شی و از سال اول در سر بنو سام السکرة از اطلبها و سوا العذاب مصد شاست و وضعت جبر است  
مفعول به بسو مؤمنان معنی بطریق غلط تکلیف میسر ندهد و الزام و الحاشی شما میسر ندهد سخت ترین عذاب را با بخیله و غلبه است از صبر محبت یا که نا  
از افرین از با اهر و و نا کلام متانفس **يَا مَعْجُونِ آبْنَاءِ كَمْ** بیان بسو مؤمنان است و عذاب از آن معطوف شده معنی ایشان بر شما اهل  
و جبر بود که می کشند پس شما را از طفولیت و کینه **وَيَسْخَرُونَ مِنْكُمْ** و باقی میکند باشند دختر شما را و نا آنها را بیدگان خود سازند و بر وجه و  
نا ایشان رفتار کند و خدمت فرمایند و این است از دین بود و نذر بعضی مراد شو عذاب با عذاب شاقه بود چه بعضی از آنها را خدمت اضاحق ساخته  
بودند و بعضی نیکو از اخلاص از خود بر خیزد برای ایشان جزا نمیگردند و کسری حقاری و کنا سی و جمعی نیکو بنای و خشت و سبک کشند و  
ان جمعی نیکو که صلح کرده اند خدمت ندهند شتند جبر بر ایشان نهاده بودند و ستم شما را بیدگان از قبل ستم شی اسد یا ستم فاقول البیر  
یا نا بر تعلق جبر ایشان است و معاصی و کبار میگردند از نهان و هذکار با بقا اهل الخبال و اگر چه صبیبا در میسر دجال بوده باشند پس ستم  
سبا بر صفا و کما و جابرین را ندهند با و در جمیع و سره که سبقت ابناء آن بود که چون فرعون و ظلم نهان بر سبقت حق تعالی خواسته او را اهل اکنند  
و دحواس و معنی که از تنی از طرف بقی المقدس شعله کشند سوت و ضرب و تمام بسوخت بنی اسرائیل را بیدگان داشت فرعون از بنو اسرائیل شت  
و صحر و کشته بخورد و انجوا بر ایشان عرض کرد ایشان گفتند که پس از بنی اسرائیل متولد شود که هلاک تو و سبقت ابناء بن تو بر ستمک باشد  
فرعون قوا بل از جمیع حوامل بنی اسرائیل تسلط ساخت ایشان را فرمود که هر پیریکه از ایشان متولد شود می کشند اگر دختر باشد بکشد و پسر  
سال منوالی پس بنی اسرائیل را می کشند و بکشد و بکشد و بکشد تا آنکه دبا و بنی اسرائیل را و اکثر مشیخه ایشان بر میزند و نذر بیدگان  
که از حال اکی نمایند پس جمعی از سر ساعی و بطن نذر فرعون میداد و گفتند که دبا و بنی اسرائیل را بکشد و صفا ایشان کشته می شود و کما و ابناء  
می ندهد از ایشان کسی باقی نخواهد ماند تا خدمت ندهد فرعون گفت یکسال پس را می کشند یکسال می کشند و در سال منوالی متولد شد که دین  
میگردند یکسال ستم از موسی و کز بنو موسی که دین میگردند و جو امد و سر را بقی است که فرعون را بکشد که فاد و کما و انجوا  
ایم و حنا و می دانیم که این شخصی که در دست ملک توفانی شود از دست عماران ناست عماران مؤمن بود و امان نهان میسر او را و بخیله خواص فرعون بنو جبر  
این سخن را از علمای عصر شنید با علمای کفر که باید که کمتر فریاد شود و در نذر فریاد عماران مثل افر کرده شد و دوا خدمت او جلد  
می کشد شب و او میسر شد فرعون زکوشد و خواب بود و نذر او عماران و خواب بود و چون خوابید اید اشد بد که در نذر او نذر او را خیره بود  
متجسس شد گفت چگونه اینجا آمد و حال آنکه بن همه در نهان بسته اند و یا سبنا نهان بران ستم گفت فرج خود را و یا سبنا نهان بران ستم گفت فرج خود را  
عماران دانست که این از خانجی صفا است پس ربا بن فرعون با او خلوت کرد و فرشته که بفرمان الهی او را و سره و نذر او را از احوال خود در بر و جوا  
اثر خلیل بر او داشت عماران را ستم معنی خاف کردید و سر فاشی بخاکش فرعون ستم ستم کذب ایشان کرد و گفت عماران ملک خطه از  
فرمان بسته حکم نبرد و زده فتنه نداشت و در نذر او است شده اما محبت احتیاط از نذر خواص خود سر فرشتا تا احوال معلوم کنند حق تعالی از کور  
لینست و در بر چنانکه اثر عمل اصلا نمایان نشد چون ناز میامدند و اثر عمل نمایانند باز کشند فرعون را از نذر او نذر فرعون بنو ستم و ان عماران را  
عقوت بر بلوغ کردند و در حره زاری عماران و فر دنا آنکه موسی متولد شد و جبر متواتر که زن عماران بپوشید و سره جیو ستم فرعون سبک است که از  
فرشتا تا فخر انچه کشند مادر موسی از انچه نافرینه کورک زاد و نوزاد و ستم و پسر شود و بکسر بنج خواهر او که خاله موسی بود از این بنج و اثر  
در تنو نهان فانا بنیم و در ستم که نافرانه از تنو نهان میسر فرعون در ستم و دهم از خوانه و احتسار کرد و دبا و مادر موسی را بد و نذر  
و از پس تر ستم و دیر و در ستم عظمی از نذر پر میامد بعد از تقصص جمیع مواضع سخا نذر فرعون را خردادند که غلط بعضی نمایند  
اند فرعون را از انچه سببا خوشحال کشد بعد از رفتن آنها مادر موسی خواهر را گفت که با کورک چه کردی گفت من هیچ کورک نذر ندادم گفت کورک

وقوله

وہر اس

بے عون







دانشگاه

یک

مردیاد و زین پس شمرند و فریاد و تبصرع تمام خدا را بخواند و بوشع بن یوسف بن یحیی اسیر اهل طائفه شده کشتند موسی تدبیر خدایه پیش در دنیا و از عقب  
 گفت ل مشغول ما دیدم خالطی جمع کنبدان حق می بیند خدا را بنشیند از راه نماید پس حقیقتا وحی کرد با و که از این صحنه عکس اخوان را بر دیا  
 و در دخیل هده که موسی یکجا بدعصا بر نیاید و هیچ شریک بران تر نشد با و دیگر بر و گفت یا ابا خا لدا یقانی ما ذی ان الله ای دیا بغیر از خدا لک  
 شوقی الحاح و از ده راه خشد و از پیداشد بعد استیاط بنی اسیر اهل که در دوازده بودند و هر سبطی را بقیتی بود پس هر قیتی را هر فردی در فرشتند و  
 او در قفای او حق تعالی را و افکار امر که تا در دنیا از هر حلقه خشک کردند بر و چنانکه در خبرت که بجهت سم و در ان سببا ایشان را از این کرب و رها می  
 و چون به یحیی و دیا و سید یکدیگر را نمیدیدند کشتند موسی را و دشتا و خویشان خود را می بینیم که چرخان دارند و با و که غرق شده باشند موسی را  
 کرد تا حقیقتا خواهر و خواجگی از اب بود ظاهرا ساختا انا که نیکو کاره می فرستند کسان را می بیند کبر و طرف دیگر بودند و چون هم لشکر موسی  
 از اب گذشتند فرعون و لشکر او میگردیدند و فرعون چون راههای خشک را در مییاد و دنیا میدیدند دانست که عجز موسی است خواست تا انلیبر  
 کند بر عوام گفت عی بنید که در دنیا از هفت شکاف شده و راههای خشک در آن پیداشد تا دشمنان را بکیر فرود وید و ایشان را بکیر دهد کشتند  
 و دیم تا توسطت غالی بر فرعون و علم میگردیدم پیش نمیشد او و بر سبب محال نشد بوجیه سبیل بنام در دیا فی نشسته ام خود را و در پیش سب  
 فرعون را ندید و یا فر شد اسب فرعون چون راه دیا را می بیند عینا از خشک از دست فرعون بوده سرم و عقب دیا را نهاد و هر چند فرعون  
 خواست که او را از راه در دست نشاند نگاه بدید و فر رفت و چون قطبان دیدند که فرعون بدید را و آمد همه و عقب فر داشتند و میکا سبیل از عقب  
 لشکر دآمد و همه ایشان را بدیدند و چون همه میباید دیا را داند حق تعالی فر را تا دانا از طهای اب بر هم آمدند فرعون چون علامه غرق شد و بدید لک  
 گفت لا اله الا الله انی اعترف بربوبته بنوا اسیر اهل و انا من المسلمین جبریل ناره کل دیا در دهن و سر و گفت لا اله الا الله قد عصیت قبل و کنت من المفسدین اکنون کلمه  
 توحید میگوید که کفر ناسته و بلیت را نیغاصی و مفسد بودی بنی اسیر اهل از ان کاهه در بر نامینک رفتند از حال را می بیند و دست که چون فرعون  
 نا لشکر ناره و مییاد دیا در راه دیا و طاهای اب بر ایشان فرود میخورد و بنی اسیر اهل موسی را کشتند ما می بینیم که فرعون از راهی دیگر برآمده و انا  
 اسیر کرد و اند موسی گفت انرا شد که حقیقتا او را با همه قوم هلاک کرد و ایند کشتند و اطمینان داریم تا فرعون را مرده نه بینیم موسی دعا کرد خالق  
 و تاجه او را بر سر اید و نداشت فاحله سلاحه که پوشید و ایشان را از دنده انیم کشتند ذلك قوله نعم فالیوم نخلفک و نلی بدی و عا و در دنیا  
 آمده که همپا صد من آهن را و بوزان از اعظم نعم بود که حق تعالی بنی اسیر اهل داده بود و از جمله نایب که ملکی ایشان بود علم بوجوه صنایع حکیم و  
 ضد بوق موسی و ایشان را و جوانان را عجل کردند و کشتند موسی که فابو ایمان بناریم تا که خدا را عا بنما عا و این نهایت بعد ایشان بود از  
 طغنه و ذکا و اینکه مرقه خاتم النبیین و اتباع ان فرزند یا انکه محض انا و از امور نظیره و بقیه بود که از ان که اذ ان میباید کشتند که دلا لته تمام را و  
 بر علو ذکا و طغنه ان را حق تعالی همت و اخبا ان حضرت از قصه و از جمله معجزات ان بود چنانکه تفر بر ان معجزه بر یافت پس معلوم شد که چون امر  
 موسی و کمال الهیه بود حق تعالی معجزه ظاهر با ایشان نمود تا انما از اند و بداند ایشان بر وجهی بود که با وجود این معجزات ظاهر و بکوسال هر  
 مشغول شدند و آفریدند کابا چون طغنه و ذکا بودند محتاج نبودند با یکدین نوع معجزه با ایشان نماید تا انما از اند و بجهت اینکه معجزه خاتم الانبیاء  
 از ان بود بقیه نظیره بود الفصحه چون بنی اسیر اهل بعد از هلاک فرعون و عصر عمارت نمودند و کما فی نداشتند که با نعل کشتند حق تعالی موسی را و عذ داد  
 که کما تودیه با و عطا فرماید و از برای او میباید تعین فرمود که از نه چهل در سب و کما قال جل ذکره و اذ واعدنا موسی و یاکید قتلک عده  
 دادیم موسی از ان هر دوازده کتاب تودیه را و و بعد از سب که گجهل شبا نوز و یعنی که بعد از انقضای چهل ذکر که تمام و ذالعهده بود و ده روز  
 از ذی الحجه تودیه را بنمودیم کما قال و اعدنا موسی ثلثین لیل و اعمتنا لها عیشر ذکر فر اعدنا که برای بن ایشان از حجه است که حق تعالی بطریق  
 وعده داد موسی را بدان تودیه و موسی وعده داد و اسرار بر تن میباید که طوبی و تعجبه مذکوره بلیانی نه با یام حجه است که غرضش بلیانی است  
 عرب شایع خود را با ماه بیهوده فاه در شیطالع میباید و انکه شقیق دم داد بر و در و اچا یعنی حقیقتا اول شب فرید بعد از ان هر دوازده  
 ستمه موسی است که بران عارف مؤمن است ساد و دخت چون که فاد رش و اسرار و در و دخیل انداخت و فرعون بنان از اسرار و دنیا اب و در دنیا یافتند از اینجهت  
 ما بر اسم متعی شد حاصل که ضیف فرماید موسی را و عده دادیم چهل شبا نوز که از ان تودیه دهیم و موسی با بعضی از خواص خود هم طوطی شد که میباید او بود  
 ثم اکتفین ثم العجل بر نر که فرستد شما کوسال را از اجزای هر عده از پس رتن موسی بطوبی و اکتفین طالمون و شما ستمکاران و بدیدیدید  
 و وضع عباة خود و غیر موسی را با ستمکاران عذاب بجهت ان و بفضل ابر قصه است که جو بخت خدا فرستاد هلاک کرد انرا و اسرار بلیانی بنی اسیر اهل  
 ایشان کشتند و از انجا میباید که در اوسان حلال و حرام باشد تا بران عمل کنیم و فانا شری و ذکر که باشد موسی ایشان را کفر فری میباید مرم که منانها  
 کم تا فاضی الحاحا انا اگر مصلحت داند کتاب را بر مرم و همد که جامع حلال و حرام باشد پس هر و از اخلیف خود کرد انرا متوجه طوطی و قوم و اچیل و ز و عده  
 داد و در عده عیند او حرمی منافق بود که در انرا ساری کشتند و ذکر بود و کوسال نام و مسمی بود و برانرا بن عیلس و از موسی ظفر کشتند و از نو  
 بود که کوسال میباید بدید و بر هر قدر با ایشان گفت که این چلهها را که از قلیبا کشتند ابر شرا حرام است بر انرا از غنیمت است عین بر شرا حلال است  
 کشتند بر علاج این حیه باشد که کوی یکدیگر و هم را انرا اچا جمع کند تا موسی نیاید نه بینیم که چه صلاح میباید ایشان چنین کردند پس سامر  
 انش و از نر و بر نام هر طیکر در قتل که کور کار و در غار میباید اندازن بر فرعون و سامر را در غاری نهاده بودند و جبریل از خود و اسرار  
 میباید و عیله از جبریل را میباید ساخت و در دغرت کشتند فرعون و اسرار بدید بر سبب شش که انرا مقدم میباید شش بر دنا خود انرا و در دغرت





























اثبات است و اگر مستقبل است معنی نفی و صحیح است که آن مانند سایر افعال است و ما کادوا بفعلون منا فی قدیم و ما  
نبین بجهت اختلاف دقتین زیرا که معنی است که ما فار بوا آن بفعلوا حتی انتهت ملوا لایم و انقطع عملکله منیم  
کا لخصطو المجلالی العجل و ذ قتلتم نفسا این اول فیه مذکور است و تقدم قوله واذ قال موسی لفرعون انک  
تقرءنا بقوله و ما کادوا بفعلون بر این جهه استقلال است بنوعی دیگر از مساوی و مطابق ایشان که آن است زیرا  
است با مر و استقصا امر جعده در سوال و نیز از مسا و عذ با مثال و معنی آن اینست که یاد کنید و فیه که بکشید بکبر  
که عامیل بود با پیر او فا دارا ام فیهما پس اختصاص و اختلاف کرد بدو از آن نفس مفنول یعنی در آنکه که  
او زاکشته و اصل دارا ام ندرایم بود یعنی بنا معنی نادره و ال از غلام کردند و بجهت آنکه استیلاء بسیار کن حالت همه  
مکسوره در اول اندر آوردند و نیز با از در بعضی اختصاص جهه است که هر یک از مخاطبین در صدد دفع بکد بکردند  
و اما آنکه در آن معنی خود با نیست که آن نافع است چه هر یک از طریق مثل میگرداند از نفس خود و بخاطر خود نیست  
دادند و الله فخرج و خدای بیرون آورنده امت و ظاهر گشته ما کنتم تکمون ایچتر که هستند شما که  
مپیوشید بد از قتل بنا حق و افعال فخرج بجهت است که معنی مستقبل است مانند افعال باسط و راعیه زیرا که حکما نیز خال  
ما ضیعت فقلت اضربوه عطف است بر اذ لرام و ما بین معطوف و معطوف جمله معترضه است و ضمیر  
راجع بنفس است و مذکور بنا برنا و قبل است شخص یا مفنول یعنی کفتم ما شما انفسول را بیخض بنا پاره از آن کا و که بیخ  
او بود بان با ناکوش و بان و با استخوان از آن گوشت پاره که بین الکفین است علی اختلاف الاقوال و چون بر  
دندند زنده شد و خون از گردن او میریزد و نام فاندان خود را بکفت و آن دو برادر زاده بودند که بواسطه مال  
او را مجبور کرده بقتل رسانیده بودند و بنا پیر غم مفنول بود چنانکه گذشت و بعد از نیمه یعنی در فاندان خود و الخال  
بفنا و بر کذ لک همچنانکه اینم زنده کرد و ایند حکمی الله زنده کرد خدا المولی همه مردگان و در  
روز حشا اینکلام را است بر آنچه محذوف است و کلام سابق ای مضر بواجب یعنی بزدن از مفنول پاره از کا و را  
پس زنده شد و بر یکم موی نماید بشما خطاب با اجماع است که در مجلس احیای عامیل بود مدعی شایده خطا  
با منکران زمان حضرت رساله باشد یعنی ای عباد انکار حشر میکنند که حق تعالی شما را بدینما ایاف ابد و بل  
فاده خود را در احیا لعکم تا باشد که شما یعنی بازاده اینک شما تحفیلون فکر کنید و در ابد این را و  
با بجهت آنکه عقل شما کامل شود و بداند که کسیکه قدره دارد بر زنده کردن نفسی هر یک از اجزای همه نفوس  
قاد ر خواهد بود و این که حق تعالی آن مفنول نکرد استیلاء بلکه از مشروط ساختن بر زدن بعضی از کا و  
مذبح مشخص معین بر مفنول جهه است که این منضم فقر است از ای واجب و نفع بنیم و نفع بر بر که نوکل و شفق  
بر او کاد و مینه بر والدین و اشعار بر آنکه حق طالب است که بقدریم و نیز کند پیش از قصد مطلوب و سیرت  
اخبار شنی احس و بر نیمه نماید و دلاله بر آنکه مؤثر حقیقه مستی است نه سبب چه از ختم دومرده بیکد بکر بولد خو  
عنه مفنول است و دیگر ایا است با آنکه هر که خواهد که عدا و خود را دشمناسد با در مانا نه ما و سعی کند و موت  
حقیقی را با و چنانند طریقتش است که ذبح بفره نفس خود کند که انقوه شته است تا اوص و شره صبی غر و قابل  
شده و ضعف گیر که حق آن نشده معجز و راقب المنظر باشد و مدلل باشد در طلب بها و مسلم باشد از ندکن  
مخطام آن و مخلوط بنا شد بلوئی از مطابق بر وجهی که اثر آن ند که بنفس او رسیده زنده شود همچو طبعه و حقیقه  
حال بر او منکشف شده است و نزاع میان عقل و هم او بر تفع کرد و در برابر این فیه که است بر صدق بنوعی بنی  
چه خواص اخبار بنی اسرائیل را با ایشان اعلام نموده بر وجهی که هیچکس را ممکن نیست استن مکر که کتب قبل را خوانده  
ناشد و با سطر بفره و حی و دسبب باشد و همود که مخالف آن حضرت بودند مضد حق قول و کردند بر این اخبار  
با آنکه میباید استند که امتیست و هیچ کس را بخوانده پس این اخبار را بصادره و حجه سا طعه باشد در ثبوت نبوة آن  
بر ایشان و چون حق نعم ذکر معجزه با هر و علامه ظاهر نمود بر بنی اسرائیل در عیسان بیان طبعان و عصیان  
ایشان می فرماید بقوله ثم قسست قلوبکم پس سخت گشت دلهای شما ای بود من بعد ذلک از  
پس زنده شدند انفسول و بعد از جمیع اثبات و معجزات که بعد از آن نموده شد خطاب راجع اولیای مفنول  
یعنی با آنکه از بر شما مفنول زنده کردیم تا فاندان خود را بر شما بیان کرد و با راجع بجمع بنی اسرائیل است  
که با وجود مشاهدات مذکور سخت دل شدند و نظار نکردند و فساد عیار داشت از خلط با صلابه هم  
چنانکه در حجاب است و فساد قلب مثلست در بعد از آن اعتبار و لذت کردیم از حبه استعفا مشوة امت بعینه  
با آنکه اثبات مذکور موجب این نیست بل شما غلط و سخت شده و هیچ پس ملحا که شما را است کالجی از





مانند سنگست و در سختی و در شدة آواشد **فَسَوْهَ** با سختی است از سنگ از روی مساوه و غلظه یعنی در مساوه  
 مثل حجاره است باز آمد و با قلوب شما مثل حجاره است و با مثل اینچنین که سخت است از حجاره در مساوه مانند حله  
 پس بنا بر این معنی مضاد حد و متناهی مقام او شده و بقدر آنکه قوی مثل الحجاره و مثل ما هو آشد  
 منها مسووه کا متحد به و چون آشد مضمتن مبالغه است و دلالت بر اشتداد متوین و اشتمال مفضل بر زباده از این  
 جهت نکفت که آواستی منها و او برای نزد است و معنی اینکه هر که معرفت دارد بمجال قلوب ایشان تشبیه آن میکند  
 بحجاره با اینچه مساوه آن از آن بیشتر است و سخت تر و با او میخیزد بل است یعنی دل ایشان مانند حجاره است بلکه  
 سخت تر از آنند قبل و آن سکنه الی ماه الفی و هر یک از این چهارین عبارت مراد است که ایشان صد و چهل هزار بودند  
 پس از در حکم ام منقطع است و با از برای بخیر از قبل خالی الحسن و این سیرین ای این شبهت فسووه یا لایحه اصبت  
 و آن شبهتها بمیه هو آشد اصبت و آن شبهتها بمیه اصبت و با معنی و او است کفوله او بیونیا متانیکم که بمعنی  
 و بیونیا متانیکم است یعنی قلوب ایشان مانند حجاره است و روفی و سخت تر از آن در روفی دیگر بعد از آن بیان آشد  
 قلوب ایشان میکنند از حجاره بفرموده و آن **لَا يَنْفَعُ مِنْهَا لَكُمْ** و بدینکه بعضی از حجاره **لَا يَنْفَعُ مِنْهَا لَكُمْ** و اینچنین  
 یعنی انس که سنگ است هر چند روان میکرد آن از حجاره بزرگتر و با اینها و بدرستی که بعضی دیگر از آن سنگها **لَا**  
**يَنْفَعُ** و اینچنین سنگ که هر چند هر چند بزرگتر است **لَا يَنْفَعُ مِنْهَا لَكُمْ** و اینچنین سنگ که هر چند هر چند بزرگتر است  
 من حار به است و از آنانی تا بعد پس نکرار نباشد و با حجاره و اول حار است و ثانی حار و سی و با اول انجازه  
 است و در آن عوار یک که آن انشائی حجاره با است بنفسه و ثانی معجزه بدید که آن شکار دین باشد و **لَا يَنْفَعُ مِنْهَا**  
 و معنی که می روی دیگر از آن **لَا يَنْفَعُ مِنْهَا لَكُمْ** و اینچنین سنگ که هر چند هر چند بزرگتر است و اینچنین سنگ که هر چند هر چند بزرگتر است  
 از حجاره پس من حار به است و از آنانی تا بعد پس نکرار نباشد و با حجاره و اول حار است و ثانی حار و سی و با اول انجازه  
 ان نایب میگرد و و آنها را از آن منفرجه شود و برخی از آن اعلای جبل ستره می شود و بعضی از آنها اراده الهی و امثال  
 از روی قلوب میبرد و منافع و فعل می شود و از امر او پس قلوب ایشان سیرت را با شد از حجاره و بیون لیسر معنی فتح  
 است بسعه و قوه چنانکه بشنوی از اینجه امثال با تبار کرده که آن حیا اول عظمه است و با شتا شفق بینا و تشبیه حجار  
 است و سنگ از امثال و انفعاد و با آنکه میخان باشد که کوه عظیم با وجود صلابه و شده و عظمه اگر عظمه را  
 باشد و نیز از برای روی و سد بر جای نمائند و با بل کرد و در و فرافند کفوله **لَا يَنْفَعُ مِنْهَا لَكُمْ** و اینچنین سنگ که هر چند هر چند بزرگتر است  
 و **لَا يَنْفَعُ مِنْهَا لَكُمْ** و در حدیث آمده که **لَا يَنْفَعُ مِنْهَا لَكُمْ** و در حدیث آمده که **لَا يَنْفَعُ مِنْهَا لَكُمْ** و در حدیث آمده که **لَا يَنْفَعُ مِنْهَا لَكُمْ**  
 سنگ را میبشاسم که سلام بر من میگرد پیش از آنکه معجوت شوم و اکنون میبشاسم که آشنک کدام است و شبهه نیست  
 که این جمعه اعظاک عفل بوده بان و اگر نیز از حجاره با یعنی منبوت نیست بعد از آن حجه دهند و بخوبی و شد و بعد  
 بر شده مساوه ایشان میفرماید که **وَمَا اللَّهُ يُغَاوِلُ عَمَلُكُمْ** و اینست حقیقتی که بخیر از اینچه میکنند  
 شما بلکه عالم است و شما و همه شما را بجهت ان بعد با هم و عذاب عظیم معدب و معاف خواهد کرد و بعد از آن  
 بجهت قطع طمع از ایمان این نوع هو خطاب حضرت رساله ص و سایر اهل ایمان می کند میگوید که **لَا يَنْفَعُ مِنْهَا لَكُمْ**  
 ابا طمع مباد بدان **كُفُّوا عَنْكُمْ** آنکه بضد حق کنند همچو از مر شما را در آنچه میگوید از دعوه ایشان با سلام  
 و میبشاند بود که لام برای سبب باشد یعنی طمع دارد که بود از ایمان او دند بجهت دعوه کردن شما ایشان را بدین  
 اسلام و قد کان و حال آنکه بودند **فَرِحُوا بِكُمْ** و میگوید که **فَرِحُوا بِكُمْ** و میگوید که **فَرِحُوا بِكُمْ** و میگوید که **فَرِحُوا بِكُمْ**  
 به واسطه بشری **بِمَعْنُونِ كَلَامِ اللَّهِ** میبشوند کلام خدا را بر کوه طور **فَرِحُوا بِكُمْ** و میگوید که **فَرِحُوا بِكُمْ**  
 میگردانند آن سخن را من بعد ما عفلوه از پس آنکه دانسته بودند و در نهایت حقیقتی که از این و شک  
 و شبهه و چون بیان قوم آمدند گفتند ما سخن خود را می شنیدیم و این سخن را می شنیدیم و این سخن را می شنیدیم  
 میگردانند که میگردانند و میگردانند و میگردانند و میگردانند و میگردانند و میگردانند و میگردانند و میگردانند  
 ایشان هر کجا بخواهت بوده باشند که بعد از اسماع کلام از خدا افزا کنند و چیز بیکه او نکفته باشد با و نبیند دهند  
 پس سقوله و جمله ایشان که در زمان شما اند کافر شوند و میگردانند و میگردانند و میگردانند و میگردانند و میگردانند  
 میکنند تابع روستای خود میباشند و در برابر دلائل بر عظیم و در برابر ریف و شرح و این شامل اظهار بدیع

و با آنکه ابرار او بر  
 محبت آنها باشد و  
 عبادت آنها  
 و برینجه آمده است  
 همه را با آنکه از برای  
 اندک سیر باشد  
 به صفا کمالی و بعضی  
 در آن مساو



ما را خداوند  
کرم و ایمان

و اما آنکه میفرمودند  
که حاجت بندگان  
پروردگار را در  
قیامت گویند که حق  
سید است و ما  
نکریم و او را  
نظر است

در فتاوی و فضا با وجع امور دین بر هفت آورده اند که روزی حضرت رساله صلی الله علیه و آله فرمود که  
 هجوتان بعد از این در مدینه داخل نشوند چه از آمدن ایشان باین صوب فتنه و فساد ظاهر میشود پس بعضی  
 از منافقان هجوتان بودند مدینه می آمدند که ما مسلمانیم هم چون شما و جزو دینان گشته بشاران خود  
 پیوستند کما قال الله تعالی قل لا تقوا و چون ملاقات کنند هجوتان الدین امنوا اما ترا که ایمان آورد  
 اند معنی اصحاب محمد صلی الله علیه و آله قالوا امنا گویند که ما که دیده ایم با آنکه محمد رسول است که  
 در مؤنه دیناره ما واقع شده و لا اخل او چون خلوت کنند بعضی هم اخی بعضی برخی از ایشان  
 برخی که ظاهر و باطنی کافرند قالوا گویند انکاران و فتنان ایشان را بر سبیل فریب که اخی تو هم  
 با احدیست میکنند و خبر میدهند صاحب محمد را بما فی الله با چرخ کشاده است خدا ابواب دشت را  
 حاکم بر شما در کتاب شما و قولی است که بعضی از هجوتان مدینه را زول فرات اصحاب انحضرت را از  
 صف و طیفی وی که در مؤنه مذکور بود خبر دادند و رسای ایشان مانند کعبی از آن آگاه می یافت  
 از روی نگار و منی خبر را گفتند که اباشما ایشان را از صفات محمد خبر میدهند اخی اخی که با خاصه  
 کنند و حجه کبری بدو شما بان عین در یک روز در و در کار شما یعنی احتیاج می نمایند بر شما با چرخ  
 انزال کرده پروردگار شما در کتاب شما ذکر حاجت بکتاب خدا و حکم او بعنوان حاجت نزدان از قبل است  
 که کسی گویند عند الله کذا و مراد این باشد که آنکه فی کتاب و حکم و گویند عند ربکم یعنی عند ذکر ربکم است  
 و با مباحث در یک و با این رسول رکنی است که احفاد افع این حاجت نیست و قوله اقلا تعفلون از نیت  
 کلام ملائم کنندگان است معنی اینها در میان این معنی را که اسرار خود با خضم در میان نباید نهاد و با آنکه  
 خطای است از خدا بومنان و متصل با فطیخون و معنی اینکه انما هو شان چرا غفل می کنند در حال ایشان  
 تا قطع طبع کنند از ایمان ایشان آنجا هر دو سبب که سبب نزول این آیه بود که چون رسول خدا از جمله  
 احباب فارغ شد و وضد حصین بنی مزبطه و بنی نظیر کرد پس اهل اسلام حصین را احاطه کرده برگردانند  
 زدند و امیر المؤمنین هم را بر رسول الله صلی الله علیه و آله در دست داشت و در وقت آمدن بان حصین  
 رسول صلی الله علیه و آله و آله و آله گفت ابعلی بر ویر که خدا و یقین بدان که حق تعالی ناصر تو است و زمینها  
 و سرهای ایشان را بر او داده است و سوگند میخورم بان خدا بیکه ترا بر عمرو بن عبدود ظفر داد که ترا خنجر  
 نکراند پس امیر المؤمنین علیه السلام بر حصین انداخت حصین چون و براید بدیدند خوف عظیم در دل ایشان  
 افتاد یکی گفت خاتم صاحب محمد و دیگری گفت اقبل الیکم فایل عمر و کسی دیگر از کنار حصین او را داد که فکل  
 علی شعرا صاد علی صفر فظم علی ظفر هتک علی سیر ابرم علی امر امیر المؤمنین بدانند که ایشان  
 بر سبب اند و چون ساعتی بجا مکت فرمود ایشان بکار حصین آمدند و بان بد شنام و سفا هشت یک شاد  
 انحضرت فرمود که خواستم باز کردیم و نگذارم که رسول بیاید و این سخنها بشنود در این بودم که پیغمبر می آمد و بان  
 سخنهای ایشان را داد که با اخوة الفرقة و الحنا بر با را از انزل لسانا حزن تویم فساء صباخ المندربن  
 چون این کلام بشنیدند گفتند با ابا القاسم تو هرگز جاهل و دشنام ده بنودی انحضرت بکرم و حلم خود  
 ساکت شده برگشت ایشان چون قول با اخوة الفرقة و الحنا بر شنیدند گفتند محمد از کجاست که بعضی  
 از اسلاف ما بفرقه و خنجر بر من شده پس فرار تراب دادید که ان بشاران ما کسی او را باین اخبار کرده پس بیک  
 دیگر نظر کرده گفتند اخی تو تمام مباحث الله علیه که با اخی که اقبل تعفلون حق تعالی از این خبر داده  
 آیه مذکوره را نزل فرمود و بعد از آن در جواب ایشان گفت اولا تعفلون اما بعد از آن جهوتان از آن الله  
 حکم آنکه تحقیق حقیقتا می دانند ما شریون انچه بنیان می دارند و ما فیهلنون و انچه اشکال  
 میکنند و از جمله آن اسرار ایشان است که خود را و اعلان اسلام را و احقای عداوت و سخن در رساله  
 و سایر مؤمنان و اطهار موددهان حضرت و اهل ایمان و اخفای انچه بر ایشان نازل شده است و انفعول  
 حضرت رساله صلی الله علیه و آله و آله و آله ظاهر این و مخریف حکم از مواضع خود و معانی آن و اکثر مفت از مد  
 مقبر این گفته اند که ابامهوتان می دانند که حقیقتا استرو علایقه ایشان را میداند پس چرا گویند که ما که  
 در حقیقت منع میکنند از حدیث با چرخ حق است و حال آنکه معترفند بان و غیره احداث پس ایشان محضه این ملائم  
 النسب و در مدینه می آیند هر که داند که حق تعالی دانی اشکار و نهان است باید که ظاهر خبر بفرمان بر روی  
 سازد باطن خود را بگویند باکی و بیکه بر داند و می دانم و از جود انچه اندک است و انچه اندک است و انچه اندک است





[illegible]

۴۴



















تغیر

وہاں استر

































































و انکار محمد و شهادت بر کتمان شهادت و کفایت خود اهدا و گویند برای عموم است یعنی هیچ چیز از معلومات بر او معنی نیست پس تیر سید و جز او را دان  
 بر احوال شما با آنچه مستحق ان باشد از عقاب و در جمیع و سرده که در من اظم من کم شهادت من الله جنته است یکی آنکه من برای شما غایب است متصدد شما  
 نه بکتمان و معنی آنکه هیچکس ظاهر از انکس نیست که نزد و شما قیام باشد و جانب خدا را و کتمان از انما یکبار با بن شهادت تعیین حق تعالی است و توبه  
 و انجیل صحت نبوه محمد از و شهادت قدوم او و انقبول حسن و قناده است و توبه بعضی دیگر نزد و بن شهادت است که بر هیم اسم غیب است و بقوله  
 اولاد و خلفا بودند و اهل کتاب نیز از مؤمنان کتمان کردند دعوی نمودند که اینها بر دین ایشانند انقبول بخداست این هر دو وجه مذکور شد  
 دوم آنکه من متصل بکتمان باشد یعنی کتب ظاهر از انکس که بیوشانند آنچه در توبه بر است از خدا یعنی از بندگان و یا آنکه نزد و شهادت نزد حق  
 تعالی نادر است بخدا بعد تمام ستم معنی است که کتب ظاهر از انکس که بیوشانند آنچه در توبه بر است از خدا یعنی از بندگان و یا آنکه نزد و شهادت نزد حق  
 الفقیر الصنف من السلطان یعنی القوی و بنا بر این خلاصه معنی از خواهد بود که لازم قول شماست که هیچ حکم اظم از خدا نشاء اگر کتمان  
 شهادت نماید نزد حق تعالی خود را و در صلا الله ان الله عز وجل انکس که بر هیم و یو و یا نضای میو البی حق هم بار خبا  
 منقب و انقبول بل و ابو مسلم است **قَالَ اَقْرَبُ** انما فاعله مذکور قوی بودند که **قَالَ اَقْرَبُ** فاعله مذکور قوی بودند که **قَالَ اَقْرَبُ** فاعله مذکور قوی بودند که  
 آنچه کتب کردند و **قَالَ اَقْرَبُ** و سر شهادت است آنچه کتب کرده اید یعنی خاری کرد و هر یک از ایشان و شما از خود احوال خواهد بود که از انست  
 و از شما حصار شده باشد **وَلَا تَسْتَلُون** و بر سر نهاده خواهد شد **عَمَّا كَانُوا يَتَعَلَّوْنَ** از آنچه نیکو ایشان کرده باشند نیکو این به چه چیز  
 است و عدل بر و حر از آنچه در طباع انبار مستحکم شده بود از انچه را و با انچه بر ایشان و گویند خطرات را به سابقه با اهل کتب است و در این به بنام محمد را  
 از انچه با ایشان و نامزد ماته در اول دنیا اند و در تافاتی سلاف و صغای **الْجَزْءُ الثَّانِي مِنَ الْجَزْءِ الثَّلَاثِي** او نه اند که حضرت در  
 در مکه بوقت نماز توجه بکعبه فرمودی بعد از هجره مدینه فزان الهی در سر نهاده که در بیت المقدس کرده مار کذا و یو و از بن صوة متعج مشر شد گفت  
 اگر چه محمد را نداد اما قبله نماز میکند و در از انچه بطور و ایت است که میگوید که سید و اصحاب و سوره مقله نمیشوند تا نماند و اندیدند قبله را  
 تینا فند خا طر اخصر ملولند از سر نهاده که در بیت المقدس کعبه و در تافاتی سلاف و صغای **الْجَزْءُ الثَّانِي مِنَ الْجَزْءِ الثَّلَاثِي** او نه اند که حضرت در  
 قبله که هر وی بکعبه میکند کاهی به بیت المقدس القصه جهوز و منافقان بعد از بخوبی قبله زان لعن شوند و گفتند انما انما الی الله محمد  
 مستان شهر مولد بخواند و بجهت از وی بکعبه کرده نماز میکند و حق تعالی از انکه ایشان تا نماند از بن لفظ شوند از ان خبر داد که سید قبول السقه  
 سر دنا شد که گویند بخواند و سبک از ان **عَنِ النَّاسِ** از مردان یعنی بخواند و منافقان و مشرکان که بقلید اعراض از بطریق غیر قبله بد گویند  
 که **قَالَ لِيْلَهُمْ** خبر باز گرفتارند مسلمانان **عَنِ النَّاسِ** از مردان یعنی بخواند و منافقان و مشرکان که بقلید اعراض از بطریق غیر قبله بد گویند  
 این احسان توطن بقدرت چون بگویند بر او دشوار بنیاد و دیگر اعدا جواب است و انچه از حضرت رساله هر خبر از ان علم غیبی که مطابق واقع کشیده  
 قلید و اصل خدا است انسان بر از ان باشد و انقبول در عرف شرع اسم بکتابت توحه ناز کسد و نماز قل بکوی محمد و جواب ایشان **لِلَّهِ الْمَشْرِقُ**  
**وَالْمَغْرِبُ** نه خدا از انست جنت مشرق که خانه کعبه و از جانب مغرب هم مغرب که بیت المقدس و از ان صوشت یعنی مالک جنت مشرق و مغرب و  
 سایر جهات است و محض بنیاد و مکافی و ن مکافی محبت خاصه اسیران که فاعله اخافه غایت است و مقام از بد که عمر و در این با و تمام امر دناست به محصور  
 مکان **يَهْدِي مَرْتَبًا** راه میباید و اطوار خود نا ثابت است که هر که میخواهد **الْحَيَاةُ** مستقیم بسوزان و از انکه امور دینیه است و انچه  
 انچه است که حکمت او بر حق است و مصلحت از مقتضای ان و از بیت المقدس است یکبار و در مکه معظمه و دیگر سیران که صلاح در این بنیاد که در وی عیشی او را دناست  
 فرماید و اگر مصلحت او این باشد که توحه بکعبه کند ما را سر کنند و از خلیه مصلحت از ان است که فرموده لتعلم من تتبع الرسول من قبله علی عیبه و تسمیه  
 در بن بر شد و شرط مستقیم جنت است که از طریق توحه و در جمیع و سرده که در این به ابطال قول کسی است که زعم او انست که روض مقدسه  
 است توحه ناز بنیاد که موطن انبیا است و از انچه بطور و ایت است که میگوید که سید و اصحاب و سوره مقله نمیشوند تا نماند و اندیدند قبله را  
 ابن عمار و بقبولت که گفت ماته شاخه ماته نارسوا خدا نماز انچه بیت المقدس که در دم معاد از مقدم شرفها و از مکه مدینه و سیر و از دیگر هفت ماته  
 و معاد از و نماز متوجه کعبه شدیم و از و ایت تسلیم در صحیح خود او سرده و از انست نزل انکس فرموده که ماته کذا و در انچه بیت المقدس است نه  
 بود ناده و از مغان جبل دایت که سیره ماته و علی نال و هم با سنا خود از صاف و و ایت که که از حضرت فرمود که قبله متحول شد بکعبه بعد  
 انکه رسول هم در مکه ماته بخانه بیت المقدس ناز کدا و بود و بعد از انچه جزم مدینه هفتاه و سید بخوبی ناز کدا و بود و سیر شرفش حضرت میباید  
 و میباید که تو تابع فاتی چه نماز از قبله فامید داری و رسول هم از انست با معمود و معمود و احر بنیست بخواند و در انست میباید که سید  
 اسکه حق هم او را در این امر و فرجی هدا چون و رسد و وقت از ظهر میباید و سید بی سالم نماز ظهر مشغول شد و خود و کعبه نماز یکبار و سیر  
 مار دناست و از حق حضرت و انکس که محمول ساخت و این امر فرموده که **قَالَ لِيْلَهُمْ** خبر باز گرفتارند مسلمانان **عَنِ النَّاسِ** از مردان یعنی بخواند و منافقان و مشرکان که بقلید اعراض از بطریق غیر قبله بد گویند  
**الْمُحِلُّ الْحَرَامِ** دین از حضرت و در کعبه را بخانه کعبه و گویند نماز و ایت هم عرقله هم این کاس اعلاها و در حلاج گفته که  
 ما مؤمنانیم بصلواتی بیت المقدس محترم از بود که در سببها الفکر که فرموده بودند بکعبه و بیت الحرام محترم دای حج بس جنت خواست که اصحاب نماز  
 که در غیر محرم لو انشان ناسد ناظر هر کرد که هر کس تابع ناول بشود و کذا و سیر و ایمبکسا ناهی کلام صاحب المعتمد و در انست بعد از ذکر انچه  
 مذکور و او مده که وجه بکعبه توحه بکعبه جزم مستقیم است که توحه ناز بنیاد که موطن انبیا است و از انچه بطور و ایت است که میگوید که سید و اصحاب و سوره مقله نمیشوند تا نماند و اندیدند قبله را

سند کا ر

بسم الله الرحمن الرحيم  
 الحمد لله رب العالمين  
 والصلاة والسلام على  
 سيدنا محمد واله الطيبين  
 الطاهرين



بسم الله الرحمن الرحيم  
 الحمد لله رب العالمين  
 والصلاة والسلام على  
 سيدنا محمد واله الطيبين  
 الطاهرين

و انما

















































براق

شکر آید  
مخبر  
مخبر  
مخبر





























چندین خروج از صلاحا اعدا شد که خروج اولی از کلام بقایه نیز قول عربیست که عتباتی است بقول مستند عیسی علیه السلام قول بائینکه در حق او خبری  
 سرچو خست بر آنکه خلافتی است و اینهم و دیگر آنکه قصاص حق و ارشد بجهت جلاول من او و من اموتنا و و حق متباید خال آن  
 و حق الله باقیست که معاقبتی از شده پس چگونه بقصاص بنا فطیم که در تقم ممکن است که با توبه و نضوح اتیان بکفاره حق و بجای بقصد  
 نماید با عواهی که مکلفی فعل او باشد و بعد از آن از او معقول نقل کند پس اشی است که معنی را دانست که شهادت در قصاص نداد  
 نبودست یا اولی الا لباب بعد از آن عقول کامله این نشانها در حق تامل و وی عقول صافیه در حکم قصاص که از استنباط  
 از و احسن حفظ نفوس و نظر و عواقل و کتک که تقویون شاید که شایسته هر چه در عاقله بر قصاص حکم یاق و از آن غرض  
 او را در از قصاص تا با و از ابتدا و قتل و یا بر سر پا و عطل و با الهی جناب معاصی و بعد از بیان حکم قصاص که منعلق است بیک ذکر و صبر  
 میکند که منعلق است غایب و میفرماید که کتب علیکم نوشته شده معنی فرض کرده شد بر شما از احضار خویش و معنی ظاهر کرد  
 احکم کم یکی از شما از الموت سبب علایق ملک از مرض و غیر آن چون پیش و میخواند بود که مراد مغایرت مرگ باشد زیرا که این حال  
 با و منکند و مبتدئ از و مبتدئ پس مراد است که مقرر شده است بر شما و قتل که از آن موت واقع شود یکی از شما این تر که خبر اگر یکدیگر  
 غالی را الوصیه للوالدین و وصیه کردن بر نامای در پدر و الا فریقین و بر اینجوشان با المعرفه بینکونی معنی بعد از  
 انصاف که از عدم تجاوز است و ثلث حقا مقصد مؤکداست ای حق ذلک حقا یعنی نایب شده است ای حکم نایب شده و با صغر مقصد خود  
 انسانی کتب ذلک کتابا حقا یعنی نوشته شده است ای وصیه کردن نوشتنی معنی ذلک علی المتقین بر برضی که از آن ذخران  
 و الذین اقرنا بدانکه الوصیه فاعل کتب است و تذکر فعل آن بجهت فصل است و یا بر او بل از با صایا ان بوصی و لهذا بعد از آن عرض  
 که من بداند که با جماع صبر کند بر وصیه و عامل و از آن مراد اول کتب است و وصیه بجهت تقدیم کتب بر وصیه و مراد وصیه در جاهلیت مراد  
 و سمعه و صبر میکند و والدین اقرنا از عزم و میباشند حق و از آن منع کرد و وصیه از برای اینجا عرض کرده و با و حکم این بایه بایه  
 موارد منسوخ ساخت بر منبر قرار گرفت و اکنون صحت مستحب است بر فرض بر بعضی تفاسیر قد آورده اند که جماعی با این عمل کرد  
 اند بر وجوب وصیه که لفظ کتب حقا لا لزیر خوب میکند و این استدلال ضعیفست چه این مراد لفظ و اصل وضع مقضی و حق  
 نیستند پس لا لزیر خوب میکند و با جماع اهل البیت علیهم السلام ای وصیه مستحب است و حدیث و وصیه لو ارث بصیحه مریده و از احادیث  
 اخاد است بر قاض استحباب وصیه نباشد و ایراد منسوخ نکرد و خبر معنی است بقوله نعم و انما یجوز لیس که بعد از مراد  
 که وصیه از مستحب است خلافت هر کفنه در هر چه اسم مال از آن و عشو خوانند و خوا کثیر وصیه بر او جاری میشود و آنچه جمعی  
 گفته که از از مراد است تا یا مقصد و نیز ابن عباس مرشد و هم و اکثر از مراد با و از اکثر است بجهت آنکه مراد نیست که مراد از این مراد  
 سنده مقصود بود و مقصد از مراد است و در این مراد خود است که وصیه کند از حضرت منع او فرمود و گفت حق سبحان فرموده که آن تر از خبر  
 و خبر از اکثر است و این را خوب است از مراد فاجبه قول از حضرت جبر است از و ایشتر و ایشتر کرده اند که زنی از بنی عتیم خوانند که وصیه کند و  
 صلح شخصی از مراد است و از او پرسید که چند فرزند داردی گفت چهار نفر گفت پس هر چه از حضرت فرمود که در مال تو صدقه  
 بدست بیا و وصیه کنی و از او دان باز کرد و مراد است که رسول و بعثت سعدی قاصد گفت که از مراد است و از مراد است و از مراد است  
 و خبری از مراد جمله فال وصیه کم فرموده گفت وصیه کم فرموده گفت ثلاث و وصیه کم فرموده و ثلاث کثیرا تا آن حد و ثلاث لفظ است  
 ان تدعهم غایر تکفون انما سراییدیم یعنی اگر فرزند خود را بجزرها کنی خبر است از آنکه ایشان را بدو و شیوه ها کنی که گفته شد  
 بر مراد و از آنکه از ایشان طلب معاش خود کنند و در جمیع آورده که در این بایه خلافت خود بعضی منسوخ است و مطلقا و نیز جمعی دیگر  
 منسوخ است و در روایت ثابت و غیره و از اکثر از مراد که منسوخ نیست اصلا و این صحیح است و محققا اصحا و از آنکه در روایت و در و خبر  
 در صورتیست که شافی باشد و عمل هر دو در دنیا ای مراد است ای وصیه شافی نیست پس چگونه مراد است این مراد است و کسی که فاعل  
 شیخ ابن ابی شیبہ بقوله لا وصیه لو ارثا بطریق صواب مخفیست زیرا که بر تقدیر آنکه حدیث قد آورده سالم باشد از جمیع قبح مقضی  
 ظن است و با این نیست تقدیر منسوخ است یا بخیر مقضی ظن است و بر تقدیر تسلیم صحیح حدیث بر اثر از اطنخ مختصر  
 محمود و ابره منکیم و از ارجل منکیم زیرا که لا وصیه لو ارثا از مراد علی الثالث زیرا که ظاهر مراد مقضی است که وصیه جائز است بجمیع فاعل  
 و قول انکس که گفته جماع علما بر آنکه وصیه مقرر نیست لا لزیر منکند زیرا که ای منسوخ است و فاعل است زیرا که جماع بر آنست که ای  
 مقصد فرض نیست این باغ منکند و وصیه قد آورده نیست اصحاب از ابی جعفر و از آنکه از حضرت از مراد است و از آنکه فرمود  
 که من لم یوصر عینا موتیه لایق من لا یشره فقد ختم علی المعصیه یعنی هر که وصیه نکند مراد موتی از برای اقرباء خود که مراد است  
 از او نیز ختم علی المعصیه باشد این مراد است و از آنکه وصیه است و از آنکه در بیان و تقیم این صحیح است که در خواهد شد بعد از این و خبر  
 نقل از مراد کلام صاحب کفران بعد از آن صاحب جمیع فرموده که و نیز از پیغمبر مراد نیست که مراد نیست که مراد نیست که مراد نیست  
 و نیز فرموده که من لم یوصر عینا موتیه کان نقصا فی مرتبه و عقله و از ابی عبد الله علیه السلام در باب وصیه که فرموده که هر چه بنماید  
 و وصیه تحت داسه یعنی بنماید که هیچکس از شما نباشد الا که وصیه او در زیر سر او باشد و نیز از حضرت فرموده که هر چه بنماید

کتابخانه مجلس شورای ملی  
 تاسیس ۱۳۰۲  
 شماره ثبت ۱۳۰۲  
 شماره سند ۱۳۰۲  
 شماره قفسه ۱۳۰۲

نصفی













الحمد لله الذي جعل القرآن الكريم  
سورة الفاتحة

مجلس

[illegible]























[illegible]















































زبیر ایشانند یعنی مکان ایشان با لای موضع فسوس کنندگان باشد **یوم القيمة** در روز سرسختی غیر مؤمنان در دجالان باشد و آنرا  
 برین و کافران در درک اسفل و سجن سجتن و یا بعبان انکه هلاکین در کرامه باشند و ایشان در دلت و یا مؤمنان اطاول نمایند برایشان  
 و سجن کنند برایشان هم چنانکه در دنیا بمؤمنان سجن میگردند کفوله ان الدین اجموا کما نوا من الدین امنوا یصحی کون الی قوله فابو  
 الدین امنوا من الکفر یصحی کون و ذکر توبه و الدین انقوا بعدا و قول الدین امنوا اجتهل شتک تا دل که کند برانکه فقرای صحیح اهل توبه  
 اند و استغلا ای ایشان جهت از است و الله سیر فی و خدار و زید دهند و دنیا و اخرت هر کس شایسته هر کس خواهد یعنی هر کس که حکم و سنج  
 او بدان باشد که او را از اسلح لرتق کفر اند یعنی هر حسابی در عالم الحساب شماره و اندازه باشد پس توسیع ذوق و دنیا یا برین باشد  
 است و یا بر طریق بتلا و در اخرت عجزه مشونات بر عالم الحساب مقابل و شتکه ای در حق منافقان باشد مانند عبد الله بن ابی  
 و اصحابش که بر صفت عیای صحیح استعم کردند و سجن میگردند و گفتند که عمل با اینچه از اول که کما بر غلبه خواهند کرد و عطا گفتند که این  
 ناره علم او در شش و پوف و داند که بر اصحاب رسول و سجن میگردند در حق تبتکه از پیغمبر شنیده بودند که خدای تعالی میفرماید که هر کس  
 بنی قریظه و بنی نضیر بنی قریظه که از قبایل یهود بودند در زمینها نان خواهم کرد این عمل فرمود که فرمود و الله سیر فی و سجن  
 حینا بی موال بنی نضیر بنی قریظه است و گفته اند که فرمود و سجن است که در دنیا نبوده دهد و در اخرت حسابان نطلبند و سجن  
 این روزی مخصوص است بنعم اهرت که با اندازه بمؤمنان دهد و بوالها سم طائی اذا قام رمضان الیه الحقیقه الشار ذایه کفره که از حضرت  
 از انای کرام حق علیه السلام نقل فرموده که رسول خدا فرمود که هر که مؤمن را با مؤمن را خوار و حقیر دارد و بجهت و دشمنی او حق سجن و سجن  
 و بر او سوار کند در میان اهل شریعت هر که مؤمن را مؤمن را هتاز کند و یا در حق او چیزی گوید که را و نباشد حق سنجی از برای قیامت او را بر  
 شت و از انش بداند تا از بعد از اینچه گفته باشد بر نایق مؤمن در خدا تعالی که بر سجن از فرشته مقر شت و سجن حینا بی موال بنی نضیر  
 از مؤمن را بتلا مؤمن تا بشد داشته باشد و مؤمنان را و اسمائهم اچنان شناسند که شخصی اهل و له خود را از ابو ذر عقیای صریح است که  
 در روز رسول خدا مکر گفت و مسجد نگاه کن تا چه کس است که در چشم تو در پیغمبر مینماید گفت نگاه کردم مریخ سیم و خوش صورت دیدم  
 که خامها سبکو پوشیده گفتند خدا یا رسول الله فرمود و در کتاب و این هیچ که در چشم تو حقیر نمره نباید نرنگاه کردم و در میان جمع شخصی میگویند  
 و در روز دیدم که خامه کند و نایره نایره پوشیده گفتند خدا یا رسول الله فرمود که اینک سیر و حق سجن هتازت از عالمی که مملو باشند از دنیا  
 که مثل امر باشد که در سیم تو در مع و نیز لکن در نوح بعد از آن حوقم بنیان احوال که در میان یکدیگر بدین در زمان حضرت و سالت و بدین  
 شلبه اخضره بنی نضیر باشد که کان الناس بودند همه در زمان بنی آدم اوله دارا و امت و واحده گروهی یکانه بزرگ ملت یعنی همه  
 متفق بودند بر مذهب حق و از فان ام داد بر بود یا بعد از طوفان با هم متفق بودند و حیا له و کفر و اول نبی از دین با نوح یا از هم  
 جمع شد الله کلام در این تقدیر است که اختلافوا مع الله الیه یعنی اختلاف کردند در مینا یکدیگر پس بر نیکو خدا الشکین  
 سجن را و حجت اختلافوا مع الله الیه یعنی اختلاف کردند در مینا یکدیگر پس بر نیکو خدا الشکین  
 ساختن و از جمله ایشان سجد سجد مرسل بودند و آنها که در قرآن مذکور شد اندیش و هشتند و بیج اولوا العزم که فوجت و سجن  
 و مؤمنی عینی و محله صوات الله علیه و کس سیرین در حال سکن از پیغمبر نمره دهند کانداهل طاعت و شواب و سجن درین  
 ویم کنند کانداهل طاعت و سجن و کس سیرین و سجن کانداهل طاعت و سجن و کس سیرین و سجن کانداهل طاعت و سجن و کس سیرین و سجن  
 بود و توحید کتاب جهت افست که اسم جنس است مراد از افست که حق تعالی با هر یک از پیغمبران کتابی فر فرستاده که مخصوص با وجود و زنا  
 که اکثر ایشان صاحب کتاب بودند بلکه اخذ شرایع خود از کتب مقدسه میگردند و قوله با الحق حال است کتاب تقدیر است که ملت با حق  
 یعنی در حال است که ان کتابها ملتس بودند برستی و در سنی لیکن که تا حکم کنند خدا بوسله پیغمبر و کتابها یا ان پیغمبر معشوقا کتابا حکم  
 کند باین الناس و میان فرمان فیما اختلفوا فیما یعنی در چیزی یعنی در حق که اختلاف کردند در میان فرمان از نایر چیز یک ملتس شده  
 بود بر ایشان و اما اختلاف فیما و اختلاف نکردند در حق و کتاب با دوام درین الا الدین او توه مکرانانکه داده شد بود  
 کتاب منزل برای ان اختلاف یعنی امر کتاب را منعکس کردند و اینچه منیر شد بفرمان ایشان جهت اختلاف سبب است حکام از کفر باشد  
 فاشد و یومضای که بر تفریق تبدیل از کردند و سجن فاجا تهم الکینات از پس آنکه آمدند ایشان پیغمبر ها و روشن و سجن  
 هوندا بجهت ستم بجهت ستم که زمین از ایشان بود و از روی ستم کاری بجهت حرم ایشان بر دنیا فهدی الله سیراه  
 و است نمود خدا الدین امنوا انما انرا که ایمان دارند اما اختلفوا فیما مراد از اختلاف اختلاف کردند و ان من الحق  
 او را فرستاد در میان بنیان مختلف میناست یعنی حق تعالی مؤمنان را بجهت مختلف فرموده و یا فیما یا خویا با زاده و لطف خود را  
 بجهل خود و کوبیدن اختلاف ایشان و دامت قبله بود که بعضی دوی عشق او شدند و بعضی دوی عجز او شدند و حق تعالی مؤمنان را زاده نمود  
 نمود که بعضی که وسط است و یا خا الفه و افضل نام هفتصد کردند پس سجن نصای یکشنبه حسابا که حق تعالی این امر را بجهت فاضلین انام  
 است و نه نمود و یا در روز خلاف کردند بعضی شب و زده داشتند بعضی بر و زده بر همه نیز اختلاف کردند بعضی و نه هفتصد بعضی  
 حق تعالی در این روز و امر نیز فیما اختلاف نمود و در روز زاب و زمره فرمود و در حق او بر همه فرمود که فاکان از بر همه هوندا و لا نصرنا و الله















ایمان و عمل صالح

[illegible]

کتابخانه عمومی  
وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی  
تهران





بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله رب العالمين  
والصلاة والسلام على  
سيدنا محمد وآله الطيبين  
الطاهرين

قال الشاعر هذا العفو موهبة لا تقدر على سواها  
منع دود من دشت وانه بعض غنایم باور شد بدو گفتند رسول الله خدایا منی صدقه اینرا از دشتی که صدقه است و غیر از آن چیزی نیست  
ان حضرت را و اگر من فرمودم و یکی را پیدا و بطرف دیگر رفت و همین گفت و رسول از نظر فرمود و یکی را ایند در بار ستم حضرت در غصه شد  
و او را از دست دشت و حیان چیتدا که اگر بر او افتد عصبه و استاء کفر و شکستی و بعد از آن فرمود یا فی احدکم یا فی کلهم صدقه و بخیس  
تکلف الناس انما الصدقة عن ظهر غنی یعنی یکی از شما میاید مگر نه آن خود صدقه میکنند بعد از آن در سوره ای نشیند و دست و پیش فرود  
و از میکنند از ایشان ندانند صدقه است که از سر توانگری بود پس ابتدا بعینا خود کنید و آنچه از ایشان فاصل اید از صدقه کنید  
بدانکه هلا از او عفو خندت و است از غنیان و فدا دهنده گفتند که فاضل عن الاصل الغنی الی الفضل عن الغنی و حسن عطا گفته اند  
که العفو هو کوسطن غیر شرف و لا افتاد و این قول از ابی عبد الله ع ما ثور است سدی بر است که عفو انچه است که از قوت و فضل  
ایند این موهبت از باقی و بعد از آن فرمود که این موهبت را به کوه و بعضی دیگر گفته اند که موهبت را با الطیبات است و فضل از دود و کثر و زود  
که در اینجا چند فایده است یکی آنکه کلام ضار که العفو هو الوسط من غیر شرف و لا افتاد و لا لزی کند بر انحراف با و ساطع در هر اتفاق خواه  
دو فایده باشد و بتیاد و صدقه و غیر آن و بطریق سلامتی است و اما از نظر طریقه و بقیه دوم کلام باقیه هو فاضل عن قوتی است  
و لا لزی میکند بر استیجاب صدقه یا آنچه فاصل اید باشد بر قوت و با زحمت و کثرت و ترعنا و عظمه از شده حتی که اقام دین العادلین فاضل کس  
خود را تصدق موهبت کلام این عباس فدا دهنده و لا لزی کند بر کراهت صدقه یا آنچه توسعه عینا باشد و لهذا قال ع لا صدقه و دود و رحم  
تجلیج و بر کراهت انچه غنی باقی ماند بعد از آن و بسیار است که تصدق حرام میشود اگر جامع باعدام همه مال باشد مستند از کسی نباشد  
حنوصا و او جو عینا و در زایه مذکور از سبب محمول است بر چه موهبت با ضرر که ممنوع عقلا و شرعا قال ع لا ضرر و لا ضرر  
الاسلام حرام آنکه قول رابع دلا لزی میکند بر آنکه مستحق صدقه نباشد و لایق و شقی و لهذا منقول است که اقام حسن قند نانات تصدق موهبت  
سبب غیر او و بر سببند فرمود انی احبته و قد قال الله نعم لمن نالوا الیه حتی تنفقوا و انما یحبون یعنی بدست کسی که من او را دوست میدارم و تو  
تعالی فرمود که انچه دوست دارم از انفاق کنید کذلک هم چنانکه احکام انفاق و غیره بنایند بر یسیر الله که کم و بیش میکنند و روشن  
میکرد اند خدا بر شما الایات نشانهای از دین خود را و با مثل انچه تبیین فرمود که عفو اصل است از جهل با نایافتن با انچه کم  
تفکر کن تا شاید که تفکر کنید و دلایل احکام فی الدنیا و الاخره و در کار اینست و انچه در او مودارین احد چیزی کنند  
اصلی و انفع باشد و بخت شونید از انچه موجب ضرر شما شود و سبب دفع شما نکرد و دنیا مندر از اکثر دفع از نایافتن و دینیا منهدم  
آخرت را هیچ دود اندستید مید سلی گفته که تفکر در دنیا و آخرت است که با سبب که انها فاطمات زاهد و عماران علی اهل الله بد  
کاف کذلک در موهبت نصیحت که عفو موهبت و فضیلتی بدینا مثل هذا التبیین و توحید علامه خطاب و کذلک با جمیع خطای بعد  
از ان بابترا و بدل تبیل و جبهت و در نیست که مخاطب و کذلک سؤل باشد و دلکم از حضرت و مؤمنان بر این نوعی از انفاق نباشد از ان  
جمع و در اسباب خیر و دود که چون هلا بخوردن مال تبیم با نایافتن با کلون اموال ایشان علی طایفه و ایزه و لا نفرزوا مال لشیخ فاذل  
ستادها که قیم اموال بای بودند و در ان عیاملان تصرف میکردند بجهت بر آن موهبت خود خواستند که انقام بیهما ایشان کناره کردند  
صوت خال بعض حضرت رسالت و رسانند ندایند که و کسملون و میسرند تراعی الیه و ان کفیتهم و عیالهم و انما قل اصلاح  
لهم مگو اصلاح و در خال ایشان و محافظه ایشان خیر و بهتر است از انچه از ایشان و در بعضی تفاسیر آمده که جمیع طعام ایتام جدا  
کردندی و در ان تصرف نکردندی و طعام ایشان را از طعام خود بکشد و با ایشان کلد و شرب نکردند و از هلو سوا ایشان خیر نکردند  
و بهیچ نوع راه محافظه با ایشان نشودندی و حق فرمود که اصلاح خال ایشان کنید و ان تحاططوهم و اگر محافظه کنند با ایشان و طایفه  
خود با طعام ایشان خطا کنند و در خوردن نا ایشان شرب شوند فاحوا انکم پس ایشان براه و ان شما اند و در ان خاسته محافظه  
ایشان برادران شما نیست از حق اخوه است که با یکدیگر محافظه نمایند و گویند مرد با طایفه مضایع است و الله تعالی المفسد و  
خدا میداند که طایفه ای از المصلح از اصلاح کنند از ان بعد و بعد کسی نیست که محافظه با شما بجهت اصلاح با انشا یغنی  
حق سبحا خال او را میداند و مجازا او خواهد داد از ثواب عقاب پس بجهت موهبت اصلاح بتوفیر اموال ایتام و در ان تصرف کنید بجهت  
انفاق از و ضرر از دینا محتاج خود و لو شاء الله و اگر خواستی عفا لا غنتکم هارینه شما را در دین افکند و کار بر شما ناک  
کرمه با نکه محافظه با شما احرام کفری اغنا مشق ز غنت است یعنی مشق و معوشا عذرت و قد بر اینست و لو شاء اغنا انکم  
لا غنتکم یعنی اگر محافظه با شما در دین انداختن شما را از مشق انداختن ان الله عجز عن بدست کسی که حکما مقم غالتبت  
و قادر بر اغنا عفاکم و اما با انچه موهبت حکم او است از اشاع طاعه و تر اغنا تا از ان عباس بر فایده عظمه منقول است که سبب و لا  
اینرا از ان که عرب داد و بجا هاسته کار تبیم عظیم داشتند و فالحوز از طال و دود داشتند و با اموال و محافظه نکردند و اگر و را  
چنان دانی بوی بر او نداشتند و خدا متکا و از کار و فرمودند و چون ما از اسلام در سر نهادند شما را از دین و استفسا اگر ندانید  
امد حکم محافظه با شما را از دین و فرمود لو شاء الله لا غنتکم و لعل استی طال و قول مجبورین که هرگاه حق سبحا میرد اغنا نباشد

خود

دیده









































[illegible]

بہ جمعہ نہر مجاوا

اورنگ

سید محمد علی

























یا ذی جلالی یا بنیم خرم فاصد که گندمن از افرای کبریم و از افرای پرورش هم همچنانکه شخصی که آسبی یا بچه شتری را پرورد و چون متصدان  
 در روز قیامت بن سدا از اشد کوه احد بپایند و در آنجا عظم و فضیلت قرمز را در مغاوم ملش و چهره در حدیثی آورده شده که حضرت رسالت  
 فرموده که در آنست که کتاب علی یا بیهیة الصدقة بعشر و الاخر من ثمانية عشر یعنی در شش معراج بود و هشت نوشته اندم که صدقه را بیک  
 ده عوض است و قرمز را بیک هجده سبب است از جبرئیل پر شد گفت صدقه من سنازم خاتم صدق و طهر نیست بخلاف قرمز خوانستن که مختص  
 است و احتیاج نمی بعضی صدقه هشت که مستحق نرسد بخلاف قرمز که مستحق نرسد پس قرمز از صدقه فاضلتر میباشد ابوهریره از رسول  
 و ذاب کرد که هر که چنانچه از قرمز بود و مسلمانان هفتاد و شش هزار و دویست و نوزده کوه احد و طوسند و در نامه عمل و ثبت فرایدان که چون  
 حق سخنان ذکر جهاد فرمود و بیان آنچه معین و معان است از قرمز صدقه و عقاب سنان بقتل میکنند که مشهور میان نبی است و از  
 محمد پسرش از صدقه و از قرمز جدا و مستلزم جدا و نبی است از قرمز صدقه و عقاب سنان بقتل میکنند که مشهور میان نبی است و از  
 بپایند یعنی دیدی و از حق و علم تو منتهی شد **إلى الملك اجمعى** و از اشراف او باب ای **من بنى اسرائيل** از قرمز  
 معقوب علیه السلام من بعد موسى از قرمز فاق موسی علیه السلام و از اشراف او باب ای **من بنى اسرائيل** از قرمز  
 فاستدوم و من اولی از برای بعضی است تا نبی برای قول **اذ قالوا لیس فیهم متعلقی است** و بعد از آنکه در بعضی نظر کن و  
 تفکر نماید و حال بعضی از کسان و اشراف او باب ای **من بنى اسرائيل** از قرمز فاستدوم و من اولی از برای بعضی است تا نبی برای قول  
 که شده پیغمبر را که مراد باشد بود و ان پوشش بن روز بنی اسرائیل بن یوسف بن یعقوب بود یا ستم خون صفتی از اولاد لای و اولاد  
 یعقوب و یعقوب اصغر است و اولاد بنی اسرائیل بن یوسف بن یعقوب بود یا ستم خون صفتی از اولاد لای و اولاد یعقوب  
 از البسع بنی اسرائیل بن یوسف بن یعقوب بود یا ستم خون صفتی از اولاد لای و اولاد یعقوب  
 یعنی تبیین کن برای ما **ملکک** تا با غایت و فضایل کار در کنیم **فی سبیل الله** در راه خدا با مال و قوم و اولاد  
 و ستم را بدست که سبب اول ایشان از بود که چون موسی بخوار و خوار بنی یوسف بن یعقوب بود یا ستم خون صفتی از اولاد لای و اولاد یعقوب  
 بود تا احد و توفیق و احکام از اشراف او باب ای **من بنى اسرائيل** از قرمز فاستدوم و من اولی از برای بعضی است تا نبی برای قول  
 خود ساخت و وصیت موسی را و او که از اشراف او باب ای **من بنى اسرائيل** از قرمز فاستدوم و من اولی از برای بعضی است تا نبی برای قول  
 نمود تا وقت در و بقره روح و در سید حق سنج و در عقب او بنی اسرائیل از اشراف او باب ای **من بنى اسرائيل** از قرمز فاستدوم و من اولی از برای بعضی است تا نبی برای قول  
 تعالی فرمود که در و بقره روح و در سید حق سنج و در عقب او بنی اسرائیل از اشراف او باب ای **من بنى اسرائيل** از قرمز فاستدوم و من اولی از برای بعضی است تا نبی برای قول  
 شرع موسی و فاقه احکام تو در و بقره روح و در سید حق سنج و در عقب او بنی اسرائیل از اشراف او باب ای **من بنى اسرائيل** از قرمز فاستدوم و من اولی از برای بعضی است تا نبی برای قول  
 سند و اشراف او باب ای **من بنى اسرائيل** از قرمز فاستدوم و من اولی از برای بعضی است تا نبی برای قول  
 فاستدوم و من اولی از برای بعضی است تا نبی برای قول  
 و پادشاه دادگان بنی اسرائیل را اسیر کردند و در و بقره روح و در سید حق سنج و در عقب او بنی اسرائیل از اشراف او باب ای **من بنى اسرائيل** از قرمز فاستدوم و من اولی از برای بعضی است تا نبی برای قول  
 کشیدند و پیغمبر خدا شدند که تدبیر کار ایشان کند از خدا در و بقره روح و در سید حق سنج و در عقب او بنی اسرائیل از اشراف او باب ای **من بنى اسرائيل** از قرمز فاستدوم و من اولی از برای بعضی است تا نبی برای قول  
 و هیچ کس از ایشان نماند و بقره روح و در سید حق سنج و در عقب او بنی اسرائیل از اشراف او باب ای **من بنى اسرائيل** از قرمز فاستدوم و من اولی از برای بعضی است تا نبی برای قول  
 احببتی بخود و نسبت همد و گوید از اشراف او باب ای **من بنى اسرائيل** از قرمز فاستدوم و من اولی از برای بعضی است تا نبی برای قول  
 از قرمز فاستدوم و من اولی از برای بعضی است تا نبی برای قول  
 تکریم و چون در و بقره روح و در سید حق سنج و در عقب او بنی اسرائیل از اشراف او باب ای **من بنى اسرائيل** از قرمز فاستدوم و من اولی از برای بعضی است تا نبی برای قول  
 اذاب و علوم منتهی و احکام تو در و بقره روح و در سید حق سنج و در عقب او بنی اسرائیل از اشراف او باب ای **من بنى اسرائيل** از قرمز فاستدوم و من اولی از برای بعضی است تا نبی برای قول  
 اشم و بیل از خاب رجب و در و بقره روح و در سید حق سنج و در عقب او بنی اسرائیل از اشراف او باب ای **من بنى اسرائيل** از قرمز فاستدوم و من اولی از برای بعضی است تا نبی برای قول  
 نومرا و از قرمز فاستدوم و من اولی از برای بعضی است تا نبی برای قول  
 شد و گفت منم جبرئیل حق سنجانه ترا پیغمبری که قرمز فرمود بجز منم خاتم خدا بگذارد و تبلیغ ساله خو کن باین قوم و بنی اسرائیل از اشراف او باب ای **من بنى اسرائيل** از قرمز فاستدوم و من اولی از برای بعضی است تا نبی برای قول  
 از اینصورت خبر داد پس گفت ای حق سنجانه ترا مانا امر نموده امثال کن وی میان قوم آمد و اظهار نموده کرد و برانداختند و  
 گفتند هونو حق سنجانه سوه تیر انداده و تو در و بقره روح و در سید حق سنج و در عقب او بنی اسرائیل از اشراف او باب ای **من بنى اسرائيل** از قرمز فاستدوم و من اولی از برای بعضی است تا نبی برای قول  
 تا برای پادشاهی تعیین کند که با اسطهرا و بنی اسرائیل از اشراف او باب ای **من بنى اسرائيل** از قرمز فاستدوم و من اولی از برای بعضی است تا نبی برای قول  
 بنیاد شاه و پیغمبران روزگار مشهور و مشهور پادشاه بود و گفت بفرمود خدا **انتم اولکم** و بنی اسرائیل از اشراف او باب ای **من بنى اسرائيل** از قرمز فاستدوم و من اولی از برای بعضی است تا نبی برای قول  
 جهاد تواند کرد **قال** گفتن از پیغمبر بر سبیل استمراج حق را ایشان بجهاد **هل عیتکم** آیا هیچ ستا بدو  
 متوقع باشد از شما **ان کتب** اگر قرمز کرده شود **علیکم القتال** بر شما کار شد کردن ماد شما  
**الا تقاضا فلو** آنکه دادار نکند این خبر غنی است و شرط حمله معتزله را داخل ملک بر فعل توقع بطریق استغفار نام از

ابتداء

یادش

بدو و ...  
 و ...  
 و ...  
 و ...  
 و ...







او را بوجه علم و حکمت و صفا و سبب است و در هر یک از اینها که در حفظ نصفه عدالت میانی و غیره و گویند که بفرموده بعلم و دانستن از این رو  
 هر دو بستند یا شجاعت و ضبط و مناسبت معنی است قوله **وَالْحُجُبُ** و دیگر میفرمود و از او در تن یعنی شکل او را در کعبه و کعبه با حسن  
 و جمی بسیار است چه طاقوت مردی یا ناز و با جمال بود و یک سر و کمر از او آمدن از خود بلندتر میجو **وَاللَّهُ** و خدای که فالد الملک علی  
 الاطاعت **بِقُوَّتِهِ** و بملک و مبدع ملک خود را **مَنْ لِكَيْشَاع** و هرگز از میخوامند از اینها که میفهمند که در هر صلاح و احسن ملک نادری  
 هست **وَاللَّهُ** و اسع و خدای بسیار فضل است و در دادن و فام اختیار بقبضه افتاد و در هر صلاح مبدع و عظیم و دانست یا شجاعت  
 کبیر که او را بزرگتر شده و در اسع چند قولش یکی آنکه اسع الفضل است و مضاف است به کمال فلان کبیرای کبیر القدر و هم آنکه معنی  
 موطن است ای موضع علی شرفه من غیره کما جابیم معنی مولود و سمیع معنی سمیع و معنی و در حقه مانند عیسی و از اینها که  
 و رجل تارعی و مرقه لا بنی و لبن دبدبه سخن است که چون بنی اسرائیل استیجاب ملک طاقوت خود در محبت فقر و سقوط نسب و حق  
 سخنان از معنی را بر ایشان زد که اولاً بانکه عده و تملک اصطفا ای و سبب است از این بعلل آمده زیرا که او را بر شما بزرگتر و برای  
 یاد نشای اختیار کرده و او سبب است از شما و ثانیاً بانکه شرط یاد شای خود علم است تا بان متمکن شو و معرفت سبب است  
 و حیاطه بدین ترتیب واقع او را قلوب اعظم باشد و در مقادیر مکابده حریص و قوی تر از شما که میگویند از سبب فال و حق تعالی این هر دو  
 و اباً و داد و بانکه حق سبب است فالد الملک است علی الاطلاق پس ملک را هرگز معنی اهد مبدع و را بانکه اسع الفضل است و سبب  
 فضل مبدع بر غیر و او را غنی میگرداند و علم است یکی که لایق از ملک که از او در داریه لب است و آنکه واجب نیست که ملک بوسه  
 باشد بلکه بحسب مصلحه حق سبب است و نیز از است بر آنکه شرط افام است که علم از عیبه باشد و اصل و فضل از هر دو خصال فضل  
 و شجاعت زیرا که حق سبب است تقدیم طاقوت کبر بر بنی اسرائیل حجت آنکه علم و شجاعت را ایشان بود پس کسانی که محبت جبر و کبر از حجاب  
 کبر حیره باشند و همانرا ایشان بر همه کس ظاهر بوده باشد چگونه لایق افامه و خلافت داشته باشند و فضل حق و بنی اسرائیل از  
 کلام و از شما و سبب باشند و با او دیگر چنانچه دانا ایشان بود از طریق ارام و الحاح و آمده که شد و از او را بر اصطفا ای طاقوت علامتی باید  
 تا به طایفه بفرمان بر او و هواداری او رغبتی بدینا و شما و سبب است از اینها که در خواست حق سبب است و از او علامتی یاد شای از خود  
**وَقَالَ لَهُمْ نَبِيُّهُمْ** و گفت مر ایشان را بنی اسرائیل بود **اِنَّ اَيَّاهُ مَلِكُكُمْ** بدین ترتیب که نشان داد شای طاقوت آن  
**يَا بَنِي إِسْرٰٓءِٓلَ اَتَاٰبُوتُ** آنست که بنی اسرائیل تا بوقت و از بر وزن مغلوشت مأخوذ از توب چه بان جامع میشود و آنچه از او بر وزن و در  
 ی شود و نه آنکه بر وزن فاعول باشد محبت فله بخو سلس و قانع و مراد بان توب مستدقی بود که صورت و همه انبیا از آدم تا خاتم و را حجاب  
 منقوش بر آن از چوب تمشاد بود موه بند هبصر که طول از دو کمر غرض از آن **فِيْهِ سَكَنَ** و بانجا سکنت است از امشی من  
**وَيَكُنْ** از نیز بر و سر کار شما یعنی چیزی که تسکین خاطر شما را دارد باشد و گفته اند که سکنت خافور بود مقدار کبر و و چشم  
 داشت مانند شعل از رخسار که کسی را قوه دیدن از نبود و از امیر المؤمنین علیه الصلوٰه و السلام منقول است که روی او شباهت  
 روی انبیا از روی و در و ناله است و قاتل از او تا بوقت بر زمین افتاد و مانند نادی که سخن و زد بر روی و شمعان جینی ایشان را  
 متفرق ساخت و بعد از بنی اسرائیل همیشه این تا بوقت زاد و پیش صف لشکر با شتندی و گویند صورت بان از سر جبهه بود و سر و دلب  
 او مانند سر و دنبال کبر و دنبال داشت در وقت جهاد و نادی میگرد و بر روی و سخن و حش و نتر و بعضی میزد و سکنت نور و موه  
 بود هرگاه موسی معاندی کردی از او زبش خود میداشت بنی اسرائیل بطین می شدند و از جنک بمنبر میخند و گویند فرمود **تَبَا**  
 قلب است و سکنت بخیر و او شت و علم و اخلاص و موهوب بود که صبر و ذابح با تیان باشد که مضد و با تیکم است یعنی و انبیا  
 تا بوقت سکون و طمانینه بنی اسرائیل است و اخلاص و انست که ذابح تا بوقت نباشد یعنی و تا بوقت طمانینه و از او مبدع است  
**وَبَقِيَّتُهُ** و چیزی باقی مانده **مِمَّا تَرَكُ** از آنچه گذاشته است از **مُوسٰٓى** و **الْهٰرُونَ** اولاً و موسی و هرون  
 و گویند که از مضمی است و از او ان جهت تهنیت شان موسی و هرون و فرزند و فرزند موسی و هرون و فرزند و فرزند موسی و هرون  
 اند چه ایشان از بنای عم موسی بودند و ایضا از ایشان دان تا بوقت مانده بود و بنی اسرائیل موسی بود و عیانه هرون و یاره ترخین  
 که در تهر بر ایشان میبارید و در نه های الواح قوم جالوت بنی اسرائیل کفر می نمودند و مولا به خود میرده و در هر موضع که میخواستند  
 افتی با اهل ان موضع رسیده اند و حوالی میز میزدند و حق سخنان و تعالی فرمود که علامه ملک طاقوت است که **مَلِكُكُمْ**  
 و از او فرشتگان تا بوقت و از سر شما اند و گویند حق سبب است و از بعد از موسی نفع نموده با همان و بعد از آن محبت علامه و از  
 طاقوت فرشتگان را از کمر تا ان را بر زمین نازل ساختند و در جبهه نزول بنی اسرائیل را از می نکرد باشند و در رایتی نکرد آمده  
 که از طاقوت بعد از موسی بنی اسرائیل بود و بان فوج میگردند و چون کفار بر بنی اسرائیل نال شدند و از ایشان کفر شدند  
 و در زمین جالوت نماند تا آنکه حق سبب است و تعالی طاقوت را یاد شای خود بر قوم جالوت نازل شد که هیچ تهر ایشان شل  
 شدند و ایشان تا بوقت تمام نموده ان را در موضع نجاست انداختند ملائکه ان را با طاقوت رسانیدند و تقصیل می کردند که  
 خواهد شد **اِنَّ فِيْ ذٰلِكَ** بدین ترتیب که در سر شدن تا بوقت ایشان **لَا يَكُنْ** هرگز از اینها که میگویند شما را بر صدق

ثانیاً

بوده

باباوت





مکرمہ













کشاف اسم جعفر است بر این معنی است که او مصدق و موصوف و موصوفان یاری و تعالی و اسرار است  
 مذهب اهل حق را بچند کتب کلامیه بر اهلی و اضره ثابت شده و الله سبحانه و تعالی بر این کتب است که اسم لا نفی جلیس است و جعفر نکره است  
 و سبب بیان آنست که منضم معنی جعفر درین تقدیر است که لا یمن الله الا الله و لا یجیه غیره و کسان با الا که حرف انشدناست هو که خبر  
 مرفوع منضم است بدل اسم لا سنکه مرفوع الحسب یا بنی و بنی جعفر است و منضم منضم است و منضم درین تقدیر است که لا یمن الله الا الله و لا یجیه غیره و کسان با الا که حرف انشدناست هو که خبر  
 و الا نقض بقراین کرده و اول آنست که لا معنی است باشد بدین تقدیر که اگر خبر آن مکرر باشد بیکله لا التبر و جواهره تعا نخواهد کرد بلکه بر  
 امکان دلا خواهد کرد پس را همان نصر باشد و اگر موقوف باشد دلا بر نفی امکان وجود معنی جعفر حق نخواهد کرد بلکه دال بر نفی وجود او  
 خواهد بود اگر کویند فایده صدمه هست و درین مفضل شود که هر باب از موجود ممکن بر نفی امکان اله بجز حق لازم آید و هم وجود  
 محتمل است جواب آنست که در صورت حذف هر بهر باب مفضل میشود بر سبیل بدیل پس همان محبت متوجه او است بجهت استعلا این سخن  
 صانع بنا بر این و بر آن رفته اند که در بیکلام و امثال آن احتیاج بقدر خبر نیست بلکه الا هو قیاس است و الا الله جبر است بلکه اصل  
 کلام چنین بود که الله ای مستحق العباد خوف لا والا در آوردند برای افاد حضرت بعضی ناسد سخن نوم کرده اند و گفته اند خبر جعفر و جعفر  
 است مع هذا فایده می کند که بر نفی امکان معنی جعفر که غیر الله باشد زیرا که معنی جعفر واجب الوجود است و وجود نیست و جعفر  
 پس نفی جعفر معنی جعفر از معنی جعفر است و معنی جعفر امکان است چنانکه اگر معنی جعفر را الله تعالی تو است و واجب الوجود نیست  
 و ما که هم که معنی جعفر را غیر از خدا موقوف نیست این را و البته که گویند معنی جعفر از کلام فوجید نفی است و خداوند است و غیر خدای تعالی  
 و استحقاق عبادت اگر چه در نفس الامر مستلزم و جوب وجود است لیکن نزد کفار مسلم نیست چنانکه ایشان عبادت اصنام و اشجار میکنند  
 با آنکه هیچیک را اعتقاد و جوب وجود آنها نیست بلکه اینها را تماشا می دانند و با کواکب می دانند و عبادت ایشان را سبب تقرب بواجب الوجود می  
 شناسند پس از اعتراف باینکه نفی جعفر وجود اعتراف بر نفی امکان لازم نیاید چه سبب است که شخصی اعتراف نماید که هیچ مستحق جوب نباشد  
 با آنکه مستند غایب علی الله و سلم و سایر بزرگان افضل اسلام بهین کلام در باب توحید گفته اند و این کلام در توحید علم شده  
 و در ناسد نوم بعضی می توان گفت چرا آنست که خبر جعفر و مستحق العباد باشد و الله یعنی مطلقا له باشد پس این حکام معنی این ناسد  
 که هیچ معنی جعفر عبادت نیست غیر از خدا و حق است بلکه نصر ناسد در نفی استحقاق عبادت از جمیع ماسوی الله و مقادیر معنی برین تقدیر  
 بوجهیکه محتاج صاحب کشف یکست چنانکه بر هر تقدیر خلاصه معنی جعفر استحقاق عبادت را الله تعالی اگر کویند برین تقدیر  
 محال محبت هست چه از بیکله این معلوم شد که هیچ معنی جعفر با الفعل مستحق عبودیت نیست و بر احدی باقی را که انصاف بعنوان بالفعل  
 می باید و این حکام احتمال دارد که چیزی غیر از خدا باقی نماند که معنی جعفر باشد و مستحق عبادت باشد پس هیچ کلمه نصر در نفی  
 استحقاق عبادت از جمیع ماسوی باسد جواب گویم که متاعا منطق خلاف است که انصاف از موضوع بعنوان بالا مکان کائنات  
 بالفعل می باید چنانکه هرگاه کویم کل سو که احکام کرده باشیم بر هر چه مکرر الاضافه می توان با هر چه بالفعل منصف باشد و در  
 اراده ثلاثه بعضی از علمای سابقان اول نموده اند و بعضی از متأخران اخبار و روایت کرده اند و آنها بشکله تابع مناخر است از عبادت  
 مناخر بر چیز یافته اند که انصاف بالفعل محبت نفس الامر می باشد و احکام برین نهاده اند و بکن در بعضی کتب معتبره درین تقریر  
 برخلاف این واضح شده و انصاف اعم گرفته اند از آنکه نفس الامر نباشد یا محبت نفس غفل بود و بر این باب الباطنی نیست که امکان انصاف  
 بر اخذ می باید که در دنیا بجز نفس نکرده اند پس فرق میان علمای سابقان و متأخران بجز در بابی اعتبار است و مذهب جعفری چنانچه  
 بر وجهی فواید منقش می شود که بر هیچ باب از کلام اید و طایفه استواری متوجه میشود بر آنکه کلام توحید فضیله سالیه است و باقی  
 موضوع صادق می باید پس نفی استحقاق الوهیه جعفری صادق باشد چنانکه الله در و توحید منضم در ذات اقدس و سبحانه زیرا که معنی  
 این کلمه نفی استحقاق الوهیه نیست از تمام افراد ممکن الاضافه بیودیه غیر حق تعالی اگر کویند و امثال این مقام مبتنی بر مقام عرفیت  
 بر مدنیات منطقی و در عرف اعمه معنی جعفر را اینست که هیچ ضار و بالفعل محبت نفس الامر در در اینست جواب گویند بر وجهی  
 است لیکن این کلمه نقل است و ایمان سببه بکنیکه اعتقاد و جواهره کلامه بجز از خدا باقی نماند که در توحید جعفری و اگر کویند اعتقاد  
 امکان و جواهره غیر خدا کند با آنکه قابل نفی وجود ایشان باشد التزام می کند که با بیکله حکم با ایمان و توانم که چنانکه این کلمه  
 همه انواع کفر نیست بلکه داعی است که الله تعالی بالفعل نه با امکان چنانکه خود نصیر می بان کرده اند که اگر کسی سبب صغیر است  
 کال رخصا کافر شود با بیکله حکم با سلام او بکنیم چنانکه اگر کسی مستکار رسا انصاف رسا الله صلی الله علیه و آله کافر شود با بیکله  
 مسلمان نشود و آنکو بدین رسول الله از سر اعتقاد و اگر بجهت فادیه بعضی احکام دینی کافر شود مسلمان نکردن از آنکه از آن بان حکم  
 نکند و بیکه حضرت رسا صلی الله علیه و آله از کفار و همی کلمه کفار فرموده بنا بر آن بود که کفر ایشان بسبب شرک بود و از این  
 معلوم شد که در مرتبه اول می توانست که اخبار کنند که جبر محذوف و توحید است سهمین طرفه دفع شتم که در هر دو مباحث عقیده  
 بدیهه چون این کلمه حلیله علم است بنا بر توحید و منافات است که بر یکا چید در نیست بلکه اقامه کرد و توحید و جبر با از متکلیف و  
 حکم را راهی و مسلک خاص درین باب اینجا اشاره به نشان از آن نموده میشود و بالله المعونه و التوفیق پس با آنکه متکلیف با

بجز از خدا باقی نماند که معنی جعفر باشد و مستحق عبادت باشد پس هیچ کلمه نصر در نفی استحقاق عبادت از جمیع ماسوی الله و مقادیر معنی برین تقدیر

باب ۳  
و سالیه





















میافزیند که شیخ کند بر آید و از زمانه قدس که در آن زمان که در کلام آمده و کلام عظیم  
تر است من گفتیم و در سواد و ناسه بار و تکرار فرمود من گفتیم خدا و رسول دانند بعد از آن که من گفتم که طریقی است که ابی الکریم عظیم تر است  
خضر دست بر سینه من نهاد و فرمود هینکذا ابی الکریم بعد از آن که من گفتم که طریقی است که ابی الکریم عظیم تر است  
با هر دو حکم او است که این را و باقیست که بعد از آن که من گفتم که طریقی است که ابی الکریم عظیم تر است  
عقب فرموده بخواند و حقیقت این است که خود بخود روح او کند و چنان باشد که با پیغمبر خدا جهاد کرده باشد در راه خدا و شهید شده باشد  
و از آنکه حضرت عبداللّه بن مسعود گفت که رسول خدا فرمود که ابی الکریم عظیم تر است از هر چیزی که خدا آفریده باشد و بعد از آن که من گفتم که طریقی است که ابی الکریم عظیم تر است  
منفوس است که کلام ظافرا آید که بوقت خفتن ابی الکریم و از سوره البقره بخواند یعنی از رسول تا آخر چه ان از کجای عرش اطهر است حدیث  
چهارم که امام جعفر صادق علیه السلام فرموده از ابی الکریم خود صلوات الله علیه که حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه فرمود چون ابی الکریم فرمود  
آمد است با لایق فرمود و این فرمود آمده از کجای عرش و هر چه که در مشرق و مغرب عالم بود بر وی در افتاد و ابی الکریم طریقی است که ابی الکریم عظیم تر است  
گفتا مشیت خدا نه عظمه و واقعه ها باطله افتاده بر خا میخورد باشد ناد و مشا و مغارب یکدم و بدین چه حادثه واقع شده پس در اطراف و کائنات  
عالم سیر میکردند و بهر سبب بر آفتاب و ماه و ستاره و کائنات و هر چه که در عالم بود بر وی در افتاد و ابی الکریم طریقی است که ابی الکریم عظیم تر است  
خبر داد که ابی الکریم عظیم الشان که از کجای عرش خداست و از جلال پافنه و از بهشتان همه بنمای عالم بود در افتاد و ابی الکریم طریقی است که ابی الکریم عظیم تر است  
آمد و خبر داد و حضرت رسالت فرمود که این را در هیچ سرائر نمیخوانند الا آنکه شهابین سه روز کرد و انرا نکرده و در اکثر روایه آمده که  
سوی و در نزد ملک آن خانه نرفتند حدیثی است که از امیر المؤمنین علیه السلام روایت کرده که رسول الله را دیدم که بر بالای منبر میفرمود که هر که ابی الکریم را  
عقب هر ما در فریضه بخواند و از این هشتاد و پنج چیز منع نکند و برین مواظبت کند که هر کس در این راه را بخواند در وقت خواب  
حدیثی است که از امیر المؤمنین علیه السلام روایت کرده که هر که ابی الکریم را در هر روز بخواند و از این هشتاد و پنج چیز منع نکند و برین مواظبت کند که هر کس در این راه را بخواند در وقت خواب  
ابی الکریم بخواند چون ارثانه بدو بخواند یا بعد از نماز یا در هر روز و در هر وقت که بخواهد و در هر وقت که بخواهد و در هر وقت که بخواهد  
سجانه نکند سنی حاجاج اربعین و از روز و رسا و حدیثی است که از امیر المؤمنین علیه السلام روایت کرده که هر که ابی الکریم را در هر روز بخواند و از این هشتاد و پنج چیز منع نکند و برین مواظبت کند که هر کس در این راه را بخواند در وقت خواب  
رسالت در مسجد است نه بود و ذکر فضایل آن میگردند که کلام ابی الکریم فاضل تر است از هر چیزی که خدا آفریده باشد و بعد از آن که من گفتم که طریقی است که ابی الکریم عظیم تر است  
دیگر میگویند که امیر المؤمنین فرمود این را منم عن ابی الکریم من از حضرت رسالت شنیدم که میگفت آدم سید تر است از سید عیسی و بنی آدم  
در بنو سلیمان سید فارسان است و صهیبت در دم و بیلاست و حبشه طوریست که سید است و کوهها و درختها و ماههای حرام سید ماهها و در  
ادب سید زودها و توان سید کلام و سوره البقره سید توان و ابی الکریم سید کلام است در هر کجای پیاده بر کشت حدیثی است که از امیر المؤمنین علیه السلام روایت کرده که هر که ابی الکریم را در هر روز بخواند و از این هشتاد و پنج چیز منع نکند و برین مواظبت کند که هر کس در این راه را بخواند در وقت خواب  
گفتا از امام محمد باقر مستبد که فرمود هر که ابی الکریم بخواند و از این هشتاد و پنج چیز منع نکند و برین مواظبت کند که هر کس در این راه را بخواند در وقت خواب  
گرفتند که کسین مکاره و بنیاد و بیتی باشد و کسین مکاره و بنیاد و بیتی باشد و کسین مکاره و بنیاد و بیتی باشد و کسین مکاره و بنیاد و بیتی باشد  
ذره قرآن ابی الکریم سید حدیثی است که از امیر المؤمنین علیه السلام روایت کرده که هر که ابی الکریم را در هر روز بخواند و از این هشتاد و پنج چیز منع نکند و برین مواظبت کند که هر کس در این راه را بخواند در وقت خواب  
که ابی الکریم شریف از خواص نبی و منافع نبی است و عوام بدان بیرون از حد شمارا از اینجا شیخ فاضل محمد بن علی بن ابی الفاسم فرمودی نقل کرده  
کتاب من الکون و علم المکنون در خواص و منافع قرآن از شیخ فاضل کامل مجاهد الدین نقل کرده که منافع و خواص ابی الکریم موسوسه با ابی الکریم سید  
هنا نیست خوابان از شرح و بیان و محاور و محلی از اینها مذکور میگرد که در چه تفصیل از عنان خطبات و در حدیثی است که از امیر المؤمنین علیه السلام روایت کرده که هر که ابی الکریم را در هر روز بخواند و از این هشتاد و پنج چیز منع نکند و برین مواظبت کند که هر کس در این راه را بخواند در وقت خواب  
پس هر غازی بخواند خدا بشارت او را از خطرات و نقایص و مساوس و شیطانی که دارد و اگر مرد او غنا بد و بعد از آنکه از فقر و احتیاج  
و در ویش را مان باشد و محلات و بنا و صد نکرد و اگر بعد از آنکه از فقر و احتیاج و در ویش را مان باشد و محلات و بنا و صد نکرد و اگر بعد از آنکه از فقر و احتیاج  
او را رخ کرد و در زوایا و زجانی و هر چه که بخواهد و اگر بعد از آنکه از فقر و احتیاج و در ویش را مان باشد و محلات و بنا و صد نکرد و اگر بعد از آنکه از فقر و احتیاج  
بجو انداخته بعالی او از شر و در و جوی کاهها و در و اسباب مال و در و امان حشمتیانه باشد و اگر از آن مواظبت کند از غنا باطن محفوظ ماند  
و اسباب امعه او از سوختن این کرد و از خواب ایشان بدین و نرسیدن در خواب طمان عفتا له باشد و همچنین هر که صبح و شام از آنرا بخواند  
از آنکه جنتی که در زمین چون مار و عقارب و سایر حیوانات هر چه را محفوظ ماند و هر که پیوسته ابی الکریم بخواند و از این هشتاد و پنج چیز منع نکند و برین مواظبت کند که هر کس در این راه را بخواند در وقت خواب  
و بلیات این کرد و از شرح و بیان و محاور و محلی از اینها مذکور میگرد که در چه تفصیل از عنان خطبات و در حدیثی است که از امیر المؤمنین علیه السلام روایت کرده که هر که ابی الکریم را در هر روز بخواند و از این هشتاد و پنج چیز منع نکند و برین مواظبت کند که هر کس در این راه را بخواند در وقت خواب  
محفوظ ماند و هر که عظمه در آن بدو اگر ابی الکریم عظیم در آن سنان دکان نهاد و لوح و دفتر سبب از کرد و عوام بدان بشارت او را از فقر و احتیاج  
خانه نهاد هر که در در خانه نرود و ان منزل از مشرقی در امان باشد و اگر کسی این را بشارت او را از فقر و احتیاج و در ویش را مان باشد و محلات و بنا و صد نکرد و اگر بعد از آنکه از فقر و احتیاج  
بنا نکند ابی الکریم عظیم الشان پیاده کلام است در هر کجای پیاده بر کشت حدیثی است که از امیر المؤمنین علیه السلام روایت کرده که هر که ابی الکریم را در هر روز بخواند و از این هشتاد و پنج چیز منع نکند و برین مواظبت کند که هر کس در این راه را بخواند در وقت خواب  
و سخن بر خواسته و هول و هیهبت بر دلهایش و آثار و علامات بوم بقرائت من آیه و آیه و ضاحیه و بینه پیدا گشته و از آن  
در صف سپاسه نداسته مرا بیاوردند و در موضع عصا حاضر کردند و حساب من کردند و انگاه مرا بهشتی بخت نمود و من بهشت را دیدم و هر که  
بلند و کوشکهای من بر من عرض کردند که از حال و حسن ان جبرائیل ما ندیم مرا گفتند و رهای این قصرها بخت نمود چون از شهرم پیاده در وید و بخت

در هر روز بخواند

در هر روز بخواند







مجلس شورای اسلامی





افشاغ

وہ ہیشتم و در آخر کہد کہ کیف منسوب بہ بنفعا و بوجاہ ہا اوست احتیاجی نظر المالحظہ فیہ نظر ہائے اخیر از او حاکی از آنکہ بنفعا و بوجاہ ہا یکبارہ کہے کہ ہشتم

[illegible]







۱۰۰

انہ کے لئے جو ان کے لئے ہے

طَبِيعُ

[illegible]

\_\_\_\_\_
































 ۱۰۰

[illegible]











موتی

کتابخانه ملی افغانستان

وفاکد

مرزا حسن و آقا

[illegible]







تأویں

۱۰۰

卷

[illegible]



[illegible]

زبان













[illegible]

مکتبہ اسلامیہ

مکتبہ اسلامیہ







من  
فان  
فان  
فان

۱۲۹۶







































کسی نافرستاده که من بایمانی لشکر بخانه فرمودم بپایان بهیمنه اسباب مشغول باشم و نامزدان در پیشانی از عهد مؤنه و ضیافت و بیرون نواهند اما لایق  
مانا معجزه هلاک خواهد انداختیم من غرض عینی اند و کفایت احوال با و اعلام کرد که گفت من غاکم اما فتنه و شری قیاد شود و آشوبی و بیامان مانا افتد  
مترجم درین باب با حاج تمام نمود و گفت اینم روز و درین ماهی بسیار است حقوق خدا متکاردی ایشان مقتضی است که در مع بلایه تا از ایشان عینی ضرورت  
بیول کرد و بعد از آن بصاحب خانه گفت که چندا بچه تولد این بنا و زود و بکها و ختها و سایر ظرف و ابراب کن ناخدا اینها منزل انواع اطعمه کرد و اند  
بعضی را بشیر از جنقلب سازد و این بنا بر فولانکست که منبکونی و خراول خلل بود و پیش عینی دعا کرد و وحشیانه از لایق فرمود و همینان از اطعام و  
شراب کرد و ایندو چنانکه شاه بال لشکر بان در و شکر انمزد و نزل کرد و این طعامها و شرابها و امشاهه کرد و بحیثی که هر کس مثل آن خوش تر و لذت بخش تر  
بودا منمزد را گفت اینرا کجا آورد و جواب داد که اهل خانه من اینرا بهر کسانیده اند گفت رفوع منبکونی و بخند که مثل کرد فایده ندادا که اظهار کرد که  
سیرای من فرود آمد و پیشتر دارد اینم سپرد و خاک کرد نا حشیانه از اینم اطعام و شراب کرد و ایند یاد شاه را پیشتر فرود بود که بنایانه از داری و سست اشغ و میخواست که  
وزرا و لایق عینی کرد و یاد با خود گفت که منبکونی و دعا آورد و خودی اینم طعام منبکونی و ظاهر است که در اینجا موئی نیز بجای اجابت و سست پیش عینی و طلبید و گفت  
فرمود من از فتنه و فکری سست از نوبان ندانم عینی گفت من غاکم اما از اینجا فتنه ساخت کرد و یاد شاه گفت من از آن باک ندانم و دعا کن عینی فرمود که بشرط  
ان دعا کنم که بعد از زنده شدن من پیشتر فرمودم را بکار دهم را بکار دهم که هر کجا که خواهد بود و هیچ کس من نام نکند و یاد شاه گفت چنین باشد پیشتر منبکونی دعا کرد  
حشیانه از عینی که منبکونی و دعا کرد و یاد شاه را در اینم است و از اینم شهر پیشتر ناممزد و اینم شهر پیشتر بدند که بسیرا و شاه و فتنه شد و یاد شاه خورج کرد و گفتند  
ما متفلسر ان بودیم که چون پیشتر منبکونی و سست منبکونی شود و از ظلم و تعدی و خلاصه نایم کنیز زنند منبکونی و فتنه با ماها نخواهد کرد که منبکونی پیشتر منبکونی و ان  
سهر پیا شد و عینی منبکونی و دعا کرد و یاد شاه را در اینم است و از اینم شهر پیشتر ناممزد و اینم شهر پیشتر بدند که بسیرا و شاه و فتنه شد و یاد شاه خورج کرد و گفتند  
و بعدا شتعال منبکونی عینی گفت بنایا شد و درضا خدا و ثواب انمزد و جواب داد و صید که کند گفت منبکونی و دعا کرد و یاد شاه را در اینم است و از اینم شهر پیشتر ناممزد و اینم شهر پیشتر بدند که بسیرا و شاه و فتنه شد و یاد شاه خورج کرد و گفتند  
من پیشتر عینی منبکونی و دعا کرد و یاد شاه را در اینم است و از اینم شهر پیشتر ناممزد و اینم شهر پیشتر بدند که بسیرا و شاه و فتنه شد و یاد شاه خورج کرد و گفتند  
ماها منبکونی و دعا کرد و یاد شاه را در اینم است و از اینم شهر پیشتر ناممزد و اینم شهر پیشتر بدند که بسیرا و شاه و فتنه شد و یاد شاه خورج کرد و گفتند  
عینی منبکونی و دعا کرد و یاد شاه را در اینم است و از اینم شهر پیشتر ناممزد و اینم شهر پیشتر بدند که بسیرا و شاه و فتنه شد و یاد شاه خورج کرد و گفتند  
سازد که شوقان اجتماع سخن ایشان بود و مشاوره برین و بیجه از ایشان فراموشد از و که اینم شهر پیشتر ناممزد و اینم شهر پیشتر بدند که بسیرا و شاه و فتنه شد و یاد شاه خورج کرد و گفتند  
گفت عینی منبکونی و دعا کرد و یاد شاه را در اینم است و از اینم شهر پیشتر ناممزد و اینم شهر پیشتر بدند که بسیرا و شاه و فتنه شد و یاد شاه خورج کرد و گفتند  
سند اینم شهر پیشتر ناممزد و اینم شهر پیشتر بدند که بسیرا و شاه و فتنه شد و یاد شاه خورج کرد و گفتند  
ما خدا یاد و کار و بار را به او قال انحرار بون گفتند و از اینم شهر پیشتر ناممزد و اینم شهر پیشتر بدند که بسیرا و شاه و فتنه شد و یاد شاه خورج کرد و گفتند  
او و اشتغال و انحرار بون گفتند و از اینم شهر پیشتر ناممزد و اینم شهر پیشتر بدند که بسیرا و شاه و فتنه شد و یاد شاه خورج کرد و گفتند  
سیر که منبکونی و دعا کرد و یاد شاه را در اینم است و از اینم شهر پیشتر ناممزد و اینم شهر پیشتر بدند که بسیرا و شاه و فتنه شد و یاد شاه خورج کرد و گفتند  
ستان کرده ام مضبوط کن چون پیشتر عینی منبکونی و دعا کرد و یاد شاه را در اینم است و از اینم شهر پیشتر ناممزد و اینم شهر پیشتر بدند که بسیرا و شاه و فتنه شد و یاد شاه خورج کرد و گفتند  
استاد گفت که منبکونی و دعا کرد و یاد شاه را در اینم است و از اینم شهر پیشتر ناممزد و اینم شهر پیشتر بدند که بسیرا و شاه و فتنه شد و یاد شاه خورج کرد و گفتند  
گفتای استاد چرا اینم شهر پیشتر ناممزد و اینم شهر پیشتر بدند که بسیرا و شاه و فتنه شد و یاد شاه خورج کرد و گفتند  
دیکر زرد و فلان لعل و فلان کبود و فلان سبز عینی هر کدام را که از من پیشتر ناممزد و اینم شهر پیشتر بدند که بسیرا و شاه و فتنه شد و یاد شاه خورج کرد و گفتند  
کردند استند که از فتنه خدا پیشتر ناممزد و اینم شهر پیشتر بدند که بسیرا و شاه و فتنه شد و یاد شاه خورج کرد و گفتند  
کردند و همیشه با او میخواند و با او و عجاپا و از مشاهده میگرد و موجب با و پیشتر ایشان میشد و نیز بعضی ایشان کارزان بودند و بجهت آنکه خامها را  
سعی میکردند ایشانرا حواریان گفتند و من بعضی بکار ایشان ملوک بودند که دایم لباس سفید میپوشیدند عینی طلبی فرمود که از ایشان بره و عینی ایشان را طاعه او  
کرده و مطیع و صفاد او شدند از عینی که یاد شاه صلی الله علیه و آله را جمع کرد بجهت صباغه و عینی و میان ایشان بود و چون خواست که از یاد شاه سگاه کرد  
در طعام آنکه نزد عینی نهاد بود که بعدا ساهر مردمان را میخواند و او را از آن که میشد و بر آنکه گفت عینی منبکونی و دعا کرد و یاد شاه را در اینم است و از اینم شهر پیشتر ناممزد و اینم شهر پیشتر بدند که بسیرا و شاه و فتنه شد و یاد شاه خورج کرد و گفتند  
کرد اما از و زود و خواست ملوک که بان یاد شاه بودند نیز نصیبان وی کردند و گفتند که از اینم شهر پیشتر ناممزد و اینم شهر پیشتر بدند که بسیرا و شاه و فتنه شد و یاد شاه خورج کرد و گفتند  
حواری را حواریان خاضعه و ماحواریان و حواریان و او که معنی بنایا خاضع است منبکونی و دعا کرد و یاد شاه را در اینم است و از اینم شهر پیشتر ناممزد و اینم شهر پیشتر بدند که بسیرا و شاه و فتنه شد و یاد شاه خورج کرد و گفتند  
علوص نیز و فتنه و شریه ایشان و در خبر آمده که ایشان در واره کس بودند که در کمال و جیل و بر منبکونی و دعا کرد و یاد شاه را در اینم است و از اینم شهر پیشتر ناممزد و اینم شهر پیشتر بدند که بسیرا و شاه و فتنه شد و یاد شاه خورج کرد و گفتند  
ما کر سید عینی سست بر منبکونی و دعا کرد و یاد شاه را در اینم است و از اینم شهر پیشتر ناممزد و اینم شهر پیشتر بدند که بسیرا و شاه و فتنه شد و یاد شاه خورج کرد و گفتند  
چون نگردد و گفتند که بر دی منبکونی و دعا کرد و یاد شاه را در اینم است و از اینم شهر پیشتر ناممزد و اینم شهر پیشتر بدند که بسیرا و شاه و فتنه شد و یاد شاه خورج کرد و گفتند  
میشویم و عجاپا به غریب را تو مشاهده میکنم عینی گفت مهر او شما که سست که مار کسب شد و خورد و ایشانرا خنبار و کارزی کردند و خامهای مردم را میخواند  
و با جرة ان فتنه میکردند لایق را حواریان در جواب عینی گفتند که ما انضاد بر خدا ایم اما با الله کردیم اینم شهر پیشتر ناممزد و اینم شهر پیشتر بدند که بسیرا و شاه و فتنه شد و یاد شاه خورج کرد و گفتند  
ای عینی با قاضیان باکند که اگر بدین نهادا که هم جمع احکام درین خدا را نداد و روز قیامت برای ناگاه و بی وقت که بعضی از اینم شهر پیشتر ناممزد و اینم شهر پیشتر بدند که بسیرا و شاه و فتنه شد و یاد شاه خورج کرد و گفتند







طونيل

[illegible]

وما ملكت

مفتی محمد رفیع الرحمن



































و حسن است پس مراد است که باید بجز بون اموال حبه باشد از برای و کوه اخراج نکند چه ان مؤجبه ان دقه مؤجله بود و هفتی آنکه کوه سفید  
مستحب است در میان کوه سفید و صحیح اخراج کند برای کوه با اتفاق فضاها این چنین نیست که کوه را صدقه مند و بدست بر معنی است که بیکار و کمال  
خیر است که احب اموال خود را اتفاق کند و کجه انصال این را به بامبل است که چون خضعا ای دانه اولی فرمود که لن یقبل من احد هم ملوا الا  
ذهبا انزل به را بان متصل ساختن مؤدی نشو امتناع غناء فله بقدر و صدقه و آنچه جاری می باشد از وجوه طاعه از کلی مر و بست کجی  
و سوره فرمود که من بر ملة ابرهیم هم که کوشش شتر و شتر و شیر و از میجو و خال آنکه این هر دو بر ابرهیم حرام بود امحرش فرمود  
که دروغ میگوید و در شرح ابرهیم بن هر دو حلال بود و از اسان کشند نه چیز است بلکه هر چه امر و ذیرا حرام است بر ابرهیم و بیع حرام  
بوده خضعا بجهت رضد بقول پیغمبر خود و نکند به بود این فرستاد که **کل الطعام** همه انواع خورج بهای یعنی کل ان **کان حلالا** بود  
حلال یعنی **اگر پیش از این** مر و زن دان یعقوب و حل مکشد است که معنویه واضح شده و لهذا واحد جمع و مؤنث مذکر و مؤنث و مؤنث **قال الله**  
**لا هرجلکم و در تفسیر جمع** از انبر عباس و بجاهد فضا که نقل کرده که چو مر از این باز ناست که فبظلم من الذین هادوا و احرقنا علیهم طیبانا فظلم  
یعنی بتوئی ظلم و معصیت بنوان بعضی طعامها که پاک حلال را جویز محرم واهی و شوم غنم و غیر و امثال ان بر زبان خرام کوه اندیدیم بود ان از این سخن  
شده کشند اینها همیشه حرم بود است خضعا نکند بپا بن نمود مر و کوه مر و هه طعامها بر یعقوب اولاد او حلال بود **الا ما احل الله لیسرا**  
**علی نفسیه** مگر آنچه حرام کرده اند یعقوب بر نفس خویش محرم ابل و البان و زرد عکرم هر دو کوشه کید و طیبین و شوم بود مگر شوم  
ظهور و ان چنان بود که یعقوب را عرق النساء خارج است از ذکر که اگر کد امر اشفا و عکرم طعام و شراب که در دست دارد بر خود حرام سازد  
خضعا و از اشفا بجهت شتر و شتر و شتر و از که او هم مطعومات متشرکات و فقر لای الله و فاء بنده بر خود حرام ساختن چنان عمنابعه  
او از انها اجتناب نموده کشند و توبه بحقه اینها حکم کرده است خضعا فرمود که نه چیز است که ایشان میکنند بلکه یعقوب اینها را بیش  
بر خود حرام کرد **من قبل ان تنزل التوریه** پیش از آنکه فرو فرستاده شود توبه و اگر ایشان چنان بر انگار و اصرار نمایند **قل** بگو با ایشان  
که **قانونا بالتوریه** پس نباید توبه را قائل شویم **بنحو این** از این باب محرم این است با اذان ثلاث کین **کنتم ضاد قین**  
اگر هستید راستگو یان یهود حبان نکردند بر اخراج توبه چنانکه منداستند که پیغمبر درین باب است میکنند با ایشان دروغ میگو  
و درین باب است بر صحت نبوة خضر رساله زیرا که امر اخبار است از غیب الخضر توبه را بخواند بود و در محجج آورده که در کینه شتر یعقوب  
اشباء مان کوره و از بر خود اخلافت نزد بعضی جانها دی بود و زرد بعضی بکین و چنانکه گذشت بعضی دیگر گفته اند که ان بعضی بود که از  
حقیقتا نه برود ارد شد و گویند محرم و این را شیار از قبل محرم نهاده بود استباء ملند و این وجود و بنا بر آنکه اجتهاد با استدلال نمیکند بر حوا  
اینها را پیغمبر ان در مسائل شرعیه هفتی آنکه دعوی بعضی است که میگویند بود که اجتهاد مان کور باذن خضعا باشد پس محکم تحریر باشد ابتداء  
الفصل جونی هوذان از او ردن توبه با کوه نذا فزله ایشان بر خاص و عام و شتر **فمن اقری** بر هر که اقرار کند و بر بند **علی الله**  
**الکذب** بر خدا دروغ نازد و محرم و تحلیل **من بعد ذلک** از این آنکه ظاهر شد که محرم از اسرا یل بوده نه از ملک جلیل **فاولئک** پس  
ان مقبره ان **هم الظالمون** ایشانند مستکبران و هیچ شی از شرک انصاف از مکاره با حق بعد از وضوح ان بدتر نیست پس بر فرض صیغه  
بکد با ایشان بقوله **قل** بگو **بسم الله** راست گفت خدا و زخیر محرم یعقوب ثاب صدق جدا را اینچه انزل فرمود و کذب شیار  
مدا چه دعوی میکنند **فاتبعوها** بر متابعت کنند **قل** ابرهیم که پیش از این هم و ذیر او را **جنبنا** در خالیکه میل کده بود از ادیان با  
اینکه اسلام مراد است که نابع ملة اسلام شود که راصل ملة ابرهیم بود نامحلقش شوند از بهوتیه که مضطر ساختن شتار اینچه کد خدا و  
بمکاره وجه اغراض بهوتیه و الزام شتاکر که بر شرف طیبانه که او سبخانه حلال کرده اند مر ابرهیم و اتباع او و **ما کان من الشیرکین**  
و نبود از شرک افندگان درین اشاره است یا آنکه اتباع او واجبست و توحید صرف استقامت در دین محبت و از افراط و تفریط و تفریط و تفریط  
بود بد آنکه چنانچه است که پیغمبر تمام مشعبد بود بشریته انبیای سابق و لیک شریقه او موافق شریقه ابرهیم بود فلهذا فرمود که فاتبعوا ملة ابرهیم  
قبل از بعثت بطریق الهام و مقام بدین اسلام مامو بود و بیابد و است که و سه ارتباط اهل کل الطعام الخ کما قبل است که ان الله یفعل جمله منفله  
میکند خضعا چون که در ان ایه ذکر غیب هر دو در اتفاق و جو و طعام و غیر ان که محبوب شده باشد درین ایه ذکر حکم ان فرمود از تحله مر و بست  
که بهو یا مسلمانان خلی کردند در بابا کعبه نبی المقدس بود که نبی المقدس هر است از خانه کعبه از برای آنکه مهاجران بسیار است و هم  
مقدس است مسلمانان کشند که گفته فاضل و شتر خضعا این ایه فرستاد که **ان اول بیت** بدین سبکه اول خانه که بر روی زمین وضع  
**لیناس** وضع کرده شد برای مر و فان انرا از بارن کنند و از امر بعد خود کرد اند **لذی بیکه** آن خانه است که در مکه است و واضح  
خضعا است بدانکه لام برای ناکد است بکه اسم مکه است چو نخط و نمخط و امرا اب و اثم و کلاب و کونید بکه موضع معنی است و مکه  
بلدان ما خود است آنکه از آنجه چه انجا مردمان از دام متبکند و با آنکه از ادقه خیه ان ذی اغنا و خیاره میکند که فضا از میکند ظا  
روایت میکند که مر و در مسجد الحرام نماز میکنند و زنی از پیش او و نکند شتر مر و نیز از مر کرد امام محمد باقر حاضر بود فرمود و بر از جرم مکن  
بکه بیک بعضیها بعضی ای دی و مکه را از پیغمبر مکه گویند که در و ایا ناکست ما خود از مکتب البقی از امصصه و از صفه بر پیغمبر و زهری  
روایت است که بکه مسجد الحرام است و مکه هم حرم و این را به جعفر ماثور است مر و بست که از پیغمبر بر شتند از اول سنی که موضوع شده

پاکیزه خود









ولو وجب

است

جواب

بکمال سوال گندازم مردمان یعنی دشت را از ایشان دراز کند و از ایشان گداز کند و از هر یک که اوست گندم پیش استطاعت کدام باشد و از  
 الستة فی المال و هو ان یکون له مال یجیب بعضه و ینفی بعضه بمون به عیاله یعنی استطاعت فراخی و بسپاست دمال فابعضی از صحت  
 حج گند و بعضی از حق عیال خود و بعد از آن فروتوا لیس قدر ضلالتی که و لم یجعل الا علی من یشاء منکم اما فی ذلک یعنی حجتا از کوه و از بعضی که باید  
 و از واجب ساخته مکرر کسیکه مالک دو نیست و هم باشد ناما بقی از خود و اتفاقا کند و مستهلک شود و جواب از این دلیل منع حجت  
 سند است بر نفی حجت حل و از این مدینه که میکنیم بر آنکه بعد از داخله و زاد و انداز مال باشد که حجت مؤثر نه خود و عیال خود کند و زها به  
 ایا ای اقوی قول اولست بجهت ظاهر آنکه در و از با ناز از با قریضا و در و از غایب جابط و نیز مالک زاد و داخله شرط نیست بلکه در شرط آن  
 ممکن از انقطاع زاد و داخله کافیت است بر کرداد و داخله را بکسی بدل کند و واجبست بر وجهی صد استطاعت و حق و نیز بجهت واحد  
 بر و واجب نیست شافعی و در این مسئله دو قول است با شرط مذکور و وجوب حج مضبوط و در اینست که ناخران اضلاع این نیست حدیث منقول  
 صحیح از پیغمبر که ناخرها کبیره مؤثقه و لیس مصر حجت بر بندها و ابو حنیفه نیز ثانی بقوله و وجوب حج است از شافعی و وجوب حج است از حجت  
 او است که چون اینها را نازل شد پیغمبر حج نکرد مکرر حج و ذاع و جواب از این مسئله که ناخر الحضر یعنی عدم استطاعت و بود چه نهاده  
 بود با اهل مکه که متوجه ایشان نشود و در مکه زود و چون از حج نازل گشت منوجه مکه شد و چون بجهت پیوسته و سبب صدق و منع او کردند و  
 حضرت هاشم از سر از ایشان و حل شد و دلیل دیگر بر فوریت حج عموم قول حضرت علی است سار غولای مغفره من یکم یعنی بشناسید پیغمبر که سبب  
 مغفره و حج از هر یک است قول حضرت رساله که من و جبت علیه الحج و لم یج فلیما یهودنا او ضررنا یعنی هر که حج بر و واجب شود و حج نکند بر  
 نابد که بدین بودی با انصرام پیغمبر حج ایشان بقا نموده که موضوع است بر ای یغیب و عیال بر آن منزه است و این حجت است بر فوریت و  
 بر زبانه ای مامه از پیغمبر من لم یحسب حایه ظاهره من مرض غایب و سلطان جار و لم یح فلیما یهودنا او ضررنا یا هر که حاجتی ظاهره  
 منع نکند حج چون مرض منع کند و سلطان جگر کند و او حج نکند بر نابد که عید بدین بود که با انصرام و وجوب حج در هر عمر یکبار است بر آنکه  
 لغز مطلق محمول میشود بر اقل مراتب آن بجهت اصل آنرا ناند و نیز امر منصوص نکرار نیست و دیگر از این عیال و از آن است که چون رسول خطبه  
 خواند برای او و از آن امر فرمود ما ابو جیحی افرع بر خابن برخواست گفت ای کل عالم ایاد دهر را حج کنیم فرمود لا و لو قلت لو حج علیکم لم یعملوا  
 الحج فی العصور و واحدة من زاد فسطوح یعنی حج در هر سال واجب نیست اگر میگویم بر شما واجب است چون که هر سال حج کنند و اگر بر شما واجب باشد  
 عمل بان نمیکرد هیچ و بجهت عمر یکبار و واجبست بر هر که بر آن زیاد کند آن سنه خواهد بود بعد از آن حسیحانه آن فرشته که لا تستلوا علی انفسها  
 ان تبدلوا بشئ الا بشئ کثیر و در عهد نازل شد منبر نابد که و من کبر و هر که نکر و در پیغمبر حج یعنی حج کند فان الله یربک  
 خدای تعالی غنی عن العالمین بینا است از همه عالمیان وضع هر که در موضع من الحج از جهه ناکند و وجوب حج است و شلیط بر نازک  
 ان دو کتاورد که حجتا در این نکر که از تو اکید امر حج که در غیر آن ذکر فرمود یکی از امر و بیضه خبر و دیگر از آن در وقت امریه  
 سیم از آن بر وجهی که معنی است حج حق است بر خدا بر او در قیام زمان چهارم حکم او که بعد از آن مختص آن و اینها است و اینها  
 است بعد از بهام و در حکم تشبه است و تکرر که ابلغ است از ذکر آن یکبار بجهت تشبه تکرر حج بجهت از خبیه آنکه ترک آن از فعل کفارست  
 لهذا حضرت رساله فرمود که فلیما یهودنا او ضررنا یا شتمه و کا منعنا چه در موضع دلالت میکند بر شدت مقصد و خدا و عظم سخط و  
 غایب غضب بانی بر نازک ان هفت نفر از اعراف العالمین از غنه هفت نفر اند که مقصود مقام است دلالت میکند بر هفت نفر استغناء از فساد حج و نرا  
 که هر که حسیحانه مستغنی باشد از همه عالمیان بر لا حاله مستغنی خواهد بود از و دیگر آنکه عن العالمین دلالت میکند بر استغناء کامل حجتا  
 بر لا از آن بر سطح پیش و باشد بجهت فضل او کاظم روانه کرده که انحضرت در تفسیر هیل انکم بالاختیار اعمالا فرمود که انهم الذین یقادون  
 الا سلام و سبق فونه یعنی کسانی که در قیامت زبانه زبانه بر من مانند عمل آنها اند که حج اسلام داد و سبق و ناخبر اند از مدینه و بجهت راد  
 ضائق روانه کرده که در تفسیر قول و انحضرت یوم القیمة اعفی فرموده مراد یکسکه در روز قیامت کون کعبوت شود مخفی است که حج بر و واجبست  
 و او اما ان نکند چه او کورست و دنیا از طریق حج بر و اخوت نیز طریق حذر و انخواهد بد و نیز بعضی از مفسران امر بقوله ففرقوا الله امرست حج  
 ای حواله بیت الله الحرام یعنی قصد خانه خدا کنند و درین دلیلست بر آنکه حج کفاره ذنوبست بر آنکه معنی است فریاد الله من ذنوبکم یعنی ملحق  
 شود و یکی نیز بجهت خانه خدا از کفار ها از خود مر و نیست که بجز صمد را که نازل شد حضرت رساله حج جمع کرد و خطبه خواند و فرمود که  
 ان الله کتب علیکم الحج فحجوا یعنی بدینست که حسیحانه فرض کرده حج خانه خود را بر شما اهل اسلام یا ان ایمان او زدند و اهل ملاد بکر که بود  
 و نصای صابان و مجوس مشرکان بودند و بیکدیگر برانرا نازل شد و من کفر فان الله غنی عن العالمین و از حضرت رساله مر و نیست که صلو  
 حجتکم و صوموا شهرکم و ادوا زکواتکم و حجوا بینکم فخلوا جنته ربکم نماز بجا نهد و زکوة ماه خود نکاهد و ادای زکوة خود  
 کند و حج خانه خود کند ناد و بهشت بر و در کار خود داخل شود و ابوعبدالله از حضرت رساله روانه کرده که الحج بنفی العفر و الذنوب کا  
 بنفی لکبر حجتا الحجت یعنی حج در ویشی و کفار ها از اهل میکرو ناند هفت آنکه کور و کفار ها از اهل میکرو ناند و از اهل میکرو ناند و از اهل میکرو ناند  
 نایب حج و از رنده که بجز بر آن موجب طاعت بشو لا حرم بهین قدر آگفا نموده شد و بدانکه وجه انصاف اینرا نه با قبل است که حجتا فی  
 در آن سابق اهل کفر امر کرد با اتباع مله از هر یک و از جمله ان اعظم بیت الله الحرام است از پیغمبر و در عقب آن ذکر بیت الحرام و حج و فصول اعلی



طایفه

ششاس

ششاس

هندی نادان و بعد از آن باز عود کلام مجاہد اهل کتاب عود فرموده که **قُلْ اٰهْلَ الْکِتَابِ** بگو اهل کتاب ای کفار  
**يَا يٰ اٰهْلَ الْکِتَابِ** چرا نمیکردید ناپنهای خدا که دلائل سمعی عقلیه است بر صدق محمد در آنچه دعوی میکند در وجوب حج و غیر آن و مخصوص  
 اهل کتاب خطاب لب لبالب است بر آنکه کفر ایشان افعی است بر آنکه ایشان کرمه دعوی میکنند که کردند اند نوریه و انجیل اما حقیقت کانود  
 بان حاصل که بر سبیل توبیح و تفریع میفرماید که چرا نمیکردید ناپنهای اله بر صدق پیغمبر و **اَللّٰهُ شَهِيدٌ** و حال آنکه خدا بهائی مطلع است  
 و کوا **عَلٰی مَا تَعْمَلُوْنَ** بر آنچه میکنید از کتمان حق و کفر با بان و نانی و شما بر آن مجازا خواهد داد و تحریر است اسفند بر شما نفع نخواهد رسانید  
 بنیاد رجوع او زده که مراد با بان مجرای حضرت رساله است و علامه آنکه موافق است وصف با بان چه را کند مقتدره بان بنیاد رجوع او و تتمه  
 ایشان با اهل کتاب یا آنکه عمل بان نمیکردند محبت اخلاقی است نشان بکتابچه ایشان مغرور بودند بان فکانه قال **يَا مَنْ يُقْرِئُكَ مِنْ اٰهْلِ الْکِتَابِ**  
 لم تکفرون با بان الله و مراد بلفظ استغفار توبیح است چه این سؤال بفرستد زافتمه عنده فکانه قال **هَٰؤُلَاءِ الْعَدُوِّ ذٰلِکُمْ اِنْ اَمَّکُمْ وَ يَخْلُطُ**  
 در استغفار ایشان با ایمان مکر و خطاب ایشان کرده بعنوان اهل کتاب فرموده **قُلْ اٰهْلَ الْکِتَابِ** بگو ای اهل یهود و نصاری **تَصَدَّقُوْنَ** چرا  
 مبادید **عَنْ سَبِيلِ اللّٰهِ** از راه خدا یعنی نه اسلام که بنده مأموس است ببلوندان و منع میکند **مَنْ اَمَّنَ** کسی را که گردید و نه خدا و در حق  
 را قبول کرده مراد عمار با سگ است و قائل او که بهو ایشان را یکسختی میخواندند و در آنوا که هر که مکر و خطاب استغفار مبادید است و تفریع و  
 نفی عنده ایشان و اشعار با آنکه هر یک از بنده و امر مستغفرتی بنفشه و مستغفار است با سبیل از عذاب ناسم کوئند که این مخصوص است بهو که سگ است  
 در میان او کس و تفریع که از اهل اسلام بودند مبادید احدی نغادی و تحارب که در جای اهل کتاب ایشان واقع شده بود با ایشان مبادید دلفا متل آن  
 عود کنند و از اسلام ارنداد نما بند خدا که بعد از بن مذکور خواهد شد و از حسن کرد و پست که در خود بود و بر بنیاد که هر یک از محمد نه  
 ان محمد است که منافقت صفت او در نوریه خوانده ایم و انجیل و پیغمبر ان مارا ما و سادۀ داده اند و قوله **تَبَعُوْهُ** حال است از ضمیر صفت  
 مشق و ان پیغمبر معنی طلبی بود از صفت اهل که صفت مومنان را کنایه از ایمان و حال آنکه طلب میکند از خدا **عَوَّجًا** یعنی و انحراف با بنوحه که ملبس  
 میکنند بر مردم فان و در دهم ایشان مبادید از بنده که در عود است از حق و از آنکه در کتاب موسی بنیست و در کتاب محمد است و تفریع صفت اخضر  
 میکنند بر وجهی که در تودیه است مثال آن و با بانوحه که اکثر فتنه را در دنیا با ایشان مشغول مبادید و با اختلاف حکمیه شوند و امر بر ایشان  
 مغلل شود و **اَنْتُمْ شَهِيدٌ** و حال آنکه شما کواها اند بر آنکه زافه است در بنیاد اسلام است صدمه فان از ان صلا است و اصلاح چه  
 این را از وصیه انبر کیم و پیغمبر است و ان آنکه شما عدل مملکت اهل خود بد و ایشان اعتماد با قول شما میکنند و در قضا با عطاء امورات شما  
 است شما دم میکنند چه شما اخبار با سبیل و **مَا اَللّٰهُ بِغَافِلٍ عَنِ مَا تَعْمَلُوْنَ** از آنچه میکنید بر و عباد ایشان و چون فرمود  
 و زافه اولی کفر ایشان بود و ایشان بجهت اقام ان میکردند حجتی ختم ان این نموده بقوله و الله شهید و منکر و بر صلا ایشان بود و مومنان را از سبیل  
 و ایشان اخفاء ان میکردند و احیاناً ان مینمودند و ان فرمود که و الله بغافل عما تعملون او زده اند که شما سبیل بر حق بودی مردی پر بود و فاسی القلب  
 شد بد که کفر و العناد و کینه و روح و عیب جو و بد کوی سلمانان رو بر حج و اوسن خرج بکشد که ایشان حلقه زده متولف الکلمه اند و زده  
 محبت و زود با یکدیگر محبت نموده اند و مغلل را رای شده اند و در جاهلیت دایم مبادید ایشان خرج مغلل فمال فایم بود و چون مسلمان شدند انحضرت بود و داد  
 انجاد و صلا شد انحضرت چون ششاس بنیاد و انجاد ایشان را بد با شش فتنه و حسد و اشغال نموده با خود گفت که اگر ایشان با این طریق متحد باشند  
 برضا علیه کنند و کوا و بر نهانیه شود پس شخصی را فرستاد و ادراش با جوانان اوسن خرج بنشینند و از فاضلات بغاس که حری عظیم بود و بنیر الهیست بر  
 خرج و از ان جنک مغلوب شده بودند یعنی و مبادید افکند و مضطرب که در آنایام مشغول مومنه خرج گفته بودند بخواند و چون فرکان محادیه بمبار  
 و انبان بنشیند مسامح خرجیان رسانید از غایت اشتیاق ایشان نیز بان لیلی ای اوسن است و دند و ایشان مغلل نکرده اغاز سبیل خرجی کردند  
 و کوا از بنیاد الله بجاده کنند و در ان طرفین مضطرب و مبادید محادیه بنیاد استند و اغاز بنیر انداختن و تیغ زدن کرده عباد از معرکه بیا  
 بر انکشتن الخال حیرت بل بنیر ایشان نازل شد و حلقه عالم بمهر که ایشان دایم در غلب و صفت قرار گرفت و مومنان و جوانان که من در مبادید شما  
 و بعد بر سوم جاهلیت نمیکند و بد پس از آنکه خدا شما را با اسلام کرامی ساخته طریق دین را فرموده و بد ایشان بد استند که این از ترغیبات  
 شیطان و کینه شما است الخال استغفار و کتمان صلاحات بر بچند و ششاس بران بکد بکرا و در کوا در کفیند و صلح کردند و استند که اگر فر  
 هو مبیر با ایمان بکفر از میکردند و حقیقتی با ایشان با بنوحه خطاب میکند که **يَا اٰهْلَ الدِّنِ** ای انکسای که ایمان آورد و ابد  
**اِنْ تَطِيعُوا اَوْفِیَّ هَٰؤُلَاءِ فَرِیقًا مِّنَ الدِّنِ** و **اَوْفِیَّ** ای انکسای که ایمان آورد و ابد  
 شما را بعد ایمان **فَکَرِیْسَ** از کربدتر شما بد پس از آنکه کافرین ناکر و بدکان یعنی اگر مبادید ششاس در مبادید ایمان او کنند شما را مبادید سازند  
 و اگر برخی از شما بچند استند یا استند از سر حیه کاری نکنید که ظاهر و کفر انداد باشد مخاطبه ششاس ایشان را بدان جلالت خود بعد از امر رسول  
 با آنکه با ایشان خطاب کرد بجهت اظهار عظمت قدر ایشان است اشعار با آنکه ایشان لیاقت این را دارند که حقیقتاً آنها را مخاطب سازد و بکنا نماید و بعد  
 انان بر حیه انکار و تفریع بر ایشان در کوا که مبادید از عجم سبیل صلا از کفر داعیه با ایمان خطاب بفرماید با ایشان که **و کَفَرْتُمْ** و کفر  
 و حکوم کافر میشوند و **اَنْتُمْ تَنْتَلِیْ عَلَیْکُمْ** و حال آنکه شما ایمان خوانده بر شما **اِنَّا نَفَعْنَا** ای شما که خدا که قرآنست و فکرت و سول  
 و در میان شما است سول خدا و **مَنْ یَّخْصِمُ بِاللّٰهِ** و هر که چنان کند بدین خال و ملجی با و شود و جماع امی خود **فَقَدْ هَدٰکَ** پس تحقیق که

































ظاهراً و در میان سخنان او از وصی زوی او و از سبب عداوت هر دو بود که بنویسند در تحسین عیوب مسلمانان بودند و از غایت حق و بعض  
 منافقان بود که سخنان فتنه انگیز و حق حضرت رسالت می گفتند و لهذا قال و ما یخفی صدورهم و این پنجان منقاد دلهای ایشان **اگر**  
 بزرگوار نیست بیشتر است از آنچه بزرگان میزاند زیرا که بزرگان در ظاهر و در باطن و اخبار است **فدیتنا** بختی که میان کردیم **لکم الاوقات**  
 برای شما اینهای که بزرگان با خلاص و در بر و لو از موالای شما با مؤمنان که اولیا خلاص و معاد است با کاران که دشمن اویند **انکم**  
**اگر** هستند شما که از روی صدق و انصاف **تعلقون** در و باید و فعل که با مواضع نفع را که دوستان جانی اند و مکام منزه را که دشمنان  
 طاعت اند از هر حال از غایت منافقان و بر قلیل نمی دانند که از این که از این دوستان محض خود و نیز بجهت نا کید معنی مد کو به منبر باید که **ها** نذیر است  
 بر خطای یاران که با اخبار دم و دوسنی منبرند **اقم اولایکم** مبتدا و خبر است منضم بخبر یعنی آگاه باشد که شما انکوه خطا کارید که با خطا  
 درین طرح و سنی نمکند بدین بیان خطای موالای ایشان نمکند بر بختی که **تجربون** شما دوست مبدار بدین ایشا **اولایکم** و ایشان دوست  
 نمیدانند شما را و در صدد اند که شما را از دین اسلام بر گردانند و بیابان است که میتواند بود که بخوبی من جمله منافقان با سبب ایشان خطای  
 مؤمنان چنانکه گذشت با خبر و بر آنم و با خبر اولای با سبب و جمله بخوبی من خبر آنم که کولکانت و بدینجهت با جمله اولای با سبب و با حال و عامل در  
 معنی اشاره و محبت است که اولای منصوب باشد بعد از خود و که با بعد از منقران باشد و جمله خبر آنم و قوله **و توفیون بالکمال** کماله خاستن  
 و لا یجوز که و کما با سبب حبس است شامل جمیع کتب منزه و معنی است که ایشان دوست نمیدانند شما را و حال آنکه شما ایمان دارید که کمالهای باطنی و  
 ایشان ایمان ندارند و کما با سبب و درین مویع است مافکه که از دین باطل خود اصلب شما اند و از مرقع خودتان مقابل گفته که مراد منافقانند که  
 مسلمانان ایشان را دوست میدارند و بر آفتاب کماله اسلام و نمیدانند که در دل ایشان چنین است با آنها مسلمانان را دوست نمیدارند و بجهت اسلام آوردن  
 ایشان فتنه کرده گفته که مؤمنان بر منافقان و هم ابدان نمکند بر منسلط که مؤمنان بر منافقان است اگر منافق را بصورتی با سبب منصل میگردانند و بنزد  
 حال هر یک از اهل کفر منبر باید که **واذا القوا** و هرگاه رسیده اند شما و ملاقات کردند **فالوا** امتا که شد از روی غیر و صفاتی که با  
 نبرایمان آورده ایم مثل شما **واذا خلوا** و چون با یکدیگر خلوة کنند **عصوا علیکم الاکام** بخوبی بید و بگردن بر شمی ثباتهای  
 انکشتن از **من الغیظ** از غایت خشم و کینه که با شما اند و بجهت فاسف و تحسیر عدم قدره ایمان بر شما که موجب غیظی است **قل** بگو  
**محمد مونی** **بغیظکم** تم بید بر بختی خود ایند تا علیهم است و دام غیظ و ندادنی با ضلع غیظ خود اسلام و اهل آن تا آنکه هر هلاک شوند  
 پس حاصل معنی آنکه خشمی و دردد که از غایت مؤمنان و در دل داند خدا انرا داده کرد تا با بجهت نفوذه اسلام و سبب مسلمانان بر شما تا آنکه ترک ما بخا  
 یتمار در دنیا بدو با این غیظ شما را بعد از این که بفرار کند و گویند معنی مراد است که شما خشم خود را بجای رسانید که با من مرا خود را و از خواهند  
**اللهم** **بیان الصدق** بدان غلظت که در دلهای است مطلع بر آن که با کینه که در دهنهای شما است پس کلام احتمال دارد  
 که معقول قول باشد ای قل اللهم ان الله علیهم ما هو اخصر من غیظهم لا فاعلم غیظاً یعنی بگو ایشان را که ضلعای دانا است با بجهت پنهان مراد از اینجاست  
 که اخفای آن نمکند از کینه های انکشتن بجهت فرط خشم و غضب که آن علم او است پس بر وضو این فراسد و غیظ بدرد دلهای شما و با آنکه خارج ناستان  
 معقول و معنی اینکه بگو ایشان را که غیظ ناما که بجهت غیظ و قیوم که مطلع ساحن من اثر اسوار ایشان از این که من با نام بخیر یک اخفی از بید  
 از آن بیانشاهی عداوت ایشان نمکند که **ان تمسکم خسران** اگر برسد شما نصیب و غیظی چنانکه در کبر بدرد رسوایم بدید ایشان را و دلشان  
 شوند **وان تبصروا** اگر برسد شما از غیظی چنانکه در کبر با حلا و غیظ شدی **فرواها** خوشدل و فرحناک و شادمان شوند با این  
 علامه کمال عداوت است که بکم بی شادمان و بشادی کسی غمگین گردند و بر ستعارت بر صوابه **وان تبصروا** اگر شما ایمان صبر کنید و با  
 بگو با کید منافقان با از از کافران با و جمیع تکالیف بینه **وتقوا** و بپرهیزید از خالطه اعدا با از جمیع معاصی **تبصروا** صبر نکنید شما  
**اگر** **شما** مکر و خله ایشان هیچ چیز را بر بعضی خدا است حفظ و نصرت او که وعده داده مرزبانان و منافقان **ان الله** **دبر**  
 که خدای **ما تعلمون** بدینجهت نمکند از صبر نفوی **حیط** رسد است با حاطه کند و بعلم خود پس مجازا ان خواهد داد آنچه مستحق ایند و بجهت  
 حسی که بیان فرمود که اگر شما صبر کنید و نفوی با سعاد خود سازید جمله و مکر و ایشان را نهان کرد اگر کماله کینه دران خدا و رسوایان الذی و بشمار رسد  
 در عقب این شصت و انزال فرمود و در دواضا احد که بجهت مخالفت از پیغمبر صبر مسلمانان رسد و گفت **واذعدو** و با دکن اینچنین باطل  
 برین شدی **من القیل** انقل غایت بقول بغوی از روز آخر با بد بود و اصح و اشهر است که روز احد است و این مردیست از ایه جعفر و قوله  
 این عباس فتنه و رنج و سگ و از بسحق و دافعه احد هفتم شوال و بر این بود سینه ثلث از پیغمبر و سبب غم از احد بر فایده طاهر از ایه عکله  
 چنانکه که چون فتنه بدرد و نمود فریض مخلوق کشند و هفتاد کس از میان مقتول شدند و هفتاد کس از پیغمبر مسلمانان کشند و نصیبه فراموش منوچه  
 شد و با وسفیان که در شرف شرف بود گفت ای پیغمبر بگو و بگو که زان تمام بر کشکان و اسیران خود که کشند که خویش اینچنین خور و عداوت محمد امین  
 پس لشکری را احیای اعراب فراهم آورد و در بعضی از اینک اسفام کشند بر اسناد بد و اشرف فریض که کشند شده بودند پس از مکه بر و نماند و ایشان را سوار  
 سوار و در هزار پیاده بودند و زانرا از پیغمبر اخوان خود نبرد و در اکثر آنها سیر من کورست که همه ایشان از سوار و پیاده سه هزار و بیش نبود  
 هفتصد ایشان دره پوش بودند و در پیست سبب هزار و ستر و زیبا ایشان بودند و در حقیقت سبب و حواله احد فرود آمد و چون اینچنین خبر  
 رسالت رسد اخیان خود را جمع کرد و ایشان را بر جهاد بخبر **هو** **عند الله** **نزل** **الک** گفت یا رسول الله ما از منبر بیرون نمیرودیم و حقیر علی

شماره

در این صفحه

















د

ویدی گفت که برود و نوازد و زکریا را نواختن پندارید و برادر خود را بدیدید که طافه نبارد و زاده از حد جمع کند و بر پیشانی  
 باز رفت و گفت کجای ای خواهر و سوز خود را چنان میخورد که توانا زکریا صفتی گفت سیدم که برادر کم جزه را شهید کردند و منکر انداختند و  
 مندا نم که نیکو و محنت و پراچی طلب خدای پست آمد من اندام نا و را بپندم شاهد خدا مرصی دهد و بدو رضای خدا برسم و بر سپارد  
 خبر او را عرض بکنم رسانند حضرت او را دستش داد نا آمد و برادر را بدید و استر طبع نموده از جمعنا ای امرش طلبید ما خود را از کرب  
 نگاه نتوانست داشت سول خدا از کرب او میگردد و طافه نبارد و سید بکرست حضرت رسول کم فرمود که مصیبت هیچکس نزد من بجز مصیبت  
 منو اهد بود پس طافه نبارد و صفتی گفت بشا و بادش را که حیرت میگوید جزه را در میان هفت اسنان اسد الله و اسد رسول الله خوشند و  
 مروتست که حضرت رساله نم بر شهید احد نماز کند و از هر جزه و بعد از آن هر کدام جنازه ها که میاوردند پیش جزه می نهادند و نماز میکردند  
 ناد را نزد هفتاد و یک جزه گذاشت و در بعضی تفاسیر او را اند که حضرت در وقت نماز کرد و جزه هفتاد و یک جزه گفت چنان فرغ شد صحابه گفتند  
 باد سول الله چرا بر یکران با منظر تو نماز نکردی و هرگاه پنج تکبیر میگویم و میخوانم که از نماز بدو ایم فوجی ملائکه بناز حاضر میشوند و من  
 نماز را اعاده میکنم و او میگوید که یغیر فرمود که هیچ جزه را با اسبابه خوبین دفن کردند و از احد بناز گشتند و بعد از آن کشته ها را و  
 کوبه شدند و از آنجا جزه حضرت فرمود اما جزه را بگو که له بهما حمز و درین شهر فانی که در جزه را کوبی کنند یعنی او غریب  
 و غریب ترا کنی که در غریب تر بنیاز صفقت و زد و در عینده ایشان بگوید که بنیاز شد و جزه انصار شدند که حضرت فرمود جزه درین شهر  
 غریبست و کربندگان ندارد و بنیازهای خود رفتند و زنان خود را گفتند اول بنیازم کنم سول خدا روید و بر روی بکریم و بعد از آن بنیاز خود کنید  
 و بر کشتگان خوش کری که کین زمان انصار بنیاز جزه آمدند و نا فریبیم شب میگویند و سید عالم را بجوابی فته بود و جزه سید را کشت  
 او از کرب زمان از خانه جزه شنید پس سید که انبرج او ازین گفتند این زمان انصار ده که بر نعم تو میگویند حضرت فرمود خدا از ایشان را واک  
 ایشان خوشی یاد و یاد آنکه حقیقتان بعد از بنیان اند که بر نعم و رضو و دید که میکند ما اهل ایمان شد و آن شده انوار هم جزه و جزه سید  
 کرد اند که در عرفه احد ایشان رسیده بود و فرمود که **وَاللّٰهُ نَصْرُکَ الْوَاللّٰهُ** و بدست که نصره داد خدا بقوه قلوب شما و امداد  
 ملئکه و الهای عی و قلوب با عدل و عدل بموضع که انرا بدید و ان مابین مکه و مدینه است حتمی ان با شرم دید و بکران است که صادق  
 بقعه بود **وَالْقَوْمُ اَذَلُّهُ** حالت از حضرت نصره که یعنی نصره داد شما را و سید که در آن لیکه شما را لیل و خوار بودید و رجم دستان یعنی انداخته بودند  
 و ایشان حرم شما را احسب نمیگرفتند بجهت ضعف حال شما و قلعه را که سلاح و در کرا که که صفت جمع فله است بدون و لا بل که هیچ کوه است بجهت که  
 است بر قله ایشان یعنی ایشان بعد از لیل بعد بودند و از ابن عباس مرویست که مهاجرت کرد و زید و هفده و هفت مرد بودند و از انصار  
 دو دست جو و شش که مجموع سبب و سوره تن بود باشند و مشرکان فریب جزه را کس بودند و صد سبب و دهنبا ایشان بودند و رمانا سلمان  
 هیچکس سبب نداشتند مگر مقدار دشت و دیگران پیاده بودند و سده شتر و دهنبا ایشان بودند و در کرا که کتب مغازی مذکور است که مشرکان درین  
 روز نهصد و پنجاه مرد بودند و هفتصد شتر و دهنبا ایشان بودند و پیشتر ایشان سلاح داشتند و لشکر اسلام سبب و سوره و نفوس سبب و  
 نفر و اکثر ایشان بی سلاح و در میان ایشان هفتاد شتر بود و و اسب شتر و هفت شمشیر و حقیقتی از خطاب با ایشان کرده فرمود که از کرب اعلا  
 اندیشه میکند **فَاتَّقُوا اللَّهَ** پس بر بنیاد خدا در میان رسوخ در معرفت عیبا و اگر چه مشرکان زاده از ضعف شما باشند **لَعَلَّکُمْ تَشْکُرُونَ**  
 شاید که شکر گذاری کنید یعنی با سید آنکه تمام نمایند شکر نغمه ایچه حقیقتی از شما انعام فرموده که ان توفیق است نصرة او سنجانه تان را معنی است  
 که شما بجهت نصرة نغمه نصرة و اینها انعام فرمود پس شکر گذاری انعام نمایند و بنابرین وضع شکر در موضع انعام جهت است که انعام سبب شکر است  
 وضع مستبنا باشد و مقام سبب شکر است از صدق هم که با ذله در این صفتان یعنی شما صفتان بود بد بجهت فله عدد و عدد و نه و لیلان زیرا که رسول  
 خدا که اعتراف کرد که خدا در میان ایشان بود پس وصف ایشان بدین عبارت باشد قصاصی که از حضرت درین زمان از موافقین و موافقین و موافقین  
 ابن عباس و بر و ابی سعید و عذرا و ابی و غزله بود که رسول نفس نفیس خود را در آن حاضر بود و بجهت پیوسته که مجموع غزواتی که آنحضرت در آنجا حاضر  
 بود پیشتر شش است ایچه لشکر فرستاده و خود فرقه سوار و شش بوده و در غزوات ان پیشتر شش غزوات نفیس خود مختار نموده و بوطیه  
 غزوه بر بوضو بود که بعد از غزوات طایب که هم حضرت رساله بوده و فوت خدیجه فزین در شط طغیان از اسلین عدوان بر و نا زده مهر و که  
 میا باشند جناب سید عالم مه نهانند و احرم هم بدان ایجا مید که آنحضرت در مکه توانست بود بجان طایفه و فرزند را بجان از سفهای نوم  
 از اد های عظیم نماند حاصل که ده سال آنحضرت در مکه و بنو احمی انجای مشرکان میباشند اما طایفه در سید لجه و جزه شتر میباشند و فرمود  
 ایجا نیز هر که عداوت او را بر میان ایشان و منافقان در کسکه فتنه و کید نشنند مشرکان و عدل او نان در صد و محاربه و منافقان اهل اسلام  
 آمدند و زید صفت سبب کرد نا و از اسلین لومین علیه السلام مرویست که در بر غزاهین و مداد اسواسی است با فله زیاد که جنگ میگردیم شکر  
 در روزان این جنل واضح شد همه خضره نمیکرد رسول خدا که همه شیه نماز و دعا بود نا بجهت جزه روز شد مشرکان در سر حوا و بد صفت کار بر  
 راست کرد و عملها را بر اثر استند و اول خبیث برادر او شبیه و سپرد و وند بر و ن آمدند و او را زد اند که با محاربه اهل انکاه نا من  
 مسلمان را از قریش نزد منافقین حضرت سه حوا انصار برادر از ایشان فرستاد که سید من انم شما چه کتابند ایشان ذکر نام و نسب خود کرد  
 گفتند ما را بجهت شما سیم میخواستیم غزاهین خود را که خود را که بخواهیم انعام ناستند رسول خدا که جزه من عبد المطلب و عبد المطلب و علی بن

وایضا









































































































و دیگر آنکه او سفله است بی چیزی با و ندهند بجهت ظاهر او و بوجه حققت سبب از آنکه در زمان بلوغ و بعد از آن مال را بدهد  
خواه آنکه در عهد باشد یا بعد از آن و قول غیر اینست علی الله علیه و سلم مردی را با و ندهد سبب اینست که در زمان بلوغ و بعد از آن مال را بدهد  
مناقض قول او است زیرا که در آنست که بلوغ چهارده سالگی باشد تا بیست و یک سالگی و در آنست که بلوغ در هر مردی علی الفور جاری  
نست تا آخر عمر و حصول سبب آنست که بلوغ در هر مردی علی الفور جاری است و در آنست که بلوغ در هر مردی علی الفور جاری است  
و هو قوله و من كان فقيرا فليأكل مما في بيتك و من كان فقيرا فليأكل مما في بيتك و من كان فقيرا فليأكل مما في بيتك و من كان فقيرا فليأكل مما في بيتك  
افل من انزلت من اخوانك كقولك و لا تفرقوا مال اليتيم الى الیه حسن و شریف و بیست و یک سالگی است و در عهد است و در آنست که بلوغ در هر مردی علی الفور جاری  
صلی الله علیه و سلم گفت که در هر مردی بیست و یک سالگی است و در آنست که بلوغ در هر مردی علی الفور جاری است و در آنست که بلوغ در هر مردی علی الفور جاری است  
دانی در مال خود یکس و آن نصف یکی و نه که نکند و در آنست که بلوغ در هر مردی علی الفور جاری است و در آنست که بلوغ در هر مردی علی الفور جاری است  
و بیست و یک سالگی است و در آنست که بلوغ در هر مردی علی الفور جاری است و در آنست که بلوغ در هر مردی علی الفور جاری است  
او شش ماه و روز و در آنست که بلوغ در هر مردی علی الفور جاری است و در آنست که بلوغ در هر مردی علی الفور جاری است  
مرمت کاری کنی و شکر کنی و در آنست که بلوغ در هر مردی علی الفور جاری است و در آنست که بلوغ در هر مردی علی الفور جاری است  
محمد و سلم و آنست که بلوغ در هر مردی علی الفور جاری است و در آنست که بلوغ در هر مردی علی الفور جاری است  
حجرا و ما بهنجار و در آنست که بلوغ در هر مردی علی الفور جاری است و در آنست که بلوغ در هر مردی علی الفور جاری است  
باز و در آنست که بلوغ در هر مردی علی الفور جاری است و در آنست که بلوغ در هر مردی علی الفور جاری است  
بیم و علی و قوله فليأكل مما في بيتك و من كان فقيرا فليأكل مما في بيتك و من كان فقيرا فليأكل مما في بيتك  
او بانه بعضی معسران فليأكل مما في بيتك و من كان فقيرا فليأكل مما في بيتك و من كان فقيرا فليأكل مما في بيتك  
استحقاق که در عهد باشد و در آنست که بلوغ در هر مردی علی الفور جاری است و در آنست که بلوغ در هر مردی علی الفور جاری است  
است با ارشاد مصلحت چنان متضمن موفایه است بکسی که تمسک او بی باطل است و در آنست که بلوغ در هر مردی علی الفور جاری است  
اگر بی عوی تلف کند بدن تقیر و ظاهر به مقتضی عدم تصدیق و بی آنست که بلوغ در هر مردی علی الفور جاری است  
اینست که قبول قول بی و کند بدن تقیر و ظاهر به مقتضی عدم تصدیق و بی آنست که بلوغ در هر مردی علی الفور جاری است  
نظر فقهی است و در آنست که بلوغ در هر مردی علی الفور جاری است و در آنست که بلوغ در هر مردی علی الفور جاری است  
مبنی اند و میگویند که کسی که بگوید که در عهد بود و در آنست که بلوغ در هر مردی علی الفور جاری است  
علیه السلام بجهت عدم موقوفه بر عهد و در آنست که بلوغ در هر مردی علی الفور جاری است  
گفتند و من اراد ان يترك ما في بيتك و من كان فقيرا فليأكل مما في بيتك و من كان فقيرا فليأكل مما في بيتك  
اینجا هم محرم و بی و در آنست که بلوغ در هر مردی علی الفور جاری است و در آنست که بلوغ در هر مردی علی الفور جاری است  
اینست که بلوغ در هر مردی علی الفور جاری است و در آنست که بلوغ در هر مردی علی الفور جاری است  
کوچک بجهت است مما ترك الوالدان و الاقربون و من كان فقيرا فليأكل مما في بيتك و من كان فقيرا فليأكل مما في بيتك  
و من كان فقيرا فليأكل مما في بيتك و من كان فقيرا فليأكل مما في بيتك و من كان فقيرا فليأكل مما في بيتك  
خواه بالغ باشد و خواه غیر بالغ باشد و در آنست که بلوغ در هر مردی علی الفور جاری است  
قول مذکور یعنی نصیب تا بیست و یک سالگی است و در آنست که بلوغ در هر مردی علی الفور جاری است  
بصیرت و بجهت اندازید بکره و مقرر و مقدم شده که از آن در آنست که بلوغ در هر مردی علی الفور جاری است  
ابرا خضار است یعنی نصیب موقوفه و اجبارا هم و بعد از آنست که بلوغ در هر مردی علی الفور جاری است  
نظای بصیرت از برای بنات و امر کرده اما بنات نفرموده تا بعد از بیست و یک سالگی است و در آنست که بلوغ در هر مردی علی الفور جاری است  
نارست حصص بنات و امر کرده اما بنات نفرموده تا بعد از بیست و یک سالگی است و در آنست که بلوغ در هر مردی علی الفور جاری است  
حصص افوضت فرمود از برای صنف اشخاص اگر باین صیغه که در بعضی مواضع زنان میراث بیرونند و اینست که در آنست که بلوغ در هر مردی علی الفور جاری است  
ملروم مسلان باشد و بنات ملازمه نصیب بکره و اگر کوید باین فرض عدم ادخال است تا بیست و یک سالگی است و در آنست که بلوغ در هر مردی علی الفور جاری است  
سار و بیست و یک سالگی است و در آنست که بلوغ در هر مردی علی الفور جاری است و در آنست که بلوغ در هر مردی علی الفور جاری است  
ماسد و اینست که بیست و یک سالگی است و در آنست که بلوغ در هر مردی علی الفور جاری است و در آنست که بلوغ در هر مردی علی الفور جاری است  
تا بیست و یک سالگی است و در آنست که بلوغ در هر مردی علی الفور جاری است و در آنست که بلوغ در هر مردی علی الفور جاری است  
است و در آنست که بلوغ در هر مردی علی الفور جاری است و در آنست که بلوغ در هر مردی علی الفور جاری است  
خاص شود و در آنست که بلوغ در هر مردی علی الفور جاری است و در آنست که بلوغ در هر مردی علی الفور جاری است

فرمود  
لطفاً

در تلف

و عرفه و افاض

از احوال و احوال است و اینست که بلوغ در هر مردی علی الفور جاری است

وصف حال













در این باب از کتاب...

و دفع اولی است

زاید

کلام

بیان

در خلد

و چون مقتضای این است که کلامی که در این باب است...  
پرسیدند که کلامی که در این باب است...  
مادر پدر را و امیر عطف است بر جمل یعنی اگر باشد...  
اغت با خواهر را که فلک و احدین هر یک را...  
صورت با مؤنث یکسان است فان کانوا ابی...  
من کو خواه و مؤنث از فریقین شرکاء و الثالث...  
مهرت بطریق مذکور پیش از اثبات است...  
دین باین زادی بن غیر مضار خالص است...  
او نه باشد بر دهن و روضه و در صورتی که از ثلث مال...  
ذمه او چنان باشد که مقصد من در بیان بوارث و وصیت...  
خدا حکم بنفسم ارش بر خاصه من کوره از حقیقتا صادر شد...  
از جانب خداست و الله علیه و خدا را ناست...  
تجمل نکند و بنوبه کاهان نشان بخواند و در کفر...  
سوا ایشان نباشند و اما نزد عامه از برای آخر...  
مفسود است و ثانی بعد از عدم اولی بکلیت...  
گفته که نزد بعضی مر بکلامه است که مورث...  
کان و جمل بودت فی خالی تکلیف نیست به او...  
من آمد گفتیم و کف المراثی آثار حق حقیقتا...  
کلامه نیستند زیرا که اصل سبب که منی می باشد...  
کلامه مانده است که مشتمل بر حوالی بر سبب...  
منقعه بران در کتب و کتب و کتب و کتب...  
نمود و در عین ذکر و غده نیز باید بر حفاظ...  
کناح و عیال و منته مویش خلد و الله حد ما...  
و من یطیع الله و رسوله و هر که فرمان خدا...  
بحر بی یونسنا که بیوسته میرد من یحییها...  
جاویدان باشند و ان ذلک و این احوال مطیعان...  
تر که چه این احوال مطیعان و دناه است...  
به در جمیع و بعضی و اجتناب من عظم موقع...  
و من یحیی الله و رسوله و هر که فرمان خدا...  
از حلال و حرام با نازل خدا و ان ذلک و این...  
بوی مذهبی است و این را بطلان در این مستحل...  
طول باشد و دام و له و مرا خاصه مستحل...  
است و حیثا که ثواب طبع بر وجهی است...  
واجب است و این را که خلد و این را که خلد...  
ایا استدلال میتوان کرد بر آنکه صاحب...  
متعد از جمیع حلال و الله خلد باشد و در...  
متعد از حد و الله و هر که که با جماع...  
وصلی ای امیر عطف شخص فضل خود و اعفو...  
و فوج فضل جعفر و مستلزم و جویا اخرج...  
بر این پس بر عموم خود مطلق باشد...  
والله و انرا نماند از جهت مشابهت...  
و الله و انرا نماند از جهت مشابهت...











## پشان میراث

६५

مکر و دھوکہ

۱۰۰

پولہ

[illegible]







در نفی

مست

بر این کتاب تألیف شده است بحکم مولی  
بملاک و امین سلیمان جامع جمیع صفات  
و همگی بر این کتاب است و ما معقول  
لهب و تعبیر با تعبیر

ما پدر را پدر و پسر را پسر

انرا بیک

امتیاز نام سالنامه و فخر و وقار و معیوض و متواضع و با نیت و اهل و عیال و اموال و در وقت و در  
و فرزند و اگر از زن بدست آورد و متولد شد و معیوض و متواضع و با نیت و اهل و عیال و اموال و در وقت و در  
از کتابها و بگویند که از این کتاب و فخر و وقار و معیوض و متواضع و با نیت و اهل و عیال و اموال و در وقت و در  
بدان و در کتابها و بگویند که از این کتاب و فخر و وقار و معیوض و متواضع و با نیت و اهل و عیال و اموال و در وقت و در  
میگردند و بنا بر این مصلحت و با نیت و اهل و عیال و اموال و در وقت و در  
چهار تن و از این مصلحت و با نیت و اهل و عیال و اموال و در وقت و در  
فخر و وقار و معیوض و متواضع و با نیت و اهل و عیال و اموال و در وقت و در  
بسیار و عمل معیوض و متواضع و با نیت و اهل و عیال و اموال و در وقت و در  
بکلی و معیوض و متواضع و با نیت و اهل و عیال و اموال و در وقت و در  
اینجا چند حکم است یکی آنکه اگر نکاح حقیقه در عقد باشد و متواضع و با نیت و اهل و عیال و اموال و در وقت و در  
و داخل در این مصلحت و با نیت و اهل و عیال و اموال و در وقت و در  
و همچنین است اگر گویند که مشترک است میان عقد و طلاق و با نیت و اهل و عیال و اموال و در وقت و در  
لفظ بر حقیقه و متواضع و با نیت و اهل و عیال و اموال و در وقت و در  
احکام پس در این حکم و متواضع و با نیت و اهل و عیال و اموال و در وقت و در  
علم است و با نیت و اهل و عیال و اموال و در وقت و در  
با اطمینان و با نیت و اهل و عیال و اموال و در وقت و در  
که مال را در وقت و با نیت و اهل و عیال و اموال و در وقت و در  
خواه آنکه و با نیت و اهل و عیال و اموال و در وقت و در  
بر شما نکاح و با نیت و اهل و عیال و اموال و در وقت و در  
اما آنچه و با نیت و اهل و عیال و اموال و در وقت و در  
از جهت اولاد و با نیت و اهل و عیال و اموال و در وقت و در  
خواهر و با نیت و اهل و عیال و اموال و در وقت و در  
بوده باشد و با نیت و اهل و عیال و اموال و در وقت و در  
صلبی بود و با نیت و اهل و عیال و اموال و در وقت و در  
ثلاثه و با نیت و اهل و عیال و اموال و در وقت و در  
بنیان و با نیت و اهل و عیال و اموال و در وقت و در  
اللائی و با نیت و اهل و عیال و اموال و در وقت و در  
ان شیر و با نیت و اهل و عیال و اموال و در وقت و در  
شما که و با نیت و اهل و عیال و اموال و در وقت و در  
و با نیت و اهل و عیال و اموال و در وقت و در  
مؤله و با نیت و اهل و عیال و اموال و در وقت و در  
اذا و با نیت و اهل و عیال و اموال و در وقت و در  
جمع و با نیت و اهل و عیال و اموال و در وقت و در  
صلی و با نیت و اهل و عیال و اموال و در وقت و در  
و با نیت و اهل و عیال و اموال و در وقت و در  
ایشان و با نیت و اهل و عیال و اموال و در وقت و در  
پس که و با نیت و اهل و عیال و اموال و در وقت و در  
بعد از و با نیت و اهل و عیال و اموال و در وقت و در  
احراز و با نیت و اهل و عیال و اموال و در وقت و در  
بود و با نیت و اهل و عیال و اموال و در وقت و در  
و آن و با نیت و اهل و عیال و اموال و در وقت و در

























سید محمد علی

بعضی کہیں

قلبہ اموال  
بایات

و لکن تابع و الحاح و اهل  
او باشد و ناستند  
تفریق یکدیگر میان  
روح و جسم و روح و  
و الحاح است که هر یک  
از محبت است که هر

[illegible]























































































































[illegible]























آن دو خانه آمد و گفت قوم آمده اند تا را بکشند خفعا عیسی باستان بر و شب عیسی را بران خواری منافی گفتند و بگوشتند و در عیسی  
 او زده که طبری گفته که قول و هبای قوی است بر آنکه اگر القای منبر بر یک از آنها می شود عیسی را می بیند ند که باستان می رود و بر تپه چشویی بر ایشان  
 مشتمل می شد بلکه چون القای شنبه بر وجه ایشان واقع شد و همه را بر صورت عیسی پدید و یکی از ایشان را بکشند بر ایشان شمشیر شد ابو علی جانی گفته  
 که رؤسای یهود که کشند و بر او کردند و هبای کس را نمک ننداردند که بنزدیک او و دو نفر از آن تعبیر چله آن کردند محله عیسی گفتند خدایت عیسی  
 و اکسبم و بجهت این عوام را تو هم آن شد که عیسی را کشند از یهودی بود که در خانه که عیسی بود او را می افتاد و دانستند که آن را باستان بر تپه شمشیر که  
 این سبب اسلام می شود به شوق بجهت این آن تلبیس کردند و صاحب انوار بعد از نقل فاول آمدن کور گفته که رقع عیسی القای شنبه و یهودی و اشغال  
 از جواب است که مستعد نیست در غزوه و خفعا لزم بود که است با منجه و اول ایشان را سیران که آنجور که ایشان است بر خدا و قصد قتل نبی بود که  
 مؤید بود و عیسی را ظاهر و توبیخ حقا ایشان را بجهت همین است به بجهت قول ایشان که مذکور شد از حسب جسدان ایشان و قول شنبه کشند است بحاجت  
 و کانه چل و لکن و قیلم الشبه بر عیسی و المقول و با آنکه مستند باشد با حرم کور بنا بر قول کبیر که گفته کسی را بکشند بنزدیک او را از انوار نقل از  
 کردند و آن مردمان شیاع شد و با مسند باشد به منقول سایر اقوال دیگر که ذکر شد از منقول دهنه ایشان **و ان الذین اختلفوا**  
 و بعد شنبه که فاکه اختلاف کردند **فیه** در شان عیسی با بنو حیره که نفی از یهود گفتند که آن کاذب بود و بجهت این او را بگوشتند و جمعی دیگر تردید  
 کردند که وی از ایشان کشند که آن کان هذا عیسی با بنو حیرا اگر این عیسی است بنو حیرا که است و بعضی دیگر گفتند که الحیره و بعضی دیگر بدین حد  
 روی و روی عیسی است بدین حد بنو حیرا و جمعی دیگر از یهود گفتند که من مع من ان الله یرضی الی السماء رفع الی السماء هر که از دشمنان باشد که  
 مرا باستان خواهد بر دیر او باستان رفته و قوی دیگر کشند که صلیب لئاسوس و صلیب لئاسوس که باطلست بر دار کردند و لاهوت که حق است بر آسمان  
 و اینجای که کرده کشند که اوله است ی ان توان کشند و بعضی گفتند پس خرد است که بر و راه بنیاد اینجای که مختلفه الا قوال **فیه** شکی نیست هر چند  
 کان و مرد و بود و در و قوال خود و یهود دانستند که صورت خال بر چه متوال تحقیق با فخر و شک اینجای که اطلاق از بر چینی می کشند که احد طرفین  
 مزج باشد اطلاق بر مطلق در دو یا چند مقابل است نه می کشند و لکن آنکه **فیه** بقوله ما طهرتم پسست منجه و از عیسی و نقل از من **فیه**  
 و استی الا اتباع الطین لکن پیروی کردند که از بعضی بر طبق نظر و کان چیری می کشند بر شمشیر علم و بعضی در انوار گفته این استیای منقطع است  
 ای و کهم بتبعون الطین و بنا بر است که شک معترف باشد بجهت علم و معترف بود با عقایدی که نفس بان الطینان و سکون پیدا کند خواه بر سبیل خیم  
 یا طن را بر استیای منقطع باشد و ما **فیه** و نکشد عیسی را کشند و بعضی گفتند که دعوی می کردند که انا فلاننا المتبع و می توان از  
 که نصب یقینا بر خال باشد ای منبقتین یعنی نکشد و از ادعا لکنکه منبقتین بوده باشند بر آنکه مقول است کوئید معنی است که معارض علم  
 یعنی یهودان دانستند من یقولم قللت البشی علما اذا تنال عک فیه معنی در علم او مباه و جد و جهد نکردند تا حقیقه حال او را ایشان ظاهر  
 او در و اول اصح و اشهر است البیوس با قاپه بر بجهت انکار نقل او و ایشان فر و از کلام ایشان اضراب کرده می گوید **فیه** نه چنان است که او را کشند  
 باشند بلکه **فیه** خدا بر او است و از جانب خود یعنی بجهت کبیر یا حکم نباشد مکر خدا بر او یا او را محفل که اتمه او رساند که آن اسما است  
 ارجاع ضمیر بوجه عابنه فیه منبقت عیسی را و مزیه نشین بر فصل از آن و از اهل که در سوال عیسی است مدکور شد و **و کان الله عز و جل**  
 هست خدا را لیه و اینجور خواهد که دفع عیسی و انتقام او از یهود حکما حکم کنند بلغنه یهود با ند بر کشند بجهت در مهم عیسی از حضرت رسالت مرسو  
 که فرمود و شب عیسی را در آستان چهارم دیدم بعد از آن و سبحان خیر می دهم بدانکه بجهت کبیر و بر سبب نباشد مکر که پیش از موت عیسی  
 ضربت سبانه ضامت یا شد ایمان از دهنه می دهم بدانکه **و ان من اهل الکتاب الذین اذینت اهل الکتاب یک الا کبیر** می ترسید مگر آنکه ایمان را و بعضی  
 یعنی ضد حق کند با آنکه او بنده و فرستاده خدا است قبل موت پیش از او که بعد از نزول او باشد از آسمان بر زمین و کوبند ضمیر را از ارجاع با حد  
 است یعنی هیچ کس نباشد از اهل کتاب مگر او که ضد حق نبوده عیسی کند پیش از آنکه بنزد او و در وقت هلول روح بود ایمان را و نفع ندهد چنانکه  
 در کتب و در هر علامه عابنه خواهد باشد که زمان سقوط تکلیف است و لهذا این ایمان با س کوئید و بنابر کلام و عیسی است مرایشان از و خیر نبوی  
 مخالطه ایشان با ایمان قبل از آنکه مضطر و ملجاء شوند و ایمان او زدن ایشان نفع با ایشان ندهد و قول اول اصح و اشهر است در و آنه هیچ منبقره  
 از موافق و مخالف است که عیسی و فیه که از آسمان فرود آید و داخل را بکشند اهل کتاب بدو ایمان را نداده اند که او پیغمبر بود پس ملکی  
 از میان مردم بر افتاد و غیر از ملة اسلام دیگر نماند و عیسی حکم متعصدا که ابی سنده پیغمبرها کند و چهل سال در زمین ماند آنکه منونی شود و اهل  
 ایمان بر نماز گذارند و در زمان او امنه بر وجهی باشد که شرب و بلایک و کوا و کرک با هم چرا کنند و صبیان با حیا بازی کنند و هیچ چیزی از حیوانی را  
 صورت نماند و از دهنه هر که روا باشد که پیغمبر فرمود که این بنابر اوزان یکدیگر ندانند از انوار مختلفه بکشد اولی عیسی خیر می دهم که محمد زبرا  
 که میان من و او هیچ پیغمبر نبود و نیز بکشد که از آسمان فرود آید و بنابر همان حکم کند بعد از او را و این عیسی را این علامه بشناسند که مرگ نام  
 الحلقه باشد سرخ و سفید و مکرر و کدشته پیدا ری که ابی از روی و عیسی صلیب باشد و عیسی را بکشند و خیر و کد از دهنه و مال شناسند و با  
 کافران بر اسلام قتل کند تا حقیقتا در و زکارا و همه ملتها را بر اندازد مکر دین اسلام و خیر خدا بر سبب میکند و در و زکارا و مسیح صلا که دجا  
 است هلاک کند و از غایب امنه در آن زمان شرب و شرب در چاه باشد و بلایک با کوا و کرک با کوا سفند و کواگان با ما و بازی کند و هیچ یکدیگر را مضطر  
 نرساند آنکه چهل سال در زمین می کشند و خیر و فاکند ملتها را بر نماز گذارند و در و زکارا و حقا از بر خیزاده است و کتاب خود حقیقتا و

باعث

البته

انکس

و بنشین









از نظر بعضی علم ایشان محیط است بر حق و نبوة حضرت رساله مدون احیای ایشان بنظری و مایل دران و این نوع علم از خواص ملک است و ایشان را  
 نبوت بشارت شده با مثال این علم مرکب سلبه و مرکب نظری از این متکرران ایشان مبنی بر حق و فکر صواب غلافی شده نبوة نبوت و کواهی  
 از اندیشه ایشان که ملائکه غار فدا بگویند و کواهی میندهند بران و چون بجهت فرط عناد و انکار درین باب نظر نکردند لاجرم بران ماندند و کفر با الله  
 مشحون شد و کافیه شد کواهی با نام مبین و صحنه نبوة توپش و نبوت مسغنی است از استنادهای غیر بنیاد که تو مولود و عکس نشوی زانکه اصل  
 کتاب بجهت فرط عناد گویند که ما انزل الله علی نبیین من بعد موسی و درین سلبه حضرت رساله است بر تکذیب مکذبان و ویدانکه حضرتعالی و دران  
 مجید هفت چیز کواهی داده او که بر خدا نبی خود که شهد الله لا اله الا هو و دیگر نبوة حضرت خاتم الانبیاء که و کفر با الله شهید احمد  
 الله سیم بر احوال بنیدگان که والله شهید علی باطلون چنانکه شهادت او بر همه اشیا که اولم یکفیران علی کل شیء یحیی بر کذب منافقان  
 که والله شهدان المناظین که از نبوت شکر بر شریعت مصطفی که قال الله شهید منی و معکم هفت بر حق قرآن که و لیکن الله بینهم انزل الیک  
 بعد از ان در عهد مباحل کفر و عناد و عناد منفرات که ان الذین کفروا یستحقون ان ینزل علیهم صاعقه من السماء و یذروا و باذ  
 راستند مرمان را عن سبیل الله از انکه خدا بیکان لغت محمد و تعبیران کشند بر محمد ان عجلست که منافقت صفت او دارد و کتب خود خوا را بر  
 و اینان هفت و شکل موعود نمادند و هنوز وقتان نرسیده که مرغان رغبته بگویند از ایمان آوردن باو **فَلَمْ يَضِلُّ صَاحِبُهَا** هر اینان کرده  
 که او شدند که هر نهانه رسیده زبر که ضلال و ضلال را هم جمع کرده اند و با بجهت انکه ضل اغترقت و ضلال و ان بعد از انقلاص ضلاله از ان **لَا يَدْرِي**  
**كَفَرًا** بدست که انانکه پوشیده اند حق و **و ظلموا** و ستم کردند بر محمد با انکار نبوة او و با مرغان منیع ایشان از راه حق با علم ازین مؤید باشند که  
 کفار مخاطب اند بجهت اصول و فروع در هر سلا مرجه بر اینکار گشته اند که جامع کفر و ظلم اند بر ایشان واجب باشد که سلب کفر کنند از خود با عنفا که در  
 با صواب اسلام و سلب ظلم کنند از خود با ر کتاب بخودن بفرع اسلام و چون چنین نکردند **لَمْ يَكُنِ اللَّهُ يَخْذَلُ الْبَغِيفَةَ** که بیامرند و ان  
**وَلَا يَهْدِيهِمْ طَرِيقًا** و نه انکه راه نماید ایشان را راه و انشأ **الْأَطْرَافُ جَهَنَّمَ** لیکن راه نماید ایشان را راه و دروغ **خَالِدِينَ فِيهَا**  
**أَبَدًا** در خالیکه جا و بدان باشند در دروغ و هتسب ساکنان و این بجهت جرایان حکم صابا الهیست و وعده محتوم او بر انکه هر که در کفر میسر در دروغ  
 محلد باشد و خالیدین خال مقدره است **و كان ذلك** و هتسب از حکم دخول و خلود ایشان در دروغ **عَلَى اللَّهِ يَسِيرُ** حضرتعالی اسان که  
 مستصعب مستعظم نیست بر ویدانکه و حق انصاف این سداب با ان سابقه انصاف بقبض است بقبض بر حقه منافق در هر که منافق از مشفق شهادت حق  
 ثانی است نبوة سید انبیا بجهت سلبه و از انکه بجا و از انکه با ان منضم میسر کفایت از انکه ایشان از شد و بعد از انکه بر حق نبوة رساله و وعده  
 که متکرر است خطاب منفرات بجهت منفرات بدعوی ارام حذر و وعده با جاده و وعده بر تان بقوله **يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِيَّايَ فَادْعُوا** که رسول الله  
 که اعدای ایشان رساله که محمد است **بِالْحَقِّ** در خالیکه ملتزم است بر حق درشت که ان کلمه شهادت است باقران بجهت کفر برای نماز که به واد  
 حکف من فرشت که مراد بحق و لایه امیر المؤمنین است یعنی بر ویدان پیغمبری بیما اند که ملتزم است بر لایه امیر المؤمنین **مِنْ رَبِّكُمْ** و دیگر در دکان  
**فَافْتُوا** این بگویند با و **خَيْرُ الْكُفَرِ** که گویند که بهتر است مشرکان از این صنف مفلوک مطلق و قسایان با خیر انکه چنانکه با این مرتج شده با صفا  
 مفعول به محذوف و قسایان شواجر انکه ما انتم علیه یعنی بیایید بر منی که بهتر است مشرکان را از اینجهت برانهند و گویند که بهتر است که بکلی انیمان خیر انکم  
 یعنی ایمان از بدکاران ایمان بهتر است و انرا و بصیرت با مع این کرده اند زبر که کار با اسم محمد و فتنه باشد مکر و خاشاک ضرورت با مندر و غیر مودی بخدا  
 شرط جو است که خلاف مهم نبوت و ان **تَكْفُرُوا** و اگر کافر شوید نبوة با و ان با و لا به **فَإِنَّ لِلَّهِ يَسِيرُ** بد دست که مرغان بر است **مَّا السَّمُوتِ**  
**وَالْأَرْضِ** اینجهت در اسماها و زمین است مراد است که اگر کافر گردیدید بر حق نبوت است از شما منصرف نبوت و دیگر شما هیچانکه منفع نمیشود ایمان  
 چه ضرورتی بنما عابد میشود و بر غنای خود نبی فرشته بقوله **فَإِنَّ لِلَّهِ يَسِيرُ** مافی السموات و الارض و این اعم از هر چیزی است که ایمان و ذین شمس دران  
 و مرکیدان و هرگاه که از هر چیزی مستغنی باشد بر لا بد غنی خواهد بود و از کفر تا که سوا از این ضامل است **و كان الله علیما و منیخا**  
 و انما باحوال شما حکما صواب کار در هر چه تدبیر کند با حکم کند و ویدان ایمان بعد از ان عود کلام میکند با حجاج اهل کاب بقوله **يَا أَهْلَ الْكِتَابِ**  
**إِيَّاهُ وَنَصَارَى** لا تغلوا فی دینکم غلو میکنند در دین خود و بجهت متکبرید و طلب کوهش بر منی باشد تا حدی که او را ابل لفاعل میکوشید و مرغان  
 را میکوشید که در خانه شایع علیه عا فتوید و وجهیکه او را الله گویند و با الله و با تالش تله و خال انکه سنجانه متر است از دند و فرزند و انبار  
**وَلَا تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ دِینًا** که ام گویند بر خدا **الْحَقُّ** مکرر باشد و راست باشد و ان اینست که عیسای و عزیسیر و بنسند بلکه بنیدگان  
 او بند و مرغان دکان او در نفسی خطاب مخصوص است بضای حیه این واقع است بضای بقوله **إِنَّمَا اسْمُ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ** این نبوت که صبیح که عیسی  
 است **وَسُئِلَ اللَّهُ** در رساله خداست و کلمه او سنجانه وجه بنیاد و بکله و صبیح در سوا انحرال کد سیر و گویند مراد بکله بشمارش مرغان در  
 و ندی و بی مساس احد القیامها رسا بیدان کلمه اخلا **إِلَى مَرْبِّهِ** حکم بر پیغمبری را در و خلق فرشتگان از ایشان را با و رساند و احیانیکه  
 مراد کلمه عیسی است و روح مینماید و دیگر انکه عیسی روحی است خدا رسد و انصاف او اسطه اسباب و گویند بنیاد و روح جبهه است که احیای اموات میگرد  
 نا احیای فلون با عنفا و صبح و در جمع گفته که در شمس عیسی روح چند وجه است یکی انکه خلوت و از نفخ حشر بل بوده و در ذرع مرغان با جرم جفای حخته  
 است که مکرر و مخلوق کتبید و ن واسطه چیزی و با اصافه او بیدار و قدس خود بجهت نفخ اوست کافال انصاف و نا اجری و و صمد نفع روح در کلام  
 شایع است و دیگر انکه مراد ما دانست که احیای مرغان مکرر و در مرغانی انکه زنده میشود با روح پس مراد روحی است که با و بر و احیانیکه

و این بجهت جرایان حکم صابا الهیست و وعده محتوم او بر انکه هر که در کفر میسر در دروغ

بجهت

و این بجهت جرایان حکم صابا الهیست و وعده محتوم او بر انکه هر که در کفر میسر در دروغ

مجلس علمیه عالی









بامعاقب

افترض ان ناللفظ قبل از قبض و غیران مستحق عقدی که لازم است و او چند چیز واجب است اول آنکه ایجاب قبول از لفظی باشد  
مقدم بر هر چه واقع شود در حال اختیار سبب آنکه بینه فاضی باشد چنانچه در مورد قبول و مطالبه بینه از بنا بعد از آنکه بینه در  
دفعه واجب است بر قول اولی بینه بینه از پس بینه نیست اگر معلوم باشد در عقد جایز میگوید که نام از این واجب نیست بلکه کما فی است لفظ  
که مال باشد بر مقصود یا بر غیر ششم واجب است در عقد صد و دان مالک یا از کسی که در حکم مالک باشد چنانچه در باب اول و کمال باو  
یا خا که مال این او یا ناظر وقت یا ملکی فله هرگاه که خوف فوت لفظی باشد و خا که متعدد بر باشد و در بعضی در بعضی  
مؤمنین و مال لفظی نزد تعدد در حقتم واجب است در عقد استمال از بر مقتضای آن پس اگر در آن شرط غیر مقتضای آن کند عقد  
باطل باشد خواه در چیزی باشد که در کن باشد یا غیر کن و آنچه مشتمل بر غیر یا حرام باشد نیز چنین است و اگر چنین باشد جایز  
است و حکم عقد صحیح ترتیب اثر و توابع است بر آن و حکم غیر صحیح عدم ترتیب اثر و توابع است و شرطی که لازم الیها است نیز شرط است که  
میان ایجاب قبول باشد که اگر مقدم یا مؤخر باشد اثری نخواهد داشت ششم هرگاه عقدی معنی اعم فرک بر پس بر صلا  
استدلال را در مورد قبول بقاء ندر و عهد و بینه که عقدان با حق سبحانه و تعالی است و نیز و با آنکه عقدان با غیر او سبحانه و تعالی نام که  
خالف شرع نباشد مثل نذر و عداوات و سکنی و خار و غیر آن از احکام و ایضا تا تانهای کلامه و در جمیع موارد که معنی آن را در این  
عقود قبول است بکی آنکه مراد بان هرودی است که اصل جا صلیت معاهده میکرده اند بر ضرب و مواز و مظاهر بر هر که در  
صد ظلم کردن باشد بر ایشان و این در معنی خلاف است و این را بر عباس و جاهد و بیع و این است و ضحاک و قتاده و سدی و صفی  
است و در ستم آنکه مراد هرودی است که حق سبحانه و تعالی اخذ کرده از عباد خود با میان و طاعت در آنچه حلال یا حرام کرده است و است  
و از آن عاقلان بر این قول دلالت کرده اند و در روایت دیگر از او نقل کرده اند که هر چه هر چیزی است که حق سبحانه و تعالی حلال کرده باشد  
یا حرام ساختن و آنچه برهن کرده و عده و معتن گرفته اند و در آن و معنی است که نکات احکام الهی میکنند و از آن در سکنی و در مورد  
این است قوله تعالی و الذین یفوضون عهدنا من بعدنا و یقطعون ما امرنا به ان یوصل و یفقدون فی الارض و انزلناهم من السماء  
و لم یسوء الدار سبما آنکه مراد بان هرودی است که مراد بان یکد که از انفاقد میباشند و عقدا ان میکنند بر نفس خود چنانچه عقدا میان و عقد  
نکاح و عقد عهده و عقد بیع و عقد حلف و این را از این باین سلم و ثابت است چنانچه نام آنکه امر است از حق سبحانه و تعالی با اصل  
کتاب و بوفای کردن با آنچه اخذ میباشند گرفته از ایشان که از عمل کرده اند یا نباشند با آنچه در مورد و آنچه است و در تصدیق نبی فاضلی الله علیه  
و آله وسلم و آنچه از حق تعالی آورده و این قول از جرج است و ابوصالح و قول قوی از این قول قول ابن عباس رضی الله عنه است  
که مراد بان هرودی است که ایجاب از مراده بر بندگانی در حلال و حرام و فرائض و حدود و اوقوال و دیگر در این قول داخل است غیر  
واجب است و فایده جمیع آن که با آنچه عقد باشد در معاونه و نرازم و امر و بیع چیز از محظورات و خلاف و بعد از ذکر خال و امر هر چه  
تقصید ان میکنند و می نمایند **احکام حلال** که مراد از این است که حلال است بر شما بر همه شما شده است و این **الانعام** چهار پانان  
بسته زبانی که از زواج ثمانیله نداشتند و کما و و بر و غیش و و اما و کفر که همه بر شماست که بشنید و نباشد و گویند مراد حیوانات  
ذات اربعه و اضافی با انعام برای نباشد که قولك ثوب بن معنله البیهتمه مراد انعام و ان از زواج ثمانیله نداشتند و آنچه ملحق است با از  
لبی و بقر و خشت و خا و وحش است و مانند آن از خا و وحشی که مانند انعام اند و از حرا و عدم انتان و اضافی با انعام با اعتبار از این  
شبه است و نیز جمعی دیگر مراد از این است که از بطون انعام پیرون آیند یعنی اگر مراد از این یکشند و بچه و دوشکم و تمام خلقت باشد  
و موی بر آورده و روح در آمده کشتن مراد و کشتن او بود و حلال بود و اگر تمام خلقت نباشد بیع و جبه حلال نباشد و این  
قول ابن عباس رضی الله عنه است و این عمر و حبه الله علیه و مروی از ابی جعفر صلوات الله و سلامه علیه و ابی عبد الله صلوات  
الله علیه و آله و علی علیه السلام بر عموم و قوله **الا ما یستل علیکم** استثناء است از بیعت یعنی همه حیوانات غیر  
صاحب ناب حلال است مگر حرام کرده شده آنچه خوانده خوانده شد بر شما هم در این سوره و هو قوله حرمت علیکم المیتة و  
الدم و لحم الخنزیر الی اخر الا بقره و قوله **عشر علی الصید** خالص است از ضمیر لکم یعنی حلال کرده شده است برای شما  
همیشه انعام در خالقی که حلال دانسته نباشد صید صید از صید احتمالی صید و مفعول هر دو ذارد و نیز و اخفش انصاف  
ان با و فوا است باینکه حال نباشد از او ضمیر یعنی همه حیوانات غیر صاحب ناب حلال است مگر حرام کرده شده آنچه خوانده خوانده  
شد بر شما هم در این سوره و هو قوله حرمت علیکم المیتة و الدم و لحم الخنزیر الی اخر الا بقره و قوله **عشر علی الصید** خالص است از ضمیر لکم یعنی حلال  
کرده شده است برای شما همیشه انعام در خالقی که حلال دانسته نباشد صید صید از صید احتمالی صید و مفعول هر دو ذارد و نیز و  
انصاف بان با و فوا است باینکه حال نباشد از او ضمیر یعنی فاکند بگوید در خالقی که حلال نباشد و حلال آنکه اول و اول  
است و قوله **وا نتم حرم** خالص است از ضمیر مستکن در علی و حرم جمیع حرام است معنی محرم یعنی حلال دانسته از نباشد  
و حال آنکه شما محرم نباشید بیع یا غیر مراد از آن است که همه انعام بر شما حلال است مگر آنچه وحشی باشد و ان را صید کنید که در حال حرام  
بر شما حرام است و این جمله اسمیه و دلالتی که اهرام گرفته نباشد بیع یا غیر **ان الله** بدست است که حق سبحانه و تعالی میگوید





کتابخانه مجلس شورای اسلامی

حکم میکنند بدخلال و حرام **سایر** را که خواهد از تحلیل و تحریر و حکمت و تقاضای از کند که مصلحت پیدا کند باشد از حضرت  
امیر المؤمنین صلوات الله علیه و آله است که خطم بر هشت گندی که نام او شریح بن ضعیف بود و سفاقت و جهالت و بی  
باکی و ناپاکی و عرب شمر و تمام داشت بخداست حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم آمد و گفت یا محمد ائت ذابح چیز دعوت میکنی  
حضرت و سالت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود بایست که خدای ذابحی باشد و من سرسالت قصد بق کنند و برافامند و اذای نکو  
مواظبت **حکم** علیه و آله علیه گفت که اگر چه فرمودی مستحسن و بنکوانت اما منرا امانا باشند که کارها بمشاورش باشد قطع  
و سائیم بر و این سخنان را ایشان در میان تمام اگر پذیر بود بر تو را قبول تمام و حضرت پیش از آمدن او فرموده بود که اگر مرد  
کسی از پیغمبر خواهد آمد که بر زبان شیطانی سخن گوید که فریاد و قهقهه بر زبان آورد و در کتف او بقی است که فرمود بدخلال علیکم الهوم من  
بتکلم بلسان الشیطان یعنی مردی را که از شیطانی سخن گوید و هو قوله رب انظر لی یوم یبعثون پس  
خطم با قدم قبول ایمان از حضرت رسول صلی الله علیه و آله پذیرفت و شتران صدقه و آنچه یافت از مواسی مدینه عادت کرد و در سال  
دیکر که حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم بعثت قضا تو جبهه فرموده بود ند چون بتبعیم رسیدند و از نلبیه خارج میامدند  
چون خطم گندی را دیدند که شتران بغاوت برده و ابقلا دهها اناسه برشم هدی و کعبه میخواستند که جمعی را بر سر او فرستند  
و شتران را از او بشانند و برافا شهر و اصح صحابه خواستند که دست قهرمز را و دراز کنند و بران بکشند و ان شتران را سلب مواش  
و دخت و سزاغای و کفر می کنند حضرت فرمود که او حرام گرفته و هدی را بقبله گرفته این عمل از شما لا بق نباشد که در حرم و نا  
حرام متعرض او شوند و اقتر نزاع و جدال استغل سازید ایشان گفتند یا رسول الله ما در جاهلیت این عمل بسیار میکردیم و در این  
نابیمنا لغیر کردیم و نایامد که یا انھیما **الدین اموا** ای گروه مؤمنان **لا تحلوا** احلال هذابد و غرمت مشکند  
**بشعائر الله** مناسک حج خدای را و ان حج شعیر است که اسم از چیزی است که اشتنا کرد یعنی شغاد سازند و شمشیر  
انحال حج بان حجه است که از علامات حج و اعلام شنا است و نیزه یعنی نردبان از دین اسلام است لقوله تبارک و تعالی و من  
تعظم شعائر الله ای دین و کوبند شراب و سبخانه و تعالی است و معالحدود او که برای عباد عدد و سناخته **ولا الشیر**  
**الحرام** و حلال میکنند ماه حرام را و ابقال و سب و زوا و اشهر هر ماه رجباست و ذوالحجه و ذوالقعدة و محرم و **لا**  
**الهدی** و در این چیزی را که اهدای از باشد بخانه کعبه و شتر و گاو و کوسفند و ان جمع هدی است چون جدی که جمع  
هدیه است **ولا القلائد** و نه خداوندان قلا دهها از هدی قلا ده چتری است که در گمرن چهارپایان می کنند از  
پوست و دهنهای حرم یا غیران تا معلوم شود که هدی است و کبی بقرض بان زن ساند و عطفان بر هدی با آنکه هدی  
شامل این است بجهت اخضا ص است چیز از شرف هدی است و میتوان بود که مراد نفس قلاید باشد بدو ن مقدس و مضط  
که ان ذوات القلاید است یعنی بقرض بقلاید مرسانند و بنا بر این عرض منی است از احلال ان بجهت مبالغه و دهنی از عرض  
نهیدی و نظیر این است قوله تعالی و لا یسد بن ذنبه من و نیز بعضی مراد ان است که در جاهلیت یکد کرا عارت کردندی و بجهت  
از چون شخصی روی بخانه کعبه نهادی بجهت اذای مناسک حج و عمره یا دره چوب سمره و در کردن افکندی تا علامت باشد بر آنکه  
او بجهت مرود و کبی او را بقرض مرسانند و چون باز کشی قلا ده از موی و در کردن خود کردی تا از افکندی که از حج میاید و بجهت از چون  
شخصی روی بخانه کعبه نهادی بجهت اذای مناسک حج و عمره یا دره چوب سمره و در کردن افکندی تا علامت باشد بر آنکه او بجهت مرود و  
کبی او را بقرض مرسانند و چون باز کشی قلا ده از موی و در کردن خود کردی تا از افکندی که از حج میاید و بجهت از چون  
رسانندندی و حق بخانه و تعالی از این خبر میدهد که حلال است بر شما که قتل سبی کنید که با او قلاید باشد که علامت  
حج او است **ولا امین البیت الحرام** و نه قاصدان خانه محرم را که غایم زیارت او باشند **یدب خون**  
می طلبند این قاصدان هم **فضلا من ربکم** افزون از خود اگر مؤمنانند زیاده ثواب جویند از پروردگار  
خود یا دوزی سبب تجارت و اگر کار کنند نمطلبند مگر دوزی **و رضوا** و میطلبند بجهت اعتقاد خوشنودی خدای را و  
اثابه و سبخانه ایشان را اگر مؤمنانند و کارن طلبان میکنند بکار نا طلع و طلوع عیش خود می کنند و در طلبان او سرده که  
مراد بر صنوان حج است و ان جمله فعلیه در موضع حال است از صبر میکنند و امین و میتوانند بود که صفت امین باشد زیرا که امین  
فاعل که موصوف باشد عمل نمکند بر مذاهب بخانه و از این بر دزدی الله صغیره فعل است که این بر دزدی و فریغ که نازل شد  
دفعی که بعضی از اهل شرقت بخانه کعبه کرده بودند و بعد از اهلان بنوه مسلم از آن کشند یا رسول الله بکار تا فایع اهل شرقت بشوم حق تعالی  
و از ان منی فرمود **واذا احلکم** و چون از احرام بپزنا بپد حلال شوند **فاصطادوا** و این کار کنند که خواهند این از دست و اصطفا  
بعد از ازال احرام و لازم میباشد از اذاعا بخانه آنکه امر بعد از خطبه لالت بر با حاکم کند مطلقا و بسته که در دفع مکه و موی نایم  
کشند و عرفان که حلیف ابو صفیاء و ان حضرت رسول کردند و مؤلفه الله علی من قبل که بخل الحاهلیه یعنی خدا نایم را نکر و بیکجا هلیه  
کسی را بکشد حق فرمود که **ولا یجیرکم** و نباید که بران نداد شما از **شنان قوم** که می ترسند بعضی عداة ایشان را و بپزنا

با صحابه

کرده

عدولت









راوم  
ودر ساجی او مرده  
نوانکبر و در اس

سرود پیش افکندهم

وہابیہ کے خلاف تحریک

**وصفہ**

الحمد لله رب العالمين  
والصلاة والسلام على  
سيدنا محمد وآله الطيبين  
الطاهرين

نکات

وہی ہوتا ہے

4









[illegible]

ماضی و الحاضر و مستقبل  
مجلس شورای اسلامی  
کتابخانه و اسناد

علاء الدین علی بن ابی طالب





اصحاب

بنا بر این شرح از قبیل اینست که با جمیع اینها که در این باب است باید که بداند این در این باب است  
اول اینست که بعد از آنکه از اینها که در این باب است باید که بداند این در این باب است  
از اینها که در این باب است باید که بداند این در این باب است  
کتابی که در این باب است باید که بداند این در این باب است  
کفایت که در این باب است باید که بداند این در این باب است  
صلوات الله علیه و قد سئل عن رجل قال ما یجوز له ان یشرب من ماء زمزمه و قد سئل عن رجل قال ما یجوز له ان یشرب من ماء زمزمه  
فرج و قد سئل عن رجل قال ما یجوز له ان یشرب من ماء زمزمه و قد سئل عن رجل قال ما یجوز له ان یشرب من ماء زمزمه  
او علی سبیل المثال ما یجوز له ان یشرب من ماء زمزمه و قد سئل عن رجل قال ما یجوز له ان یشرب من ماء زمزمه  
بما یجوز له ان یشرب من ماء زمزمه و قد سئل عن رجل قال ما یجوز له ان یشرب من ماء زمزمه  
صحبته ای شایسته که در این باب است باید که بداند این در این باب است  
است این در این باب است باید که بداند این در این باب است  
است این در این باب است باید که بداند این در این باب است  
که با اینها که در این باب است باید که بداند این در این باب است  
نه با اینها که در این باب است باید که بداند این در این باب است  
کند و لیکن اینها که در این باب است باید که بداند این در این باب است  
و موضوعی که در این باب است باید که بداند این در این باب است  
زیرا که اینها که در این باب است باید که بداند این در این باب است  
اینان که در این باب است باید که بداند این در این باب است  
ظکر که در این باب است باید که بداند این در این باب است  
و خودی که در این باب است باید که بداند این در این باب است  
باینها که در این باب است باید که بداند این در این باب است  
منافع که در این باب است باید که بداند این در این باب است  
قلبت که در این باب است باید که بداند این در این باب است  
مرا که در این باب است باید که بداند این در این باب است  
سخر اینها که در این باب است باید که بداند این در این باب است  
شمار اینها که در این باب است باید که بداند این در این باب است  
کلاست که در این باب است باید که بداند این در این باب است  
او استقامت که در این باب است باید که بداند این در این باب است  
چون بر اینها که در این باب است باید که بداند این در این باب است  
استقامت که در این باب است باید که بداند این در این باب است  
گاه که در این باب است باید که بداند این در این باب است  
اشن بر اینها که در این باب است باید که بداند این در این باب است  
امیر المؤمنین صلوات الله علیه که در این باب است باید که بداند این در این باب است  
و حال آنکه در این باب است باید که بداند این در این باب است  
اینان که در این باب است باید که بداند این در این باب است  
بر او را که در این باب است باید که بداند این در این باب است  
او بدیعت که در این باب است باید که بداند این در این باب است  
تمام که در این باب است باید که بداند این در این باب است  
محرک که در این باب است باید که بداند این در این باب است  
که از اعظم اینها که در این باب است باید که بداند این در این باب است  
و احکام و مسائل که در این باب است باید که بداند این در این باب است

ان یجعل

و کفایت

بسم الله الرحمن الرحیم  
الحمد لله رب العالمین  
والصلاة والسلام على سيدنا محمد وآله الطيبين الطاهرين  
الذين هم خلائق الله الطيبين الطاهرين

عضوم

بسم الله الرحمن الرحیم  
الحمد لله رب العالمین  
والصلاة والسلام على سيدنا محمد وآله الطيبين الطاهرين  
الذين هم خلائق الله الطيبين الطاهرين







































ظاہر ہے کہ

قبول است

فہرست

مقدمہ

تجربہ

اندر

۲۵

حسنین

[illegible]





ن





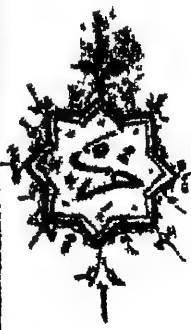


[illegible]

مفت

七

وحوارڈ





ولھذا جائز نیست کہ معروف و بالغ سوسو

[illegible]

کافہ نصاب

قرارداد:

[illegible]

























































اور نام

وہو! اے شیخنا مسلمانو!

وہابی

وَعَلَىٰ

۱۵











وخطای را نیست و اصل  
ما را است که روزی داد  
از تو مگر روزی  
کهاره باشد بجهت

وَجَوَارِحُ

ضایع  
بوشام





[illegible]

میرزا محمد علی



















جوهید

و اما اگر صادق بود و دعای امان بر زبان نهد سواها می کند قالوا گفتند از روی حدیث و تفسیر بیان این سخن ایشان شد باین سوالها که مباد  
 لذت کامل او شک ندر بر و لیکن نریزد آن تا کل مگویم بخوبی طعای لایحه ها از آن مایه و با کل بعضی از آن متمنع شویم و نظم  
 فلو یما و ایدم کبر طعای و بعضی بر یقین به غیر از این ماضی علم عبادی با دانش و استدلال کمال قدر او یعنی شاهد ما باشد لا هیچ شود  
 و تعلم ان قد صدقنا و بدانیم که نودست کفنی با خدا و آنکه هر چه از خدا در خواهد بشما او را می داند و با آنکه در دعوت نبوت صادق  
 و اکنون علیه ها و یا شیم بران من الشاهدین از کوهان یعنی قبی که از ما کوهایی بلند ما کوهایی بران باین وجه که از شاهدان عین ما  
 نماند سماع خبر از بعضی بر یقین که چون حواریان طلبانند که در عیسی علیه السلام فرمود که سی روز مرده دارد و بعد از آن از خدا بطلید  
 پس حواریان سی روز مرده داشتند پس گفتند یا عیسی ما بر هر که این کار می کردیم ما را طعای می دادی و این خدا می دانی و خواه که ما را طعای داد  
 سلمان غل می کند که عیسی هرگز هیچ مساوی اشتباحت نکرد و بدین بابا و نزد و بی غله و کس از خوان نراند و از بومهای که به بلخی نکرد  
 و هرگز نریزد و چو حواریان سوال پدید کردند شمشیر و پوشید و مری توجه بعباده عا کرد کمال احسن که قال عیسی بن حننیم گفت عیسی  
 منم بعد از آن در دقتی الی اللهم آی خدایان این کلام بر سر کوه راست بود جای عطا دی گفتند که حقیقتا نام از ناچای الی و لام اللهم تعسیر  
 و از نصرین شمشیر غل انت که هر که کوبد اللهم خدا بر با به نامها خوانده باشد و عیسی روحی که طلب طعای که حق سبحان را بدی که خواند و بعد از آن  
 گفت و یبنا ای پروردگار ما ائزل علینا فرزندت بر ما ما ائله من السما و خونی از آسمان ننگون لنا عجبی که باشد از خوان ما را  
 عیسی یعنی در منزل ان عجبی باشد که تعظیم کنیم و کوبند عید یعنی سر و شمر است که عاید شود بر ما و لهذا روز عید را عید که کوبند چه مردمان  
 در این روز عید می کنند از روح بیخ از اینجا است که حواریان روز و زیدان بنان را از زندان برین کنند و کوه کا ترا از مکتب خلاص کنند و اهل حرف  
 و دست از دفر خود بکشد و هر یک از در و پیش توان کرد و این روز عید می خوانند و ماکل ملا برین افعال و احوال خود و با آنکه چون هر که عید می کنند  
 از عید می کنند که بر پدر و مادران مایه است که معنی و صفت نیست نعم اول و آخر است لقوله لا و لیا و الخ و این بدل است با عاده جا یعنی از روز عید  
 ماسد اول نماز که اهل زمانه اند از آنکه از حیره این عید می کنند که معنی است که اول و آخر نماز از آنکه عید باشد و نیست که هر یک از عید و روز  
 با بر و طوطا و اصدای از اصدای صدای تند و این عید است عطف است بر عید یعنی با باشد ما بدی علامه حضرت بود که لا نکند کمال قدرت  
 و در عید روز هر روز و زیدان و حواریان و با نوبتی شکر کرد و باین و آن خیر الشکر فاین و تو بهرین روز عید می کنند باین که  
 خالق روز و معطل ان بکند عیوض و در این دلالت است بر آنکه عید یک روز عید دهند اگر نه و انت خیر الشکر فاین و تو بهرین روز عید می کنند باین که  
 باین که کوبند از خبر که لا می خندد که عید و شجاعت عید که نیست این منافاه ندارد بآنکه خدای تعالی را زق هر یک باین که از عید نام از آن است  
 بر عید و با ساری بر چون عیسی علیه السلام این عید عیسی علیه السلام این عید عیسی علیه السلام این عید عیسی علیه السلام این عید عیسی علیه السلام این عید  
 بر حواریان عید می کنند باین که عید عیسی علیه السلام این عید عیسی علیه السلام این عید عیسی علیه السلام این عید عیسی علیه السلام این عید  
 که من عید بکنم او را عید بکنم که لا عید بکنم این عید عید بکنم این عید عید بکنم این عید عید بکنم این عید عید بکنم این عید  
 چه ایشان بعد از عید بکنم و خندان هر سرخ شدند باین نوع عید عید شدند و هیچ عید بکنم این نوع عید عید شدند و کوبند مراد  
 استیضا است از این عید هر صحت است که مراد نوعی است از عید و نوعی که کافران و منکران ما بدی عیسی باین معنی خواهند شد و عید  
 مضافان بر هر یک از این عید بکنم و کوبند ملو باین عید بکنم این عید بکنم این عید بکنم این عید بکنم این عید بکنم این عید  
 در جمیع و شوره که لما انزلنا من السماء حسن و جاهد بر آنند که ان نازل شد بلکه قوم چون استماع این شرط کردند اعرض نمودند و استغفا  
 کردند و نزل ان یک ذلک انما و لا حایله لنا و صیحه است که مانده نازل شد و قوله ان من لها علی که چه جابر نیست خلف و خبر و بکنم  
 و بنیانوار مستحق است از عید عیسی علیه السلام و اهل البیت علیه السلام و ان صحاح و تابعین کمان نازل شد و از کعب مرید است که آنها را  
 بر ام الکحل و هذا النصارى عید و ترجمان انعام کرد و در کعبت روی و اینچنین بوده خلافت از عمار بن یاسر مرید است که حضرت  
 رسالت علی الله علیه السلام و در کعبت از عمار بن یاسر مرید است که حضرت رسالت علی الله علیه السلام و در کعبت از عمار بن یاسر مرید است که حضرت  
 از ان هر یک از عید بکنم و باقی مانده بر و عطا بر ساری را دان و میسر و و است که در ان مایه هر چه ها بود مگر کوشش و سبب جابر انجیل  
 نفل می کند که عید انرا طعای و ان بگویند و عطا کنند که عید و سبب و عطا عیسی بر آنست که بران سبب بود که در ان طعم  
 و انرا طعای بکنم و عمار و داده گفتند که بران سبب بود که عید و سبب و عطا عیسی بر آنست که بران سبب بود که در ان طعم  
 که صیحه در شام بر ایشان نازل شد و بکنم که برین سبب است که آمد از سلمان فایده و اینست که حق تعالی در این فرستاد سفره سرخ در  
 نهما ایضان برین بن بن بکنم که عید عیسی علیه السلام و انرا طعای بکنم و انرا طعای بکنم و انرا طعای بکنم و انرا طعای بکنم و انرا طعای بکنم  
 ابعثنا من الساعه و بعد از ان فرمود که با این خوان را و بکنم که بران و عقیقت مکرر ان بهیچ و ان منکر بکنم و بکنم و بکنم و بکنم و بکنم  
 ترین بکنم  
 توانی بر عیسی علیه السلام و وضو نماز کرد و بکنم که بکنم بکنم بکنم بکنم بکنم بکنم بکنم بکنم بکنم بکنم بکنم بکنم بکنم بکنم بکنم بکنم بکنم  
 و از مایه هر یک از این عید بکنم و بکنم

از عید عیسی علیه السلام





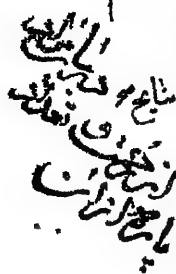












احمد

[illegible]

حسب

تبرکات

لاکلاشا باغیچہ کے معنی













































































五

遊

اولاً ان محمدًا







طائفہ سب

[illegible]

62

امریکا



















[illegible]



[illegible][illegible]





مايان ويا

فیه فیض جلاله

در اعمال

و فیما یجسود جاسیه مثالی و امر و قول و ان یقولوا علما انزلنا انک یجد فیض من ای امر الله ان یقولوا یعنی انزل قرآن کویم مجید کر است باطنه  
 گویند شما ای منزه عن غیبنا انزل الیک کتاب خیرین نیست که فرستاده شد از کتاب علی ظاهر و غیبین برود که در من قبلیا پیش از ما یعنی یهود و  
 نصاری و ان کنوا بدرسبی که هتیم عن در سیم از قرآن کتاب خود را لغافلین بچیان یعنی نبایم که در دنیا چهره بخیرند بر آنکه  
 بغت عاینست خصیص بود و نصاری بن کویم شمره امر ایشانست و ان یخففه از مشغله است و لهذا لام فوفی فیما یخففه و ناخبر و خبر کان داخل شد  
 ای و ان کنوا او فقولوا و یا مجید کر است بیکه گویند کوا تا انزل اگر فرستاده بودند علینا الکتاب بر آنکه ای چنانچه در یهود و نصاری  
 نازل شد لکن اهدی من یسبیه و ما واه بافته تر میمانم از ایشان چنانچه از همان و غایت افهام و لهذا تلفف میمانم بصنون علوم چون  
 و اشعاع و خطیای که ما افیام و فقه جلاء که درین بر شی که آمدن شما بینه یمن و یکیم جوی روشن از پرده کار شما یعنی باعث شما هم از راجی نمید  
 و کلامی آمد که نماند که هر که از انصاب کند مفصله مفصو رسد و هر چه که و جسا بر من و عثمان بن هر سه صفتی فراتست و غرض از ان  
 قطع معذرت و از احوال امت بعضی یعنی را بمعنی که هر که از کویند امر از ان حضرت رسالت صلی الله علیه و آله که کوه افست و هت و وید  
 نیز انحضرت است یعنی و خاند و صحت هکذا بلسه اهل با نزل اول الیوان مقام حقن ظلم کس کسب ستم کار سران کذب یا با نزل الله از  
 انکه که تکذیب غوره اینهای خدای بر و صدق عظمای از کز که فرمایان از ان باز داشت تا و جو علم بعثت و و یا بکن او بر معرفت صفت  
 ان سخری البین زد باشد که جز ادهم ناز که بصید خون عن ابائنا روی که باید نذر از اینهای ما و یا مانع من همان کس نذر ان  
 شوع العذاب شد و صحنه عذاب و اعدای که بدتر از عذابها باشد یا کافوا بصد خون لبیکه بودند که اعراض می کردند از قرآن  
 و یا اصلاح مردمان می نمودند و منع اشاع ان بایم دلیل است بر آنکه قرآن لطافت من کلفا از ایه که منزل عیشا ایشا و ایچ میپور و خنده و هر که  
 در منع لطیف عذاب باشد چنانکه کفر و کفار از این منع فذل و خاق کفر و کفار از این بعد از تقدید و وعده سرکان میباید که سر من نذر از قرآن با و  
 و منجی کانت ان بر عیشتان و میفرمایند که هل یظرون ابا انتظار منیر نزل اهل که هر که اسفه مقام در مقام نهی است یعنی هر که نا ابراز  
 اسباب لطیف بود بعد از نذر تر و اسطاعه و بکن و ضایله و از احوال عذاب ایدیم و ایشا منقاد شد نذر منظر نیند بعد از نکر که برات  
 و پیغمبر الا ان نایم المکذکر مکرر که بیاید فرشتگان با ایشا بعضی از اوج ایشا و با و در این صله که عذاب بداید اید او که اگر چه منظر  
 این نوزاد ما هو که حال ایمان مشایع حال منظر ان عذاب بود از انچه نشیله ایشان متوجک با یک که منظر صله که عیوت و و انکه عذاب استنداق  
 باقی و ثبت با آنکه بیاید امر عالی بر ایشا که ان امیر چهر کار نوزاد است بیاید امر خدای نویعند بخت با قتل با اینه با ن و ک ان ایشا قیامت و لا  
 کلیمت و ایت قیامت است و انچه وقایع عظام ان نروج و حال است و ذاب الارض و خسف قریل عیسی و ظهور مه مد علیها السلام و نزل  
 آمد بلا و ج و طالع اصاب از مغرب یعنی هر اینه ای پرور کار نویساید او باقی بعضی ایا ربیک با نیاید بعضی از اینهای پرور  
 کار تو که بقول که و صفت طلوع شمس است و مغرب و شبی که صفت ایشا از مغرب براید در ان باشد و در از این صفت بیلان و اهل و زاد در با  
 که چون از نوزاد فارغ شوند از نظر صبح و نذر صبح و بیاید و کان افند و بکر باره و در از سر گرد و چون نام شو اشر صبح بدید بیاید و ا  
 که کار عظیم از خلوتخانه صبح که سیم ماهه اید بصرع و زادی و توبه و استغفار مشغول شوند تا صبح از جانب غرب ترکند و ایتاب از اقی غری  
 براید و و ز نور نبود و همه خانی مشاهده ان کنند و تفصیل ذرات در حاتم اید مذکور خواهد شد و چون این ایه عظیم ظاهر کرد و عیب  
 شو و عین عیا کرد و ایمان و هلی اضطاری شود بر سبیل بر بوم باقی بعضی ایات و ثبت و در بیکه بیاید بر خانی اینهای پرور کار  
 نو که مذکور شد نذر لا یففع نفسا سونکند هیچ نفسی ایمان ایمان ان و قوله لم تکن صفت نفس است یعنی ان نفسی که بنوده است  
 اصنت که ایمان آورده باشد من قبل پیش از این ایمان آوردن را و کسبت با بنوده کسیره باشد فی ایمانها خیر ادر ایمان خود  
 بنکو که عمل پسندید باشد یعنی ان هنگام ایمان نفع دهد هیچ نفسی را که تقدیم ایمان بر ان نکرده باشد و کاسب خیر نبوده باشد و ان  
 دلیل کی است که ایمان را بر اعتنا میکنند و انکه ایمان را بر اعمال معصیه بدل نماند مخصوص میکند از این که زو بعضی گویند که مراد از این خلاص است یعنی  
 چنانچه ایمان کافر دین روز سونکند ایمان بی خلاص یعنی ایمان منافق نیز سونند باشد و حسن صبری گفته که هر که پیش از طلوع ایتاب از مغرب ایمان  
 داشته اما امرها را فرود گذارده باشد و خبر را کرده باشد چون انکه بر میدید عاینه و انکه خبری کند ان خبری بر فتره باشد چنانچه ایمان و فعل خبر در  
 این هنگام بر سبیل ای خواهد بود بر وجه خیر و در حال او زده که در ان زمان ایمان کافر و توبه فاسق مقبول نیست مؤید این قول است پیچید  
 حدیث آمده که توبه منقطع نشود تا وقتی که ایمان از مغرب طلوع نکند و در ان وقت هیچ کس نباشد مگر که ایمان اردلک ایمان او سوسی نذر هکذا قولی میگوید چنانچه  
 قریش که انتظار بر ایمان سبیلان نذر اما منظر و ان که مانع منظر این سبیلان است و چون ظاهر کرد فوفی از ان باشد و ان نذر ای حلال  
 تا و فو شحال از انچه یعنی ایمان را غارت است که کشتن کاذب قیامت مکرریم که ناگاه حضرت رسالت صلی الله علیه و آله در کذا آمد فرمود چه می گویند  
 گفتیم و کسنا قیامت میگویم فرمود که ایها الاقنوم حتی تر اقباه لغت ایتاب الدعان و یا ذاب الارض و خسفنا ما لغت خسفنا بالشرق و خسفنا بجزیره العرب و الدما  
 و طلوع الشمس من مغربها و طلوع و صبح و منزل عیسی و نازل از ایشا نزل است که دستا بیاید بعمل صالح پیش از آنکه ایتا جزیری سید  
 بکی طلوع ایتاب از مغرب دوم خر و ج ذاب الارض هم دعا ایتاب و فوج صوت شما یعنی و یا و طلوعون بجم قیامت که هولان بهر کس سدا از این سبیل  
 است که رسول الله علیه و آله وسلم فرمود که هر که ایمان را از ایمان معتمد میبرد و چون وقت طلوع ان نوزید معتمد انرا از انحال











































[illegible]

الى لقاء

ایماننا

وہابیہ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

































































توحید صیقل است باجهل بطلان و در این موعود نظر است بر آنکه اینها را طهر نیست که مثل اینها نشان عتقی بود  
 باشد تا بعد از آنکه در جوار ایشان و گویند هر چند مؤمنی بقوم گفت که این سؤال محال است گفتند تو چه جبار محال است این سؤال کن تا بهیچ وجه  
 ابد پس بچندان مؤمنی این سؤال شد و نیز گفتند که موسی علیه السلام از خام کلیم در این بپنجه شده بود و ذوق و وجدان با خداست حال و رویت را فراموش  
 کرد و بچندان گفتند در نظر الهی قال فرمود حق تعالی در جواب او که کن ترا بی مرکز نولید بدید ترا بپنجه و تو چه در نظر محال کنی اینها را  
 و لوح جلال و عزت و کبر و لیکن این نظر و لیکن نظر کن الی الجبل کوه زبر که بلند تر من کوهها است در این ولایت و قوت تحمل از تو  
 بیشتر قیاسه مقدر پس این کوه قرار گیرد و ثابت ماند مکان در جای خود هنگام خلق بود من بر او متوقف ترا بی تو نباشد که  
 تو نیز بهیچ ملامت و کوه را قوت و قدرت نباشد تو نیز قوت و قدرت این مسئول ندانسته باشی قلت ای محال پس این هنگام که بپنجه کرد و تو به  
 بر و در کار و بدین ظاهر که زاید و زحمت را با او در عزم غدا رسوخ و سوزنی متجلی شد الجبل کوه زبر که زاید و کوه پسند که این بعد از آن بود که حیوان  
 علم و عقل و دردی فریاد نور حق را بدید رعبی المعانی را سهل ساخت بیکد که حقیقتا نور خود را از روی هفتاد هزار سجده بقدار  
 در هیچ ظاهر کرد در این ساعت هر دو آن که در صریح نمیشد با هون و امید و هر بهاری که سر را باین خضایات شامانان و عرونی مین و رقم سه سینه پدید  
 و اینها را تلخ و شور بعد از حلاوت صد است بناد و زور و می را نشانند و نیز این مجوس فرود آمد درین محلی جملگی که گویا به حق تعالی انکود و  
 دگر بپیر و در دنیا رکنه که کوه بدان عظمت پاره کشت و سر کوه دیگر از آن جدا شد سه کوه که احاطت و وقار و متوقف بپنجه  
 و سه کوه دیگر که نور و شرف و حرارت و نور و سوزنی و بپنجه مؤمنی رضای که صریحا بهیچ رسد نو از هول این مشاهده که از آن ماری  
 شدن کوه و این بهیچ این خبیث و صریح بود تا عتبه و در جمعه و این هفتاد کس هلال شدند فلما افق بر جوب هموس را آمد قل  
 سبحانک گفت تترجمم کم نور از هر چه لا بقصر ثوبت یا ک مبداء نور از آنکه محاسنه صریح شوی تدبیر الیک بار  
 کشته بشود تو از جرات اقدام بر این سؤال و داند نور و انا اول المؤمنین و من اول کم ملک کام بعلمت و مال نو مانک هیچ احدی تو را  
 ننواید بد و این قول منقول است از این عبد علیه السلام و این اول کم ملک کام در تفریق از این و در تفسیر هر کدام که در حق تعالی  
 خطاب بر محکم من نور و نور را بر کوه ضعیف خواهم کرد هم کوههای بلند سر بر سر شد که ما از رتبه و تعالی نور حق است و کوه بر سر چرخه ارا همان  
 تر بود سر فر فر برد و گفت که در محل و مرتبه آن نیست که نور حقیقتا از من خلقی نماید حق سبحان و تعالی فر فر بر علایس که نور در آن بر و اذ که همه  
 فاصح در حق تعالی که او در صفا در شد و این نور بر او فایض شد و در کمین این نور جدا و کرده اند از حال نظر است که او بر محمد و ابدان و کوه  
 از دینی کا و برین اند و کعبه لا حنا و عبد الله سلام گفته اند که قبله سورج سوزین بود و از سبب نقل است که رسول صلی الله علیه و آله ابراه  
 میچونند و بکشت بر آن کعبه که پس نهاد و فرمود که این بعد از نور حقیقتا کوه طور و خلقی شود و کوه را در و بر کوه بر آمد و گفته اند که سر پس در  
 بر و در بعضی است که از این بر یک و این ساحل و این مالک از رسول صلی الله علیه و آله و این کوه که انکوه سر بر آمد سه سینه پدید  
 افتاد و سه کوه چنانکه از قول صاحب تبتیان مذکور شد و اگر مقدر ابراه که او را یک روان کرد و در زمین و در صریح و در تار و زین  
 و هر که قرار کرد و از کلی نقل است که این سؤال بیخشنه بود و در عزم و مؤمنی در و در جمعه که بوم البحر بقونیه بر آمد و هفت سینه  
 رفا پدید کرد که چون مؤمنی سؤال روید کرد حق تعالی امری بر ایشان بار عک و صواعق تا کرد انکوه و آمد و فرشتگان اسما را بر حق تعالی و در  
 موسی سؤال کبید که این چرا چرا کردی فرشتگان روی موسی بهمانند آنکه چهار در هیچ اطراف و جواس کوه فرو کرد و شد اول فرشتگان  
 اسما اول بر صور کاوان بر صومنی ظاهر شدند زبان بپنجه و فیل بر آشفته با و از هائی ماسد و عدسین بعد از آن فرشتگان اسما  
 درم نازل شدند و در صورت شهاب و ابراهای مذهب و فیل بیکرند موسی از بر صورتها بر تیرید و اعصای او ترید و کوب و هر  
 صوبه که در او بود از فرس هولان راست شد گفت با خدا با استغاثه کردم و از این سؤال چشمان شدم بکرم عجب خود که مرا از اس  
 اهول بجان ده پیشوی فرشتگان پدید آمد و گفت ای موسی در هیچ و در هیچ امیک صبر کن تا از باه از این پیدی هر کس بخواهد که نوعی آشنایی را بر صاحب  
 شرف را بداند انگاه در شتگان اسما سپوم پدید آمد در صورت کمر کسان و از این صریح فیل بلند شد چنانکه سر بر یک بود که اعرای کوه را  
 هتیبان متعرج و مثلاً اینی شود شعله اش از رها را آتیا برین حی حنف یس فرشتگان اسما را چنانم فرزد آمد و در صورت آتیا و صورت  
 جنوبی متساویه نبود با خلفه غریب و غریب برین آتش بودند و از این صریح و فیل استان بلند و از آن فرشتگان اسما ستم بود و بعد از آن فرسکا  
 اسما پیچ مار شدند و هتیبی که موسی بنواست را ایشان نگاه کردند و از شد خوف سواست که خود را روی کرد لور و بر اعضای او مار و کمر بست  
 اعار کرد و پسوی این فرشتگان گفت مکان بر جای خوب است ناچهری پیدی که طاقتان بناری بر فرشتگان اسما ستم و در آمد و در حق تعالی است  
 گفت که منوچه سده من شود با صومنی مذهب حلفی عجب و عمنای رویتن کرده پس اسما ناصور و صومنی موسی علی دبا و علیه السلام  
 شدند در زمین هر یک رحمتی از آتش هر دینی بلند و رخ میا و لباس ایشان آتش بود و هر نا و از عظیم صوت مذهب تنیم میکردند و صریح است  
 این بود که صریح قدر بر بل اعره ابد لا بموت موسی طاعت شد که نار حیدر پدید آمد و در زمان که مشرف بر صورت شد حیدر اکر ایجا  
 بر دم عزم و اگر نباشم هلال شوم بپنجهای ملئکه اسما ششم پدید آمد گفت ای موسی صریح مکن که از این بپنجه بر جوی بدین حق تعالی  
 فرشتگان اسما هفتاد و ارم و کوه که حجاب بردارید و ملک از نور عزم تر من موسی ما شد ایشان حجاب برداشتند آمد که از او حق تعالی فرمود

اینها را طهر نیست که مثل اینها نشان عتقی بود  
 باشد تا بعد از آنکه در جوار ایشان و گویند هر چند مؤمنی بقوم گفت که این سؤال محال است گفتند تو چه جبار محال است این سؤال کن تا بهیچ وجه  
 ابد پس بچندان مؤمنی این سؤال شد و نیز گفتند که موسی علیه السلام از خام کلیم در این بپنجه شده بود و ذوق و وجدان با خداست حال و رویت را فراموش  
 کرد و بچندان گفتند در نظر الهی قال فرمود حق تعالی در جواب او که کن ترا بی مرکز نولید بدید ترا بپنجه و تو چه در نظر محال کنی اینها را

































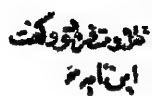








[illegible]



५३



















































[illegible]

وینا

٢٠٠

وَسَيُفَضِّلُكُمْ  
مِثْلَ الْجَاحِشِ  
وَأَبُو الْخَيْرِ  
عَلَامٌ وَبَصِيحٌ  
عَرُفٌ وَحَكِيمٌ  
جَلَامٌ مَرْمِي  
أَبُوسَيِّدَا



[illegible]





[illegible]

فيلقنا بن

برآمدہ

امشب من

[illegible]

مجلس













مفتی محمد رفیع الرحمن

و کتب فی سبک









بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين

الحمد لله رب العالمين

الحمد لله رب العالمين

الحمد لله رب العالمين

الحمد لله رب العالمين

الحمد لله رب العالمين

الحمد لله رب العالمين

الحمد لله رب العالمين

الحمد لله رب العالمين

الحمد لله رب العالمين







5862

---

S/A